

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم



# بهداشت و سطیم خانواده

شهید آیت الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت الله دکتر بهشتی  
تهران، ۱۳۹۰

سرشناسه: بهشتی، محمد، ۱۳۰۷\_۱۲۶۰  
عنوان و پدرداز: بهداشت و تنظیم خانواده / محمد حسینی بهشتی؛ تهیه و تنظیم بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های  
شهید آیت‌الله دکتر بهشتی. تهران: بقעה، ۱۳۷۹.  
مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص  
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۸۷-۱۰-۴  
و قصیت نهرست‌نویس: فیبا  
این کتاب "مجموعه چهار گفتار از آیت‌الله شهید دکتر بهشتی در سال ۱۳۵۱ در جلسات انجمن اسلامی  
پژوهشکاران" است.  
کتابخانه به صورت زیرنویس:  
۱. تنظیم خانواده - - جنبه‌های مذهبی - - اسلام. ۲. بهداشت - - جنبه‌های مذهبی - - اسلام. الف. بنیاد  
نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله بهشتی. ب. عنوان.  
BP ۱۳۸۴/ ۷۹۲.۰۲۷/۱ ب ۹۵  
کتابخانه ملی ایران ۷۸-۲۲۲۰۳ م



بهداشت و تنظیم خانواده  
تهیه و تنظیم: بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر  
بهشتی

حروفچین و صفحه‌آرا: نشر بقעה

ویراستار: عبدالرحیم مرودشتی

بازبینی نهایی: حسین عبدالی

طرح جلد: احمد جعفری

چاپ و صحافی:

نربت چاپ:

شمارگان:

قیمت: ترمان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۸۷-۱۰-۴

حتی چاپ محفوظ است.

تلفن: ۰۳-۸۸۳۲۰۹۰۱ تهران، صندوق پستی: ۱۵۷۴۵-۱۳۴

[www.beheshti.org](http://www.beheshti.org) info@beheshti.org

Email: nashreboghe@gmail.com

## فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۱۳	بپهداشت و تنظیم خانواده (جلسه اول)
۲۰	طرح چند سؤال
۲۷	طرح مشکل کفرت فرزند با توجه به شرایط ایران
۲۸	آیا اصولاً فکر کم بچه داشتن برخلاف آنچه ما از اسلام می‌دانیم نیست؟
۳۱	تقدم ارزش جامعه بر فرد
۳۳	سخنان دکتر مولوی
۳۶	پاسخ دکتر بهشتی
۳۷	سخنان دکتر حائری
۳۹	پاسخ دکتر بهشتی
۴۳	بپهداشت و تنظیم خانواده (جلسه دوم)
۴۵	جواز یا عدم جواز پیشگیری از باردار شدن
۴۷	حکم تعقیم طبی
۵۰	سقط جنین
۵۳	قتل «نفس» چیست؟
۵۴	مراحل رشد جنین از نظر قرآن
۶۲	فرضیه تکامل
۶۷	سخنان دکتر مولوی

## ۶ بهداشت و تنظیم خانواده

۷۷	بهداشت و تنظیم خانواده (جلسه سوم)
۸۰	سقط جنین
۸۳	مراحل مختلف تکامل جنین
۸۵	حرمت یا عدم حرمت سقط جنین
۸۶	مجازات و کفاره قتل نفس
۹۳	سخنان استاد مطهری
۱۰۲	پاسخ دکتر بهشتی
۱۰۵	سخنان دکتر نوربخش
۱۰۷	سخنان دکتر بهشتی
۱۰۹	سخنان دکتر صائبی
۱۱۲	سخنان دکتر پیمان
۱۱۳	بهداشت و تنظیم خانواده (جلسه چهارم)
۱۱۵	سخنان استاد جعفری
۱۳۳	پاسخ دکتر بهشتی
۱۳۴	سر اختلاف نظر فقهاء
۱۴۹	حكم الجهاض والتعقیم فی الشريعة الاسلامية
۱۷۱	احکام سقط جنین و نزا کردن (تعقیم) در شریعت اسلام
۱۹۷	فهرست اعلام

## ■ پیشگفتار

یکی از مشکلات اجتماعی که جامعه ایران، بریزه طی دو دهه گذشته، با آن دست به گریبان بوده، رشد نامتناسب و بی رویه جمعیت است. افزایش چشمگیر زاد و ولد از یک سو و محدودیت منابع مالی و امکانات رفاهی از دیگر سو، مشکلات بسیاری را، هم در قلمرو عمومی، یعنی برنامه‌ریزیهای توسعه اقتصادی و فرهنگی، و هم در حوزه خصوصی، یعنی تنظیم امور خانواده‌های ایرانی، پدید آورده است.

از طرف دیگر، واقعیتها حاکی از این است که اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران خواهان آن هستند که امور اجتماعی خود را به گونه‌ای تنظیم کنند و سامان بخشنده که با قوانین اسلامی و موازین شرعی مغایرت نداشته باشد. آنان این پایبندی را بخشنی از هویت تاریخی و فرهنگی خود می‌شمارند. با این همه، به نظر می‌رسد به رغم رشد شایان توجه علم فقه در حوزه‌های علمیه، به متلور تبیین روزآمد موازین فقهی در زمینه‌هایی از این دست هنوز نیازمند تحقیق و تتبیع بیشتر در فهم و درک زوایا و ظرایف صورت مسائل هستیم.

کتابی که پیش روی شماست مجموعه چهار گفتار از آیت الله شهید دکتر بهشتی است که در بهار سال ۱۳۵۱ در جلسات انجمن اسلامی پژوهشکان با عنوان «بهداشت و تنظیم خانواده از نظر اسلام» ایراد شده است. سابقه طرح بحث به اندکی پیش از آن جلسات بازمی‌گردد. در اوایل دهه پنجماه سازمان

بهداشت جهانی تصمیم گرفت کنفرانسی را در ریاض، پایتخت کشور مراکش، برگزار کند و دیدگاه اندیشمندان مسلمان را در زمینه تنظیم خانواده به دست آورد. بدین منظور از صاحبنظران ۲۲ کشور مسلمان دعوت کرد تا مقالاتی در این زمینه ارائه دهند. در میان دانشمندان شیعی از دکتر بهشتی نیز خواسته شد تا به یکی از موضوعات مورد بحث کنفرانس پردازد. ایشان موضوع نازا کردن و سقط جنین را در فقه اسلامی و بویژه فقه شیعه انتخاب کرد و مورد بحث و بررسی قرار داد و صورت مکتوب آن را با عنوان: «حکم الاجهاض و التعقیم فی الشريعة الاسلامية» ارسال کرد. ایشان معتقد بود که بحث پیشگیری تا حد مطلوبی مورد توجه قرار گرفته و در میان فقهای اسلامی تحت عنوان عزل از آن بحث شده است، اما بحث نازا کردن و سقط جنین نیازمند بررسی جدی‌تری است، لذا این بحث را ادامه داد. پس از آن فرصتی فراهم شد تا ایشان بتواند در داخل ایران، در محفلی علمی، زاویه‌های مختلف این بحث را بکاود؛ در جمعی که از زیبدۀ ترین محققان کشور با تخصصهای مختلف در آن حضور داشتند. حاصل این بحثها نوارهایی بود که اینک پیاده شده و به صورت کتاب درآمده است.

بی‌گمان بحث تنظیم خانواده متضمن تأکید بر رعایت مصالح خانواده و پیش‌بینی مشکلات کثرت عائله از جنبه‌های اقتصادی، تربیتی و اجتماعی است. دانش بهداشت و تنظیم خانواده برای توالد و تناسل، رعایت فاصله میان زایمانها، و درمان کردک و مادر، نظری را پیشنهاد می‌کند و معتقد است برای هر خانواده رعایت تناسب معیشت با تعداد عائله ضروری است. آنچه در باب پیشگیری از نگاه فردی و خانوادگی مطرح است، فقط تنها کم شدن فرزند نیست، بلکه برنامه‌ریزی توأم با آینده‌نگری برای رسیدگی به وضع اطفال و رعایت فاصله میان تولد نوزادان است. نکته دیگر، یادآوری اهمیت

مسئولیتهای پدر و مادر و جامعه در برابر فرزندان است. بسیاری، به گمان اینکه حکومتها در امر برنامه‌ریزی و تغذیه و تأمین نیازهای اقتصادی کوتاهی می‌کنند و از امکانات بالقره کشور و جهان استفاده نمی‌کنند، رعایت اصول تنظیم خانوارde را ضروری نمی‌دانند. به همین دلیل دکتر بهشتی در آغاز سخن به ضرورتهای بهداشت و تنظیم خانوارde می‌پردازد و واقعیتهای زندگی کنونی را توصیف، و تأکید می‌کند کسانی که در این زمینه کار می‌کنند عمدتاً تحت تأثیر روحیه انسانی و عاطفه عمومی و متأثر از ناهنجاریها و نابسامانیهای کشورهای پرجمعیت به این سمت و سر روی آورده‌اند، و قدرتهای جهانی نیز حتی اگر انگیزه‌های دیگری داشته باشند، دست کم در کشورهای خود این توصیه را عمل کرده و دارای خانوارde‌های کم‌فرزنده‌است.

مهمنترین فراز بحث دکتر بهشتی، که در عین حال طولانی‌ترین قسمت را تشکیل می‌دهد، بحث سقط جنین است؛ زیرا از نظر اکثر متفکران و اندیشمندان مسلمان، و همچنین صاحبنظرانی که در این بحث علمی حضور داشته‌اند، تنظیم خانوارde و روش‌های پیشگیری چون عزل و مانند آن بدون اشکال است، اما نسبت به سقط جنین بحث و تردید وجود دارد. مهمترین نگرانی در نظر این گروه شانه قتل نفس است. همین است که دکتر بهشتی تلاش می‌کند تا توضیح دهد طبق مبانی فقهی، جنین پیش از چهار ماهگی موجود انسانی نیست، لذا سقط جنین در چنین حالتی قتل نفس نیست. مهمترین دلیل ایشان در این زمینه روایاتی است که در بخش دیات آمده و جنین را پیش از نفخه روح، انسان تلقی نمی‌کند و دیه کامل برای آن قائل نیست. ایشان خود را در این میدان تنها نمی‌انگارد و به آراء کسانی چون محقق حلی در شرایع اسلام و نجفی در جواهر الكلام استشهاد، و گاه استناد، می‌کند. یکی از نکات جالب ترجمه و خواندنی این کتاب مباحث و نقدهایی است که از سوی

اندیشمندانی همچون استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری و علامه فقید آیت الله محمد تقی جعفری و شادروان دکتر کاظم سامی طرح می‌شود، و به نوبه خود بر ارزش کتاب حاضر می‌افزاید.

گرچه قالب بحثهای موجود در این کتاب به شکل سخنرانی است، اما آن بحثها چنان با طراوت، در محیطی باز و با سعه صدر طرح شده که جلسات را به میزگردی گرم و گیرا تبدیل کرده است. استاد مطهری با تنظیم خانواده و ضرورتهای آن با دکتر بهشتی همراهی می‌کند و قبول دارد که پیش از انعقاد نطفه همه کار برای مانع شدن آن می‌توان انجام داد، اما عمل سقط جنین خالی از اشکال نیست. سپس استاد جعفری به میدان می‌آید. نکته مهم ایشان در نقد سخنان دکتر بهشتی این است که از همان زاویه روایتی و فقهی به نقد نظریه حلیت سقط جنین می‌پردازد. استاد جعفری، برخلاف استاد مطهری، برای استنباط حکم حرمت به استشمام فقهاء (نه استحسان، که دکتر بهشتی نسبت به آن اشکال دارد) استناد می‌کند؛ یعنی فضا و جو فقهاء را حول دو روایت مورد بررسی قرار می‌دهد و می‌خواهد استنباط کند که این عمل نه تنها کفاره و دیه دارد، بلکه حرمت هم دارد؛ آنگاه از تعبیر «جنایت» در اسقاط جنین در کلمات فقهاء برای دلیل حرمت سود می‌جويد.

دکتر بهشتی به اشکالات و شباهات پاسخ می‌دهد و با متناسب همیشگی اصول و مبانی خود را یادآور می‌شود. در آغاز تأکید می‌کند این اشکالات به نظریه ایشان آسیبی نمی‌رساند و سقط جنین پیش از ولوج روح، قتل انسان به حساب نمی‌آید و اگر میان زن و مرد توافق حاصل شد حرمت ندارد. اما با این همه یادآور می‌شود که مطالیش فتوا نیست و این بحثها جنبه راهبرد عملی ندارد، و می‌افزاید که باید روی این مسأله بیش از این مطالعه و بررسی کرد تا بتوانیم وضع خودمان را در برابر این ادله مشخص کنیم، و از یاد نبریم که

گرایش به احتیاط امری است و بحث علمی و تحقیق، مسأله دیگری است. به منظور تکمیل دیدگاهها، در کنار سخنان دکتر بهشتی نقطه نظرات دیگر حاضران و سخنرانان در آن جلسات را نیز در این کتاب آورده‌ایم، به گونه‌ای که خوانندگان با مطالعه این اثر با دیدگاه‌های مختلفی در مورد کنترل جمعیت مواجه خواهند شد که صاحبان آنها سعی داشته‌اند هر یک را به اندیشه دینی مستند یا منسوب سازند. همچنین، جهت استفاده بیشتر، مقاله ارسالی دکتر بهشتی به کنگره «الاسلام و تنظیم الاسرة» که به زبان عربی نگارش یافته و تقریباً همین محثوا را به زبانی فنی بیان کرده، به همراه ترجمه آن پیوست کتاب حاضر شده است.

افزون بر موضوعات مطرح شده، – مانند ضرورت کنترل موالید در جامعه اسلامی، استفاده از عوامل پیشگیری از نظر اسلام، مسأله تعقیم و نازاکردن طبی زن و مرد از نظر اسلام و سقط جنین در مراحل گوناگون رشد آن از نظر اسلام، – شیوه استدلال و استنباط فقهی دکتر بهشتی در برخورد با مسائل روز، جایگاه نظرات کارشناسی در آن، دقیقت نظر و موشکافی مطالب از سوی شرکت کنندگان در بحث نیز در خور تأمل بسیار است. افزون بر این، انتشار این گونه مباحث می‌تواند به لحاظ تاریخی نیز مفید باشد، چرا که نمایانگر بستر فکری نهضت مردم مسلمان این مرز و بوم است که به انقلاب شکرده‌مند سال ۱۳۵۷ انجامید، و نیز حاکی از بضاعت فرهنگی آن است.

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت الله دکتر بهشتی را امید این است که انتشار آثاری از این دست، صاحب‌نظران و جویندگان حقیقت را سودمند افتد. در پایان لازم است از ویراستار ارجمند این اثر، جناب آقای مروذشی، که در تنظیم و ویرایش آن و ترجمه مقاله پیوست تلاشی در خور ستایش کرده‌اند سپاسگزاری شود. همچنین لازم است از جناب حجت‌الاسلام والمسلمین سید

## ۱۲ بهداشت و تنظیم خانواده

محمد علی ایازی نیز تشکر شود که جهت تأمین مأخذ رحمات زیادی متحمل شدند و مقاله پیوست را که بدون وجود آن، این کتاب دچار کاستی بزرگی می‌شد در اختیار بنیاد قرار دادند.

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های  
شهید آیت الله دکتر بهشتی

---

## **بهداشت و تنظیم خانواده**

---

### **جلسه اول**

تاریخ برگزاری این جلسه جمعه، اول اردیبهشت ۱۳۵۱ بوده است.



اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين، و الصلاة و السلام على جميع انبائه و رسليه، و على سيدنا خاتم النبئين و على الائمه الهداء من اهل بيته و الخيرة من آله و صحبه، و السلام علينا و على عباد الله الصالحين.

با مبادله تسلیت مشترک میان خودم و دوستان، بحشی را که رفقا برای جلسه امروز و احیاناً یک جلسه دیگر در نظر گرفته‌اند آغاز می‌کنم.

مدتی است که در دنیا بحشی با عنوان بهداشت و تنظیم خانوارده مطرح است. چهارچوب اصلی بحث بهداشت و تنظیم خانوارده، همان طور که از نام آن استنباط می‌شود، این است که مسئولان خانوارده - پدر و مادر باید به مسائلی توجه کنند که آن مسائل در به وجود آمدن و رشد فرزندان و سلامت روحی و مخصوصاً سلامت عصبی پدر و مادر و فرزندان، تأثیری اجتناب‌ناپذیر دارد. ما در جامعه‌ها با واقعیتهاي عيني روبرو هستیم که باید آنها را بشناسیم؛ آن هم شناختی منصفانه. هر گونه تعصب در برخورد با واقعیت، از نظر شناخت واقعیت، انصافاً کار غلطی است.

واقعیت اگر هم تلخ باشد، حتی اگر مخالف معتقدات اصیل انسان به نظر برسد، نشناختنش دردی را دوا نمی‌کند. ابتدا باید واقعیت را شناخت. سپس، اگر واقعیتی تلخ و برخلاف مصلحت و برخلاف عقیده بود، باید دید چگونه می‌شود آن را تغییر داد. راه تغییر آن نیز باید راهی واقعی باشد نه خیالی؛ و گرنه واقعیت تلخ را با تدایر خیالی نمی‌توان تغییر داد و

عرض کرد، بلکه در این صورت، آن واقعیت سر جای خود می‌ماند و دهن کجی آن هم بیشتر می‌شود.

این یک واقعیت است که در بسیاری از خانواده‌ها داشتن فرزندان اضافه بر ظرفیت، خلل‌هایی در سلامت جسم و جان پدر و مادر و فرزندان به وجود می‌آورد. این یک واقعیت است. و از آنجا که هم‌سونگری و هم‌جانب‌نگری یکی از واجباتی است که مخصوصاً مردم این طرف دنیا باید به کسب آن بیشتر همت بگمارند، بد نیست این را هم عرض کنم که این نیز یک واقعیت عینی است که داشتن فرزندان بسیار کم (یکی دو تا) در بسیاری از خانواده‌ها عامل مؤثری در خللها در سلامت جسم و جان پدر و مادر و فرزندان است. مورد اول ظاهراً روشن است: خانواده‌ای است از نظر اقتصادی با درآمد کم، از نظر وقت و فراغت پدر و مادر با فراغت و وقت کم و محدود، از نظر امکانات تأمین حداقل خوراک و پوشاك و فرهنگ و بهداشت برای بچه‌ها کم‌بضاعت؛ در چنین خانواده‌ای فرزندان دچار آسیبهای گوناگون (آسیبهای جسمی که در روح مؤثر است و آسیبهای روانی و اخلاقی و تربیتی) می‌شوند و حتی پدر و مادر هم در غالب اوقات عصبانی‌اند و با یک کلاف زندگی سر در گم روپرورد هستند و با معماهایی که حلش از دست آنها ساخته نیست رو در رو می‌گردند؛ اعصاب سالم ندارند و نداشتن اعصاب سالم برای پدر و مادر به نوعه خود عاملی دوم و بسیار مؤثر است در اینکه سر نخ در این کلاف گمتر بشود و به دست کسی نیاید. این خیلی روشن است.

اما مورد دوم: خانواده‌ای بسیار کم‌فرزند (یکی دو تا). ما در محیط‌های خودمان و حتی تا حدودی در محیط غرب – این که عرض می‌کنم «تا حدودی»، به این دلیل است که امکان مطالعه عینی در خانواده‌ها در آنجا لاقل برای من کم بود، ولی در همان جا هم برخورد داشتم – در خانواده‌ای بسیار

کم فرزند هم مشابه این خطرها وجود دارد. بچه‌های لوس و نر غالباً متعلق به خانواده‌های بسیار کم‌فرزنده است. این بچه‌های لوس و نر و عزیز دردانه از نظر کم‌بهرگی از سلامت و قدرت و قوت جسمی و روحی و اخلاقی غالباً نه تنها دست کمی از بچه‌های خانواده‌های بی‌بصاعت و دارای ده - پانزده فرزند ندارند، گاهی بی‌بهرگی و کم‌بهرگی‌شان از آنها هم بسی شدیدتر است. در این خانواده‌ها هم بچه‌های زرد و نحیف که خوراک طبیعی نخوردده‌اند و نمی‌خورند، ورزش طبیعی نکرده‌اند و نمی‌کنند، در برخورد با مشکلات زندگی کم تجربه یا گاهی بی تجربه‌اند، تخیلی فکر می‌کنند و مالیخولیایی می‌اندیشند، فراوان هستند؛ در این طرف دنیا که خیلی زیاد است؛ در آنجا هم من شخصاً دیده‌ام؛ البته کم دیدم ولی این کم دیدن به دلیل کم تماس داشتن بوده است، لذا نمی‌توانم بگویم کم است. آماری هم در این زمینه ندیده‌ام که خدمت دوستان عرض کنم، - شاید رفقا دیده باشند. این هم یک واقعیت است. در این فرض دوم، که خانواده‌های با فرزند کم هستند ولی این عوارض در آنها پیدا می‌شود، راه علاج واقعی چیست؟ باید کمی در این مورد بحث کنیم تا بعد آن بحث اول قدری مفهومتر بشود. من در این بحث‌های بهداشت و تنظیم خانواده اصلاً ترجیحی به این مطلب ندیده‌ام. البته این مطلب را در یکی دو جا که از من دعوت شده بود تا به عنوان مشورت در این زمینه شرکت کنم طرح کردم؛ طرح این مطلب نیز به خاطر این نکته بود که شرکت کنندگان تحت تأثیر موج نیرومند سازمان جهانی بهداشت و تنظیم خانواده فکر نکنند، بلکه قدری مستقل فکر کنند. طرح این مطلب، شرک و ضریب‌های بود به فکر آنها تا فکر کنند که چنین چیزی هم هست. خوب، این مسئله را چگونه باید علاج کرد؟ غالباً بحث درباره بهداشت تنظیم خانواده هدف قبلی مشخصی دارد؛ کترول مواليد

از طرق گوناگون. برای اینکه آنها که در آن جلسات مشورتی شرکت داشتند قدری عمیق‌تر در این مورد بیندیشند من این مطلب را در یکی دو مورد طرح کردم؛ گرچه در آنجا هنوز نتیجه روشنی نداشته است، اما شاید در جلسه خودمان نتیجه روشنی داشته باشد.

در آنجا که در خانواده‌ای به علت کمی فرزند این مشکلات و این کمبودها پیش می‌آید چه راه علاجی می‌اندیشیم؟ غالباً گفته می‌شود پدر و مادر را روشن کنید؛ پدر و مادر را به اصول تربیت آشنا کنید؛ به آنها بفهمانید تربیت آن نیست که بچه را فقط در سایه بزرگ کنید و او را از هر گزند و از هر آسیبی دور نگه دارید؛ مبادا به زمین بخورد، مبادا خراشی به تن او وارد شود، مبادا کسی به او بالاتر از گل بگیرد. نه! بچه باید تلخ و شیرین زندگی را بچشید؛ تجربه کند. بچه باید امکان تلاش و جنب و جوش داشته باشد؛ بالا و پایین بپردا؛ اگر هم زمین خورد و دستش شکست عیب ندارد، او را نزد شکسته‌بند ببرید، پس از مدتی خوب می‌شود. بر فرض آسیبی هم به دستش وارد بیاید، بچه لوس از بچه دست‌شکسته به مراتب بدتر و بدبخت‌تر است. گفته می‌شود با این توصیه‌ها پدر و مادر را روشن کنید. من در این مورد دیده‌ام رفقایی که گاه در بحثهای خودمانی صحبت‌هایی در این زمینه کرده‌اند این را یک پاسخی کافی تلقی می‌کنند؛ در حالی که اینجا هم این توصیه و این راهنمایی تربیتی به هیچ وجه کافی به نظر نمی‌رسد. عاملی در کار است (یک عامل عینی) و آن این است که در خانواده‌ای که یکی دو فرزند بیشتر نیست ترس عاطفی و یا ترس ناشی از پیش‌بینی روزهای دور، از نظر از دست دادن فرزند، نداشتن فرزند، تاریک بودن خانواده، کور بودن خانواده (به قول معروف: کور بودن اجاق) و مسائلی از این قبیل، یک نوع نگرانی، به خصوص در روح مادر و احیاناً پدر، به وجود می‌آورد که عامل زیرین این همه کوشش مضر پدر و مادر

است برای سایدهپرور کردن بچه. این امر غالباً با توصیه و نصیحت علاج نمی‌شود. ممکن است پدر و مادری از نظر اندیشه و از نظر قدرت تفکر خیلی خوب فکر کنند، یا آمادگی داشته باشند که واقعاً با این توصیه و راهنمایی تربیتی مطلب را پذیرند، اما عملاً می‌بینیم بسیاری از خانواده‌ها در برابر این توصیه‌ها بی‌تفاوت هستند. نهایتاً سر بزنگاه زیربنای عاطفی و فکری کار خودش را، بی‌اعتنای با این توصیه‌ها، می‌کند. پس آیا در آنجا پیشنهاد می‌شود که راه عملی این است که در این خانواده تعداد بچه‌ها بالا برود تا اینکه پدر و مادر بگویند اگر یک یا دو تن از این بچه‌ها مردند چهار بچه دیگر باشیم؟ آیا می‌شود گفت آنجا راه عملی تکثیر اولاد است؟ چه بسا بشود چنین گفت. ما عملاً در خانواده‌های نسبتاً پرفرزند دیده‌ایم که این خانواده‌ها به بچه‌ها میدان می‌دهند؛ بچه‌ها در آب و گل بزرگ می‌شوند؛ از نظر درصد روزهای بیماری چنین است که در بسیاری از این خانواده‌ها ساعات و روزهایی که بچه‌ها به بیماری می‌گذرانند از ساعات و روزهای مشابه در خانواده‌های دارای یک یا دو فرزند خیلی کمتر است. در این خانواده‌های پرفرزند بچه‌ها رشدیدتر، نیرومندتر، واقع‌بیتر و با واقعیت زندگی آشناتر هستند. اگر واقعاً امکانات اجتماعی تعلیم و تربیت برای بچه‌ها مساوی باشد من گمان می‌کنم آمادگی بسیاری از بچه‌های روستاها از بسیاری از بچه‌های شهرنشین برای رشد در جهات گوناگون بیشتر است؛ چون آنها در دامن طبیعت بزرگ می‌شوند؛ چون از طبیعت و مراهب آن بیشتر بهره می‌گیرند؛ آفتاب بیشتر می‌خورند، سرما و گرمایی‌تر می‌کشند؛ حتی بدن آنها در برابر میکروباهای گوناگون مقاومت بیشتری کسب می‌کند، – به شرط اینکه این جمله اخیر دخالت در فن آقایان نباشد! با اجازه آقایان؛ «اجازه» که نمی‌شود گفت؛ اگر آقایان تصویب کردند. بنابراین، شاید در آنجا هم بشود گفت یک راه علاج واقعی برای اینکه بچه‌های

عزیزدردانه لوس کمتر در اجتماع بار بیایند این است که خانواده‌ها را تشویق کنیم آن قدر فرزند بیاورند که از مرگ و از دست دادن یکی دو تا از آنها این قدر بی‌تابی نکنند، و این قدر آنها را در زندگی خانوادگی محافظه‌کار بار بیاورند. حتی کمی بالاتر برویم: شاید در زندگی سیاسی و اجتماعی نیز این مسأله صدق بکند. در آنجا هم شاید کوشش خانواده‌ها برای دور نگهداشتن فرزندان از هر نوع تحرک خطرناک سیاسی و اجتماعی زیربنایی از همین قبیل داشته باشند. شاید در خانواده‌های پر فرزند این کوشش ضعیفتر باشد و در خانواده‌های کم فرزند شدیدتر. البته من فقط به عنوان «یک» عامل می‌گویم، نه عامل منحصر به فرد، ولی بالاخره باید همین یک عامل را هم به حساب آورد.

### طرح چند سؤال

بنابراین، در بررسی علمی عینی واقع‌بینانه این بحث باید به دو جهت مطلب توجه کرد نه فقط به یک جهت. باید به آثار مثبت و منفی کم‌فرزنده و پر‌فرزنده در یک خانواده و در یک اجتماع توجه داشته باشیم. این را هم عرض بکنم، یک وقت است که بحثی که در این زمینه طرح می‌کنیم از دید اصل مطلب و مسائلی که در زمینه بهداشت و تنظیم خانواده پیش آمده و شناسایی حکم اسلام در این زمینه است؛ مثلاً: آیا به کار بردن عوامل ضد باروری، به خصوص قرصهای ضد باروری، از نظر اسلامی جایز است یا نه؟ آیا عقیم کردن پدر یا مادر به وسیله یا به وسایل گوناگون پزشکی جایز است یا نه؟ حکم سقط جنین در مراحل گوناگون از نظر اسلام چیست؟ یک وقت سوالات به این شکل مطرح می‌شود. اما یک وقت است که می‌خواهیم به جنبه‌های دیگر مطلب هم پردازیم. اگر قرار شد سوالاتی را که بر شمردم طرح کنیم و پاسخ آنها را بخواهیم، تا حدی دایره بحث محدود و بررسی هم آسانتر

و رابطه آن نیز خودبخود با رشته بنده کافی است و ارتباط اصلی خواهد داشت. ولی اگر ما بخواهیم بحث را با مسائل جنبی که در این زمینه پیش می‌آید مورد بررسی قرار بدھیم، در این صورت دایره بحث واقعاً خیلی وسیع است. من فقط برای اینکه از توجه به این مسائل جنبی غفلت نشده باشد به آنها اشاره می‌کنم و رد می‌شوم.

(۱) آیا اصولاً پیش کشیدن برنامه بهداشت و تنظیم خانواده در دنیا، از طرف کدام گروه شروع شده است: از طرف دنیای سوم؟ از طرف بلوک شرق؟ یا از طرف بلوک سرمایه‌داری غرب؟ گمان می‌کنم پاسخ این پرسش روشن است: این برنامه از طرف بلوک سرمایه‌داری غرب ارائه شد. سازمان جهانی بهداشت هم از هر نظر از طرف اینها اداره می‌شود و بودجه آن از سوی غرب داده می‌شود و همه گونه تلاشها از طرف اینها صورت می‌گیرد. در همین ایران عده قابل ملاحظه‌ای از کارشناس‌های کانادایی و آمریکایی هستند که در این زمینه کار می‌کنند.

(۲) انگیزه این سروران دلسوز دنیا برای تهیه و اجرای این طرح چیست؟ آیا دلشان به حال مردم دنیای سوم سوخته؟ آیا دلشان به حال خودشان سوخته؟ اگر دلشان به حال خودشان سوخته این دلسوزی از چه جهت است؟ آیا از آن جهت که هر مشکل اقتصادی که در دنیای سوم پیش می‌آید باری است بر دوش این گردانندگان دنیای سرمایه‌داری غرب و بنابراین می‌خواهد این بار را سبک کنند؟ یعنی آیا این امر یک نوع پیشگیری است از مشکلاتی که در اداره دنیا و سیاست دنیا برایشان از این طریق پیش می‌آید؟ - به قول یکی از دوستان می‌گفت هر فرزندی در هندوستان به وجود می‌آید چند گرم بر بار سیاست و اقتصاد کاخ نشینان اروپا و آمریکا افزوده می‌شود. چون اگر یک فرزند چند گرم بر این بار بیفزاید، اگر یک میلیون فرزند بشوند آن وقت این

بار خیلی سنگین می‌شود. این است که آنها بر دوش خود احساس سنگینی می‌کنند و می‌خواهند این سنگینی را کم بکنند. آیا این طور است، یا از این بالاتر: در جامعه‌های پرفرزنده که جان انسانها آن قدر عزیز نیست که پدران و مادران و جامعه از کشته شدن آنها در انقلابات اجتماعی ترس و هراس و ناراحتی داشته باشند، امکان به وجود آمدن انقلابات خونین از قبیل ویتنام بالا می‌رود؛ بنابراین دنیای غرب از این دیدگاه احساس خطر می‌کند؟

من باز در این زمینه براساس واقعیتی یک چیزی را اعتراف می‌کنم، و آن این است که می‌توان گفت عده‌ای از کسانی که در این مسیرها کار می‌کنند تحت تأثیر یک روحیه انسانی و عاطفه عمومی انسانی نسبت به وضع ناهنجار و نابسامان کشورهای پرجمعیت قرار دارند. چون انسان در بعضی از آنها عیناً می‌بیند و با همه دقیقی که می‌کند تا گول نخورد، احساس می‌کند که واقعاً یک چنین عاطفه‌ای وجود دارد. اما در سردمدارها چطور؟ چه عرض کنم! تماسی نیست تا من چیزی عرض کنم. تماس هم اگر باشد این سردمدارها چنان تودرتو هستند که اگر هزار لایه از روی آنها پس بزنید صدهزار لایه دیگر زیر این هزار لایه قرار دارد. خیلی مشکل است! بنابراین، من فقط می‌خواستم این واقعیت را عرض کنم که گاهی انسان در برخوردها به چنین موقعیتی برخورد می‌کند. این مسأله از نظر جنبه سیاسی مطلب بود. یک سؤال دیگر هم پیش می‌آید: آیا این کشورهایی که به دنیای سوم توصیه می‌کنند خانواده‌هایشان کم فرزند باشند، خودشان چه کار می‌کنند؟ در این مورد باید عرض کنم تقریباً بدون استثناء خودشان این توصیه را اجرا می‌کنند؛ تقریباً بدون استثناء. یعنی معدل فرزندداری در این کشورهای صنعتی بزرگ دنیا بسیار پایین است؛ خیلی پایین است. خانواده‌های بی‌فرزنده که خیلی زیاد هستند؛ خانواده‌هایی با یک فرزند خیلی زیاد است؛ خانواده‌هایی با دو و

سه فرزند متوسط است؛ خانواده‌هایی با چهار فرزند کم است؛ خانواده‌هایی با پنج فرزند به بالا بسیار کم است. نکته جالب در کشوری مثلاً نظری سوند، - کشوری که از نظر وسعت و از نظر امکانات طبیعی زندگی خوب است و از خیلی نظرهای دیگر شرایطش برای داشتن خانواده‌های پرفرزند هنوز مساعد است - این است که با تمام این شرایط، آهنگ رشد جمعیت در این کشورها بسیار کند است. در کشوری با آن وسعت حدود هفت و نیم میلیون نفر زندگی می‌کنند، که جمعیت بسیار کمی است. پس این یک واقعیت است که این کشورها خودشان برنامه‌ای را که به دیگران توصیه می‌کنند اجرا می‌کنند.

سؤال سوم: آیا کم فرزندی در این کشورها چه ریشه‌ای دارد؟ - به خصوص با توجه به این نکته که به بحث بعدی ما هم مربوط می‌شود: کاتولیک‌ها همبستری زن و شوهر را جز در جایی که به منظور تولید فرزند باشد حرام می‌دانند. مرد و زن در طول عمر چهل پنجاه سال زندگی زناشویی خود، به تعداد فرزندانشان یا به تعداد نزدیکیها و همبسترهایی که نزدیک به تعداد فرزندانشان است با هم همبستر می‌شوند - البته آنها بی که مؤمن باشند و [به اصول مذهب خود] عمل کنند. این مسأله الان هم هست. یعنی الان هم کاتولیکهای متعصب این مسأله را لاقل طرح می‌کنند - حالا عمل می‌کنند یا نه مسأله دیگری است. خوب، در چنین جامعه‌ای با یک چنین زیربنای مذهبی و روحی، باید تعداد فرزندها تحت تأثیر غریزه جنسی خیلی بالاتر برود. همان طور که دوستان می‌دانند، اکثریت دنیا مسیحی، حتی در دنیا سرمایه‌داری غرب، با کاتولیکهای است؛ پروتستان‌ها امروز در دنیا در اقلیت بسیار کمی قرار دارند؛ - نه فقط امروز، بلکه اصلاً در طول این مدت، به خصوص با تشغّب عجیب و فرقه فرقه بودن عجیبی که در کلیسا ای پروتستان در طول این چهارصد و چند سال پدید آمده است. الان بیش از پانصد فرقه

پروتستان داریم. این آمار که عرض می‌کنم مربوط به سه چهار سال قبل است که من کتابی در این زمینه دیدم. احتمال می‌دهم در این چهار ساله هم چهل پنجاه فرقه جدید به این پانصد فرقه اضافه شده باشد. این است که اینها در دنیا نتوانستند در برابر تشکیلات منظم و رهبری شده کاتولیکها خوب جلو بروند؛ لذا عده آنها به نسبت خیلی کم است. با چنین زیربنای مذهبی در دنیای مسیحی کاتولیک، مسأله تن در دادن به کترول موالید مسأله مشکلی خواهد شد. یکی از عوامل اینکه کلیساي کاتولیک و پاپ، حتی در فترای حدود سه سال و نیم قبل خود، مجدداً استعمال قرصهای ضد باروری را تحریم کرد همین است و بلکه شاید زیربنای اصلی این تحریم همین باشد که اصلاً به کار بردن قرصهای ضد باروری یعنی نقض این سنت دینی دنیای کاتولیک. مسائل دیگر همه جنبی است. مسأله اصلی این است که اعتراف به اینکه استفاده از قرصهای ضد باروری جایز است یعنی همبستری بدون غرض تولید نسل جایز است؛ و این لغو کامل آن حکم قبلی است. پس چگونه مردم این جامعه‌ها موفق شده‌اند خانزاده‌های کم فرزند داشته باشند؟ پاسخ این سؤال این است که واقع‌بینی در زندگی (و بلکه باید عرض کنم واقع‌بینی بیشتر در زندگی) عامل اصلی این مطلب است. شاید این مطلب را در یکی دو بحث دیگر نیز خدمت دوستان عرض کرده باشم. این یک واقعیت است. درصد واقع‌بینی مردم این جامعه‌ها نسبت به مردم دیگر دنیا خیلی بالاتر است. در هر مطلبی حساب دو دو تا چهار تا زیربنای تصمیم گرفتن آنهاست. اعمال بی‌حساب در زندگی آنها به نسبت خیلی کم است.

بنابراین، تریست این مردم تریستی که به احتمال قوی مقدار زیادی از وضع طبیعی آن جوامع سرچشمه گرفته و بعد هم به وسیله دستگاههای تقویتی مجهز به حد بالا رسیده – آنان را واقع‌بین بار آورده است. پدر و مادر می‌ینند که

چند فرزند را می‌توانند اداره کنند؛ همان قدر بچه می‌آورند. عجیب این است که در جایی مثل سوند که اگر خانواده‌ای دارای فرزند شود تقریباً هیچ باری را از نظر اقتصادی و خیلی جهات دیگر تحمل نمی‌کند چون به محض اینکه فرزند به وجود می‌آید طبق مقررات نیمه سوسیالیستی که در این کشور هست، مقدار زیادی از هزینه‌های او به وسیله حکومت پرداخت می‌شود [کسی مایل به داشتن فرزند زیاد نیست]. در آلمان غربی الان قانونی هست به عنوان پول بچه. این پول بچه را هر کسی که در آلمان اقامت دارد می‌گیرد؛ می‌خواهد آلمانی باشد می‌خواهد خارجی باشد؛ می‌خواهد تبعه آلمان باشد می‌خواهد نباشد. یعنی اگر الان یک نفر ایرانی با خانواده‌اش به آلمان برود و آنجا اقامت کند و در اداره اقامت آنجا اثبات کنند که در آلمان مقیم هستند و بعد هم شناسنامه و اسناد و شماره حساب بانکی خود را به بخش پول بچه وزارت کار و خدمات اجتماعی آنجا بدهند، در آخر هر دو ماه مقداری پول به عنوان پول بچه به حسابشان واریز می‌شود، و این مستمری هست تا وقتی که اطلاع بدهند دیگر در آلمان نیستند یا بچه‌شان مردی یا به سن هیجده سالگی رسیده یا کار می‌کند. پرداخت این مبلغ نصاب هم ندارد که مثلاً اگر تعداد فرزندان از پنج تا بالاتر شد ندهند. مقدار این کمک هزینه بچه هم که آنجا به بچه‌ها می‌دهند خیلی قابل ملاحظه است؛ مثلاً خانواده‌ای آنجا بود که پنج بچه داشت و در ماه ۱۸۵ یا ۱۹۵ مارک می‌گرفت<sup>۱</sup> یعنی نزدیک دویست تومان برای پنج بچه‌اش می‌گرفت. به هر حال، آن طور که من قانون مربوط به این کمک هزینه را خواندم، نصاب هم ندارد. ولی در عین حال پدر و مادرها می‌دانند که با این پول نمی‌شود بچه را تا آخر بزرگ کرد. در کنار این مطلب حساب می‌کند بینند

---

۱- لازم به توضیح است که این ارقام مربوط به زمان ایراد سخنرانی است که معادل آن هم اکنون چیزی در حدود ۴۰۰۰ تومان می‌شود.

آیا وضع اقتصادی خودش اجازه می‌دهد بچه بیشتری داشته باشد یا نه. با اینکه در مدارس متوسطه به بچه‌هایی که محصل باشند و خوب باشند و از خانواده‌های کم‌درآمد باشند از دو سه منبع کمک مالی می‌شود، باز هم پدر و مادرها حساب می‌کنند که بالاخره خوراک کافی را برای این بچه‌ها چگونه تأمین کنند. با اینکه از نظر تهیه مسکن به چنین خانواده‌هایی در ساختمانهای سوسيال حق تقدم عجیبی داده می‌شود... یک خانواده ایرانی تا موقعی که یکی از این خانه‌ها را گرفت نزدیک به سه سال بود که به آلمان آمده بودند؛ شوهر در یک مؤسسه آلمانی کار می‌کرد (در یک فروشگاه بزرگ مسئول انبار بود)، خانم هم خانه‌دار بود و سه فرزند داشتند؛ یعنی جمعاً پنج نفر بودند. این خانواده در گرفتن یک آپارتمان چهار اتاقه در یکی از ساختمانهایی که اجاره‌اش خیلی پایین است و دولت کمبود اجاره را از طریق بخشنودگی مالیاتی تأمین می‌کند نسبت به خیلی از خانواده‌های آلمانی که در شرایط او نبودند حق تقدم پیدا کرد و آپارتمان را گرفت. مجموع پولی که در ماه، به اضافه مخارج تأمین گرمای زمستان، پرداخت می‌کرد حدود دویست مارک می‌شد؛ یعنی حدود پانصد تومان. جای بسیار خوب و مجهزی بود. با همه این امکانات باز این خانواده‌ها حساب می‌کنند که چند بچه می‌خواهند. این را هم خودشان حساب می‌کنند. این کوشش‌های کذایی که الان در اینجاها برای کنترل موالید هست در آنجا هم به چشم می‌خورد. به هر حال، عامل اصلی، واقع‌بینی و محاسبه صحیح در زندگی داشتن است؛ حتی تا آنجا که (این محاسبه را عیناً در موقع گفتگو با یکی دو خانواده نیز دریافتیم) پدر حساب می‌کرد، می‌گفت ما اگر بخواهیم سالی یک ماه به مسافرت تفریحی برویم باید بینیم برای چند بچه می‌توانیم پول مسافرت بپردازیم. حال، این را مقایسه کنید با اینکه در موقعی که اینجا شروع کرده

بودند به کارمندها ماهی ده تومان حق بچه می‌دادند، مسئول یکی از مؤسسات گفت فلانی، باید یک کاری کنیم که این پول بچه قطع بشود؛ گفتم چرا؟ گفت این پول پدر خدمتگزارهای سازمان ما را درآورده، چون در این سه چهار سالی که این پول داده می‌شود محسوس است که شماره بچه‌ها بالا رفته! تکثیر فرزند به حد قابل ملاحظه‌ای اوج گرفته، چون کارمند می‌گرید ماهی ده تومان برای یک بچه کمک هزینه می‌گیرم! این مسأله طرز تفکر در این افراد را نشان می‌دهد. بنابراین، پاسخ به این سؤال که آیا در خود این جامعه‌ها این قانون و این نظام اجرا می‌شود یا نه، مثبت است؛ اجرا می‌شود. به نظر می‌رسد زیرینای اصلی اجرا هم بینش واقع‌بینانه مردم این جامعه‌ها در برخورد با مسائل زندگی است. این کلیاتی بود که لازم می‌دانستم در جهت‌های مختلف در این زمینه عرض کنم.

### طرح مشکل کثرت فرزند با توجه به شرایط ایران

یک مسأله دیگر را هم باز خوش دارم در اینجا ناگفته نگذارم و از آن رد نشوم. آن مسأله این است که اگر ما امروز بخواهیم اینجا بنشینیم و در زمینه این مسأله برای جامعه خودمان نظری بدھیم و تصمیمی بگیریم و طرحی پیشنهاد کنیم چه خواهیم کرد؟ وقتی می‌گوییم «جامعه خودمان»، در جوئی مثل جو ما، باید بدانیم منظور جامعه بزرگ اسلامی است؛ چون جامعه بزرگ اسلامی جامعه خود ما است، ولی از آنجاکه اطلاعات مادریاره جامعه بزرگ اسلامی خیلی ضعیف است فعلاً در مورد بخشی از جامعه خودمان که در سرزمینی به نام ایران زندگی می‌کند صحبت می‌کنیم. اگر بخواهیم در ایران در این زمینه تدبیری بیندیشیم چه توصیه می‌کنیم؟ آیا کم فرزندی را توصیه می‌کنیم یا توصیه نمی‌کنیم؟ آیا همه کاسه و کوزه‌های کمبودها را بر سر نظام خانواره

می‌شکنیم، یا بر سر نظام اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کشور هم باید کاسه کوزه‌ای شکسته بشود؟ بدون شک باید این محاسبه از نظر طرح اصل مطلب مورد توجه قرار بگیرد که اگر ثروت و امکانات اقتصادی موجود در کشور به طور عادلانه تقسیم شود، آن وقت هر خانواده می‌تواند چند فرزند داشته باشد. بدون شک در موقع نتیجه‌گیری در زمینه یک بحث اجتماعی چه بسا به این نتیجه برسیم که هفتاد درصد مشکلات ناشی از داشتن بیش از چهار فرزند در خانواده، مربوط به نظام غلط اقتصادی و اجتماعی است؛ سی درصد هم مربوط به خانواده است. چه بسا به این نتیجه برسیم. به هر حال توصیه می‌شود که حتماً در چنین برسیهایی به همه جوانب مطلب توجه شود. این از نظر اجتماعی. ولی یک وقت است بند و شما می‌نشینیم و می‌گوییم فعلاء در این شرایط اجتماعی مجرد من و شما چه کار بکنیم؛ یا یک پدری می‌آید با انسان مشورت می‌کند می‌گوید آقا، من فعلاء در این شرایط عینی موجود چه کار بکنم؛ اینجا نتیجه، نتیجه دیگری است. در اینجا بدون شک باید به تمام مسائل شخصی مربوط به آن خانواده، امکانات شخصی مسائل شخصی، آن جنبه روحی که عرض کردم در بچه عزیز دردانه بار آوردن هست، توجه کرد و آن وقت یک توصیه شخصی به آن پدر و مادر کرد. این هم نکته‌ای بود که لازم می‌دانستم عرض کنم. اما مسائلی که در زمینه سؤالاتی که بر شمردم باید در این بحث مورد توجه قرار بگیرد چند چیز است:

آیا اصولاً فکر کم پچه داشتن پرخلاف آنچه ما از اسلام می‌دانیم نیست؟ آیا اینکه از پیغمبر اکرم - صلوات الله و سلامه علیه - مکرر روایت شده که توصیه می‌فرمود ازدواج کنید، فرزند بیاورید، من در روز قیامت به شما امتها و جماعتها مربوط به اسلام افتخار می‌کنم، حتی به فرزند سقط شده؛ آیا این با توصیه امروز که بگوییم آقا، تو کم فرزند بیاور، ناسازگار نیست؟ حدیث را

برای شما می‌خوانم. روایتی است از پیغمبر اکرم است که فرمود: «اگر روا  
الولد، اکثر بکم غدّاً؛ فرزند زیاد بیاورید، من فردا به شما با داشتن امت  
بزرگ و پر جمعیت با دیگران رقابت می‌کنم از نظر افزایش عده پیروان و  
مسلمین.<sup>۱</sup> این روایت در کتاب وسائل الشیعه چاپ قدیم، جلد سوم،  
کتاب النکاح، صفحه ۱۱۸، باب استحباب الاستیلاد و تکثیر الاولاد از  
ابواب احکام الاولاد روایت شده است. حالا اگر آقای اهل علمی که  
خودش را جانشین پیغمبر می‌داند بگویید آقاجان، این قدر فرزند نیاور،  
این قدر بچه پیدا نکن، حساب را نگه دار؛ آیا منافاتی با این توصیه  
پیغمبر ندارد؟ آیا نباید این آقا را عالم مخالف پیغمبر دانست؟

شاید اگر با دید عادی داوری بشود، همین طور بگویند. الان عکس العمل  
خیلی از مردم در برابر توصیه یک عالم دینی در این زمینه همین خواهد بود  
که اصلاً این آقا را رها کن؛ این اصلاً برخلاف گفته رسول خدا حرف می‌زند.  
ولی خوب، این دید سطحی است. این به خاطر این است که ما هنوز باورمن  
نیامده که هر روایت و هر آیه‌ای جایی دارد، موردی دارد، شرایطی دارد،  
ظروفی دارد، جهاتی دارد. ما هر آیه و روایتی را مطلق، مستقل، بدون ارتباط  
با آیات و روایات دیگر و با مسائل دیگر پیش چشم می‌گذاریم و بعد هم  
گفته و کرده دیگران را ارزیابی و داوری می‌کنیم. این رسم ماست! و چه آفت  
بزرگی است این رسم در جامعه ما! این رسم در یک قشر راه را برای هر نوع  
بیشن عمق همه جانبه بسته است. خوب، در این موارد باید یک ضربه بیدار  
کننده وارد کرد. یک ضربه بیدار کننده: ای آقایی که داوریت این بود که این  
عالم جانشین پیغمبر برخلاف پیغمبر حرف می‌زند، از تو می‌پرسم، اگر مادری طبق

---

۱- حر عاملی، وسائل الشیعه قم، آل الیت، ۳۰ ج، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ، ج ۲۱، ص ۳۵۷  
حدیث ۸ از ابواب احکام الاولاد.

تشخیص شورای پزشکی مسلمان معتقد پاییند، از نظر جسمی، از نظر عصبی، از نظر خون، وضعش طوری بود که اگر بار دیگر باردار شود و بخراهد بچه بیاورد می‌میرد، یا ۹۵ درصد خطر مرگ او را تهدید می‌کند، اگر به شما مراجعه کرد و گفت آیا من باز هم باردار بشوم تا یک فرزند دیگر بر آنها بی که پیغمبر روز قیامت به آنها افتخار می‌کند اضافه کنم، چه می‌گویی؟ باز هم می‌گویی بله؟ این مثالهای روشن می‌تواند فکر را بیدار کند که آقا، این سنت رسول خدا(ص) یک جهت مطلب است؛ جهات دیگر را نیز باید مورد توجه قرار دهیم. قدر مسلم این است که اگر به یک عالم دینی صاحب فتوا در این مورد مراجعه کنید، عالمی که مسائل را با جنبه‌های گوناگون نگاه می‌کند و نظر می‌دهد، پاسخ روشن است: بارداری بر چنین زنی حرام است! حرام! فترای مرجع حرمت است، چون او مسائل را از همه جنبه‌ها نگاه می‌کند به شرط اینکه عوام الناس بگذارند این مرجع اقلًا این فتواش را آزادانه بدهد. خوب، اینجا مطلب خیلی روشن است. اما مطلب کم کم تاریکتر می‌شود. سؤال: اگر مادر امت، مادر جامعه – جامعه هم مادر است – از نظر خون اقتصاد، خون فرهنگ، اعصاب تعلیم و تربیت، توانایی اش آن قدر ضعیف باشد که اگر در سال بیش از صدهزار فرزند تو به دنیا بیاورد آرام آرام خطر مرگ این مادر جامعه را تهدید کند، چطور؟ اینجاست که پاسخها دیگر به آن صراحت و سرعت سؤال قبلی داده نمی‌شود و باید قدری با درنگ به آن سؤال پاسخ داد. واقعاً هم باید با درنگ به آن پاسخ داد، ولی به هر حال سؤالی است. همان طور که در آن مثال اول، دیگر حربه مخالفت با سنت رسول خدا به کار نمی‌آمد، اینجا هم دیگر آن حربه از کار می‌افتد. بگذارید قدری آزادتر فکر کنیم و بیینیم واقعاً چه می‌شود. اگر مادر جامعه از جنبه‌های گوناگون دچار ضعف مزاج است بگذارید اقلًا فکر کنیم.

## تقدیر ارزش جامعه بر فرد

اجمال مطلب این است که ما می‌دانیم در نظر اسلام قیمت جان مادر جامعه از جان یک مادر خیلی بیشتر است. این را می‌دانیم. و لاقل روی فرض می‌توانیم پاسخ بدھیم. اگر واقعاً مطالعات کارشناسان اجتماعی باایمان با بصیرت واقع‌بین همه‌سونگر و محاسب به این نتیجه رسید که اگر در جامعه اسلامی تیراژ فرزندان از عدد معینی بالاتر رود جان این جامعه و هستی این جامعه و سلامت این جامعه در معرض خطر است، به راحتی می‌توان فتوا داد که بر این امت واجب است که میزان فرزندان را در حد معین نگه دارد؛ چون ما با نصوص اسلامی فراوان دریافته‌ایم که جان جامعه از جان فرد محترمتر است. متنهای تشخیص این مطلب برای یک مادر آسانتر است، ولی تشخیص این خطر برای مادر جامعه مشکلتر است.

این است که در این سؤال اول که آیا توصیه به کم فرزندی برخلاف سنت رسول الله - صلی الله علیه و آله - و توصیه‌هایی که از ائمه طاهربن - سلام اللہ علیہم اجمعین - در این زمینه رسیده است برخلاف اینهاست یا نه، پاسخ این است که نه؛ در جای خودش برخلاف این نیست. حتی - عنایت بفرمایید پیغمبر روز قیامت می‌خواهد به چه کسی افتخار کند؟ «بكم الامم» می‌خواهد به بچه مسلمان افتخار کند. اگر تشخیص داده شد که تعداد زیاد فرزندان در خانواده‌ها سبب می‌شود که پدر و مادر که مسئولان تربیتی هستند، امکانات فرهنگی مناسب که وسیله تربیت دینی فرزندان است، ایمان و تقوای آنها را بد خطر بیندازد، آنجا دیگر اصلاً بکم الاممی در کار نیست! اول باید معلوم بشود این «بکم الامم» هست تا بعد بگوییم پیغمبر به آن افتخار می‌کند. مطلب خیلی روشن است. عصری که پیغمبر در آن این تعلیم عالی را می‌فرمود عصری بود که افزایش جمعیت، حتی از نظر سیاست آن روز جامعه اسلامی، مطلوب و

مرغوب بود؛ چون نقش مهم در آن موقع با نیروی انسان بود. بزرگترین قدرت کار در آن دوره نیروی انسان بود. آن دوره، دوره ماشین نبود تا قیمت انسان پایین بیاید. در بحثهای عمومی اجتماعی مطرح است که قیمت انسان در دوره ماشین پایین آمده است. علت اینکه اگر میلیونها نفر هم در میدان جنگ کشته شوند آن دلسوزیهای سابق سردمدارها به چشم نمی‌خورد، این است که آن مرتع هم آنها دلشان بیشتر به حال خودشان می‌سوزد؛ به نیروی کار احتیاج داشتند؛ چه در میدان جنگ و چه در میدان حرفه و صنعت و فن و زراعت. بنابراین می‌گفتند باید جان انسانها را نگه داریم. حالا ماشینها آمده‌اند و خیلی از کارهای بشر را انجام می‌دهند؛ عده انسانها هم زیاد است و مزاحم‌اند. لذا می‌گویند انسانها دیگر نه تنها مفید نیستند بلکه مضر هم هستند و بد نیست که در چند گوشه دنیا چند میدان جنگ آدمکش وجود داشته باشد. بدون شک این عامل باید مورد توجه قرار بگیرد که در آن زمان اصلاً بالا رفتن تعداد نفوس مسلمین یکی از عوامل مؤثر در حفظ جامعه اسلامی در برابر دشمن، و حتی امکان گسترش اسلام در دنیای آن روز بوده است. من نمی‌خواهم عرض کنم این هم باید مورد توجه قرار بگیرد. خوب، اگر فرض کنیم شرایط امروز دنیا طوری باشد که وقتی میزان فرزند در جامعه اسلامی بیش از حد بالا رود آن وقت در برابر دشمن ضعیفتر شود، دیگر نمی‌شود گفت که باز هم پیغمبر اکرم در این مورد توصیه می‌فرماید که بیشتر بچه بیاورید و آنی اُباها بکم.<sup>۱</sup> این است که فهم صحیح روایاتی که در این زمینه آمده است به این نتیجه می‌رسد که تقلیل فرزندان و توصیه به کم فرزندی و کترول موالید وقتی با توجه به همه جهات صورت بگیرد مخالف با این روایات و سنت رسول اکرم و اهل بیت مکرم او

---

۱- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۵۴، باب ۱۶ از ابواب مقدمات نکاح، حدیث ۱.

نیست. این سؤال اول و آنچه در پاسخ آن به نظر می‌رسید.  
 بحثهای آینده را که من امیدوارم در یک جلسه تمام کنم خدمت دوستان عرض می‌کنم و از رفقا خواهش دارم روی آنها بیشتر کار کنم: استفاده از عوامل پیشگیری از نظر اسلام؛ مسأله تعقیم و نازا کردن طبی زن و مرد از نظر اسلام؛ مسأله سقط جنین در مراحل گوناگون از نظر اسلام. این سه موضوع بحث ما در جلسه آینده خواهد بود. سعی من این است که در یک جلسه دیگر بحث را به پایان برسانم. والحمد لله و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين.

[دکتر مولوی:] عرض کنم که سؤالات بعدی در جلسه بعدی جواب داده خواهد شد و بحث خواهد شد. من از آقای بهشتی که این مطلب را مطرح فرمودند و از نتیجه‌گیری کامل و موافقی که فرمودند به سهم خودم تشکر می‌کنم؛ چون مطلب خیلی مهمی است و در جرایع مختلف روی آن بحث می‌شود. ولی می‌خواستم چند مطلب را عرض کنم: اولاً، مثل مطالبی را که حضرت آقای بهشتی فرمودند درست ۱۵ سال قبل آقای راشد - خدا نگهدارشان باشد تحت عنوان «حساب در زندگی» سخنرانی مفصلی فرمودند، و همین مطالب را آن موقع مطرح فرمودند. مخصوصاً این جمله را به یاد دارم که ایشان فرمود: «مسلمان خدا! از کجا معلوم که وقتی سرت را زیر لحاف می‌کنی آن بچه‌ای که پس می‌اندازی گوینده لا اله الا الله باشد؟ حساب این را داشته باش!» و حقاً همین است که از کجا معلوم که گوینده لا اله الا الله باشد. حسابی است که، همان طور که آقای بهشتی فرمودند، همه مسلمانها باید در نظر بگیرند. در مورد نتیجه‌گیری آقای بهشتی من هیچ عرضی ندارم؛ ولی در مورد مطالبی که قبل از فرمودند من فکر می‌کنم ایشان به یک مقداری از آنها به همان دلیل که خودشان فرمودند برخورد نفرمودند. بحث خانواده‌های کم‌بچه و پر‌بچه

صورت گرفته و مفصل روی آن بحث شده است. اتفاقاً باید در آنجا مسائل اقتصادی بیشتر مطرح شود؛ به این ترتیب که باید دید خانواده‌ای که دو بچه دارد و آنها را لوس بار می‌آورد از نظر وضع اقتصادی و وضع تعليماتی چگونه است. ممکن است در خانواده‌ای که خیلی از آنها پایین‌تر هستند دو بچه هم خیلی زیاد باشد که لوس بار نیایند و آنها را از سن پانزده سالگی بر سر کار بگذارند تا خودشان مستقل باشند؛ ولی خانواده دیگری دوازده بچه هم داشته باشند و با وجود این لوس بار نیایند، مثل بچه‌های کندي: رابرт کندي<sup>۹</sup> بچه دارد که هر کدامشان لوس بار آمده‌اند. یا خانواده دیگری که در اینجا می‌شناسیم؛ خانواده‌های خیلی بزرگ؛ خانواده ف، خانواده گاف، خانواده... که اینها اگر حتی پانزده بچه هم داشتند باز لوس و نتر بار می‌آیند و در دامان دایه بزرگ می‌شوند و هر کدام کلفت و نوکر دارند و... در نتیجه این بحث را نمی‌شود تعمیم داد که چون کم‌بچه هستند لوس بار می‌آیند و چون پر‌بچه هستند خوب بار می‌آیند. این طور نیست. مسلم است که در اروپا هم درست نیست.

مطلوب مهمتری که در کشورهای پیشرفته بحث شده، راجع به control of birth control است. یعنی آمده‌اند در جامعه خودشان، مثلاً آمریکا، حساب کرده‌اند که خیلی خوب، ما می‌گوییم خانواده‌ها باید از دو یا سه بچه بیشتر نداشته باشند؛ آنایی که این کار را می‌کنند کسانی هستند که اتفاقاً دستشان به دهستان می‌رسد؛ یعنی کسانی هستند که می‌توانند بچه را خوب تربیت بکنند؛ هم پوش را دارند، هم عقلش را دارند، هم درایت لازم را دارند. آنها هستند که تعداد بچه‌هایشان کم می‌شود. آن که تعداد بچه‌هایش زیاد می‌شود آن سیاه کم بضاعت اقتصادی و علمی یا آن کارگر پست‌تر است که مرتب بچه تولید می‌کند. در نتیجه در آینده چه خواهد شد؟ تعداد بچه‌هایی که

می‌توانند خوب تریت بشوند روز به روز کمتر شده، و تعداد بچه‌هایی که در اسلام و در جاهای ناجور بار می‌آیند روز به روز بیشتر می‌شود. پنجاه سال دیگر خواهند دید که مثلاً تعداد نفوس تحصیل کرده و خوب آمریکا کمتر از تعداد نفوس ناجور است. الان این بحث است که در آمریکا یا اروپا یا سوئد، به قول جنابعالی، کنترل کافی می‌شود، ولی چین و هندوستان موالید را کنترل می‌کنند؛ نتیجه چه خواهد شد؟ در آینده تعداد نفوس آنها شش برابر نفوس اینها خواهد شد. این است که الان بحث کنترل بر کنترل پیش آمده است. یعنی دارند بحث می‌کنند که به خانواده‌های مختلف براساس ability و مقدار قدرت زندگی و قدرت تربیتی که دارند اجازه بچه‌دار شدن بدهنند. ممکن است در آینده به خانواده‌ای اصلاً اجازه بچه‌دار شدن داده نشود، و حتی (الان در آمریکا این بحث هست) برای کسی که بچه‌دار می‌شود مجازات یا مالیات‌های مفصل قرار بدهنند تا آن کسی که می‌تواند این مالیات را پردازد و می‌تواند بچه‌اش را تربیت کند بچه‌دار بشود ولی آن کسی که نمی‌تواند همان یک فرزند را هم نخواهد داشت. این مطلب الان مهمتر از مطلبی است که حضرت آقای بهشتی فرمودند. اگر چنانچه کتابهای تربیتی را مطالعه بکنیم، به خصوص این کتابی که متأسفانه بایبل [Bible] نگهداری کردک شناخته شده و تألیف دکتر اسپاک است و اشکال زیاد دارد، متوجه می‌شویم یکی از مطالبی را که در مورد آن خیلی فشار می‌آورد همین مطلب است که بچه‌ها در خانواده‌های کم‌بچه لوس بار نیایند. او تنبیه را از ده ماهگی شروع می‌کند، برخلاف خیلی از خانواده‌های ایرانی که فکر می‌کنند بچه را باید به حال خودش بگذاری تا هر کاری دلش می‌خواهد بکند. پس مطلبی که الان روی آن بحث می‌شود کنترل بر کنترل است. الان نمی‌دانند چگونه می‌توانند این را تعیین بدهنند و آن را در کنترل بگیرند که مثلاً آقای مهندس فلان حق دارند شش بچه داشته باشند ولی

بنده یکی هم نمی‌توانم داشته باشم. حتی در ایران که کمتر کنترل موالید اجرا شده می‌بینیم خانوارهایی که دستشان به دهنشان می‌رسد و می‌توانند تریت بهتری کنند تعداد بچه‌هایشان کمتر است، و آنهایی که اصلاً نمی‌توانند یک بچه را هم تریت بکنند عده‌شان بیشتر است.

در مورد بخشی از اطلاعاتی که آقای دکتر بهشتی فرمودند من می‌خواستم تصحیح مختصری عرض کنم. اروپا و امریکا را با هم دیگر نمی‌شد مقایسه کرد. امریکا متأسفانه کنترل موالیدش کامل نیست، و حتی از خیلی از کشورهای راقیه عقبتر هم هست. علت این امر هم اتفاقاً وجود کاتولیکها و وجود سیاهان در امریکاست. کاتولیکها در امریکا اکثریت ندارند و بیست درصد بیشتر نیستند؛ ولی در عین حال من خانواره کاتولیکی در امریکا ندیدم که کمتر از شش بچه داشته باشد. در فیلیپین، و به همین ترتیب در جاهایی که کاتولیکها هستند، الان کنترل موالید وجود ندارد. ولی البته مخالف جلوگیری به این ترتیب کلی نیستند. الان کلیسا اجازه داده که مردم قرص مصرف نکنند، ولی تقویم‌هایی درست کرده‌اند که نشان می‌دهد همسران در چه موقعی از ماه می‌توانند نزدیکی داشته باشند که بچه‌دار نشوند. یعنی اجازه داده شده که بدون قصد ایجاد بچه نزدیکی داشته باشند. مطالبی که می‌خواستم عرض کنم همینها بود.

[دکتر بهشتی:] با تشکر از توضیحات آقای دکتر مولوی، تذکر این نکته را لازم می‌دانم که زیرینای مباحثی که ایشان اشاره فرمودند و می‌توان تحت عنوان تجدید نظر در مسأله کنترل موالید از آن یاد کرد، همان مسائلی بود که در بحث به آنها اشاره شد. یعنی اصولاً مسأله control of birth control ناشی از همان زیربنایی است که اشاره شد و اشاره فرمودید. راجع به کنترل در امریکا که فرمودند، باید بگوییم درصد موالید در آن کشور نسبت به خیلی از کشورهای

اروپایی بالا است؛ ولی نسبت به کشورهای دنیای سوم، امریکا جزو کشورهایی است که در آن کترل موالید اجرا شده است - برحسب آماری که در نشریه‌ای از این سازمان آمده بود و حدود هشت ماه قبل به دست من رسید باز هم امریکا در سطح خیلی کترل شده‌ای قرار دارد. این مطلب را برای اینکه مطلبی که ایشان فرمودند درست فهمیده بشود توضیحاً عرض کردم. امریکا نسبت به کشورهای اروپا این‌طور است که خوب کترل نشده، ولی نسبت به کشورهای دنیای سوم عموماً سطح کترل خیلی بالاست.

[دکتر حائزی]: بسم الله الرحمن الرحيم. نکاتی را که بنده خواستم عرض کنم در همان برنامه و مقدمه‌ای است که خود آقای بهشتی فرمودند، متها تفصیل و توضیحی است برای ازدیاد نفوس در خانواره‌هایی که امکانات تعلیم و تربیت و اقتصادی بیشتری دارند. آنچه که در جامعه خود به آن پی می‌بریم و با آن مواجه می‌شویم این است که شاید یکی از علل مهم و عمدۀ جلوگیری از افزایش نسل در خانواره‌های مرغه و متمکن که از نظر دانش و تعلیم و تربیت هم وسائل بہتری دارند مربوط است به راحت‌طلبی و رسیدن به برنامه‌های تفتی. متأسفانه این خانواره‌ها شاید بیشتر از اصول زندگی به این حواسی پاییندند و برای اینکه شب‌نشینی‌ها، تفریح‌ها، گردشها، و آسایش‌هایشان را از دست ندهند از تولد فرزند جلوگیری می‌کنند؛ نه اینکه یک خانواره متوسط تحصیلکرده که درآمدش هم در سطح نسبتاً خوبی است امکان تربیت مثلاً پنج بچه را نداشته باشد. این همان نتیجه شومی را برای آینده مجتمع بشری خواهد داشت که آقای دکتر مولوی اشاره فرمودند که در آینده تعداد افرادی که چه از نظر هوش و ذکاوت و تربیت و چه از نظر امکانات اقتصادی عقبترند، به میزان قابل توجهی از آن خانواره‌هایی که می‌توانند در اداره و پیشرفت جماعتات و اجتماعات مؤثر باشند بیشتر خواهد بود؛ اینها در اقلیت خواهند بود و آنها در

اکثریت. بنابراین در کنار توجهی که به جلوگیری از افزایش نسل و کنترل تعداد نفوس از لحاظ کمبود در اجتماعات عقیمانده داریم، ناگزیر باید در آن خانواده و در آن اجتماعات مرفه هم این توصیه‌ها به هر شکلی که نتیجه عملی داشته باشد اجرا بشود تا فقط افراد برای سلب مسئولیت کردن و راحت طلبی و رسیدن به برنامه‌های تفریحی‌شان از داشتن اولاد بیشتر سرپیچی نکنند.

نکته‌ای دیگر که مربوط به حدیث نبوی بود این است که واقعاً اگر ما بتوانیم مسلمان طبق آن موازینی که در قرآن و اسلام هست داشته باشیم، شاید آنها بتوانند در هر دوره‌ای قابل افتخار و شاید نمونه افراد بشر زمان خودشان باشند. به منظور «کنتم خیر امة اخر جلت للناس، تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر»<sup>۱</sup>، ما اگر مسلمان واقعی باشیم، یعنی در سطح علم و در سطح اخلاق و در سطح تدبیر و در سطح فدایکاری برای اجتماع و همتوانی باید نمونه باشیم - یعنی مسلمانها نمونه باشند. طبعاً این نمونه‌های عالی انسانیت هرچه بیشتر باشند بهتر خواهد بود.

باز نکته‌ای هم که آقای بهشتی نیز اشاره‌ای فرمودند این است که طبعاً برای خانواده‌ها حرادث هست، بیماری هم هست، خطر هم هست؛ مخصوصاً در اجتماعاتی که جنبه مبارزه و مواجهه با خطر باشد. این واقعیت کاملاً به چشم می‌خورد که فردی که ثروتی دارد، یا خانه‌های متعدد دارد، یا وسایل زیادی برای انجام یک برنامه دارد، اگر تعدادی از اینها از دست برود یا با خطر مواجه بشود، دست و دلش نمی‌لرزد؛ و اگر هم بلرzd برای اجتماع خلاً بزرگی به وجود نمی‌آید. یعنی اگر در یک خانواده‌ای که دوازده فرزند دارد دو نفر در راه حق و حقیقت از دست بروند، این مبارزه از لحاظ این خانواده تعطیل نمی‌شود و جرمان‌پذیر است. اما اگر یک اولاد داشت، یا حاضر نبود و یا به زحمت برای

این جور فدایکاری حاضر می‌شد. ممکن است تمام امکاناتش را در یک حادثه از دست بدهد. به هر حال همان طور که فرمودند ما باید در تمام جهات، من حيث المجموع، با در نظر داشتن وضع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی این مسئله را مورد مطالعه و توجه قرار بدهیم. باز هم عرض می‌کنم که نه تنها مسئله تعلیم و تربیتی که در یک خانواده سطح بالا از نظر فرهنگ و ایمان و اقتصاد در تعلیم و تربیت مفید و مؤثر است، اصولاً نژاد و نسل - نسلی که مربوط می‌شود به توارث - اولادهای این خانواده یک سرمایه بزرگتری در اختیار دارند نسبت به آن خانواده‌ای که نسلاً بعد از نسل زندگی محدود، فکر محدود، مطالعات محدود داشتند. لذا جنبه وراثت که در مورد نباتات و حیوانات مورد توجه دنیا هم هست، در مورد انسانها هم باید مورد دقت و توجه قرار بگیرد. خانواده‌هایی واقعاً استعدادهای سرشاری دارند. اینها جا دارد که تولید مثل بیشتری بکنند. بگذریم از آن قسمت دوم که امکانات تعلیم و تربیت خواهد بود. بیش از این مزاحم وقتان نمی‌شود.

[دکتر بهشتی:] من یک توضیح یک دقیقه‌ای بدهم که با بیانات جنابعالی و همچنین با مطالبی که آقای دکتر مولوی فرمودند هر دو ارتباط پیدا می‌کند - قبل‌آمی در ضمن عرايضم بیان کردم. با کمال تأسف (این دیگر هست، چه می‌شود کرد؟) آنچه که امروز تحت عنوان مطالعه آماری صورت می‌گیرد طبیعی است که در داخل نظامهای معین اقتصادی و اجتماعی انجام می‌شود. از رفقایی که ممکن است به منابع مربوطه دسترسی داشته باشند خواهش می‌کنم... من از آقایانی که با من تماس می‌گرفتند خواهش کردم اگر منابعی در این زمینه درباره دنیای سوسیالیست مقتدر دنیا دارند در اختیار بگذارند. ظاهراً آنها خودشان هم گفته اطلاعاتی که ما داریم کافی نیست. اگر رفقا چنین منابعی دارند خیلی مایلیم که آنها را در اختیار داشته باشم، چون ممکن است آنها مطالعه کرده باشند. این مسئله خیلی مهم است که اصولاً این مطلب در داخل چه

نظامی مطرح می‌شود. این خیلی اهمیت دارد. بسیاری از مسائلی که مربوط است به کم شدن انسانهای بالستعداد تربیت شده و افزایش بچه‌های تربیت نشده‌تر مربوط به نظام است. نقش خانواده در آنجا در دنیای امروز... نمی‌خواهم عرض کنم خانواده در تربیت مؤثر نیست؛ خانواده در نظامهایی که ما سراغ داریم همیشه مؤثر خواهد بود، متنها درصد این نقش خیلی کم و زیاد دارد. اگر بچه‌ها در نظام دیگری تربیت بشوند چه بسانقش اینقدر زیاد نباشد. یک مسأله‌ای که آقای دکتر [حائزی] [راجع به وراثت در استعداد طرح کردن]... وارد بحث وراثت نمی‌شویم و اصلاً فن بندۀ هم نیست و بیشتر فن آقایان است، ولی اجمالاً عرض می‌کنم که در مسأله مورد بحث ما آن وراثت طبیعی کذایی که مورد بحث مفصلی بوده و هست و شاید بتراویم بگوییم جزو مطالبی است که از نظر علمی هنوز به نتیجه خیلی روشنی نرسیده مطرح نیست. چون ما یک عامل دیگری داریم به عنوان اقتباس و تبعیت بچه از خصلتهای پدر و مادر که آن را با وراثت اشتباه می‌کنیم. این وراثت نیست، اما همان اثر وراثت را دارد. یعنی بچه‌ای که وقتی چشم باز می‌کند و رفتار مادر و پدر و اطرافیان را می‌بیند، تأثیر عمیق و ریشه‌دار اخلاق پدر و مادر در بچه چیزی است شیوه وراثت طبیعی؛ ولی این مطلب از نظر علمی به مسأله وراثت وابستگی ندارد. این دو نباید با هم خلط شود. اگر انسان بخواهد مسأله را واقعاً از نظر وراثت علمی و وراثت طبیعی کذایی مورد بحث قرار بدهد باید صد بچه را از خانواده‌های گوناگون فوراً و به محض تولد بگیرد، به یک محیط مشترک ببرد و تربیت کند. آن وقت ببیند آن وراثت طبیعی معروف تا چه اندازه صدق می‌کند. این است که این مسأله را نباید موكول به مسأله وراثت کذایی کنیم. این مسأله، مسأله محاکات و مسأله پیروی طبیعی فرزند از اخلاق پدر و مادر است که مهم است و حتی اگر مسأله وراثت هم حل نشود مسأله‌ای که فرمودید کاملاً مطرح است؛ یعنی تأثیر عجیب خلقيات پدر و مادر در

دوران کودکی در رشد همین ملکات یا ضد این ملکات در طبیعت. باز این را هم اشاره کنم که این تجربه عینی است که ما در تعلیم و تربیت داشتیم و از نظر علمی هم تا حدی قابل تدوین است - تأثیر ضد را عرض می کنم؛ به تأثیر ضد توجه بفرمایید. ما در خانواده های محافظه کار بچه های انقلابی دیدیم. یعنی محافظه کاری روی بچه ها اثر ضد گذاشته است. خانواده ای می شناسم که پدر خانواده معجم و ملبس به این لباس است ولی از نظر مذهبی بی مبالات است. در چنین خانواده ای باید بچه بی دین بار بباید، اما در این خانواده دو برادر دو خصلت کاملاً متضاد دارند: یکی از پدر هم بی مبالغه تر و لابالی تر، و دیگری ضد آهنگ پدر. و عجیب که این پسر در داخل آن خانواده قطب مخالف پدر است. من می دانم که مادر هم اصلاً در این خانواده نقشی نداشته است؛ نه پدر و نه مادر. این مسائلی است که در تعلیم و تربیت باید کاملاً مورد توجه قرار بگیرد. اگر ما بگوییم هر ماشینی که پیچیده تر است مکانیکی آن ماشین مشکلتر است، باید عرض کنم پیچیده ترین ماشینها انسان است و مکانیکی او، یعنی تعلیم و تربیت، واقعاً از هر فن مکانیکی پیچیده تر و سخت تر است. این است که باید به تمام این جوانب در این بحث ترجمه بشود.



---

## **بهداشت و تنظیم خانواده**

---

### **جلسه دوم**

این جلسه به تاریخ جمعه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۱ برگزار شده است.



در پایان بحث جلسه گذشته عرض کردم که ما در زمینه موضوع بحث این دو جلسه، یعنی بهداشت و تنظیم خانواده، سه سؤال را طرح می‌کنیم تا بینیم آیا می‌توانیم پاسخ روشنی برای این سؤالات به دست بیاوریم یا نه. سؤال اول: آیا پیشگیری از باردار شدن زن و فرزند آوردنش، از نظر مرازین اسلامی جایز است یا نه؟ سؤال دوم: یکی از طرق پیشگیری که کاملاً جدید است تعقیم طبی است. آیا تعقیم طبی با آخرین اسلوبی که امروز هست جایز است یا نه؟ سؤال سوم: اگر زن باردار شد، آیا اسقاط حمل (انداختن بچه) جایز است یا نه؟

### جواز یا عدم جواز پیشگیری از باردار شدن

سؤال اول، که آیا پیشگیری از باردار شدن زن جایز است یا نه، مسائله‌ای است که خوشبختانه از عصر خود پیغمبر اکرم - صلوات الله و سلامه عليه - مطرح شده است. از خود پیغمبر و از انمه ما در این زمینه روایاتی رسیده و فقهای اسلام در فریقین، شیعه و سنی، از قدیم الایام این مطلب را در کتابهای فقهی طرح کرده‌اند و حتی در رساله‌های عملی امروز هم از مراجع فعلی در این زمینه فتوا هست و در این زمینه اصلاً مطلب جدیدی نداریم؛ مطلب همان است که قبل از طرح شده و حل شده است. در عصر پیغمبر و در اعصار گذشته تا چندی پیش، تنها طریق پیشگیری از باردار شدن زن عزل بوده است: مرد از داخل شدن ترشحات جنسی به درون رحم زن جلوگیری کند. این سؤال در

عصر پیغمبر از پیغمبر شده است؛ در عصر ائمه نیز از ائمه شده است. پاسخ این سؤال در روایات، مختلف است. مفهوم پاسخ این سؤال در برخی از روایات این است که مرد می‌تواند (حق دارد؛ اجازه دارد) به وسیله عزل از باردار شدن همسرش جلوگیری کند. مخصوصاً در برخی از روایات یک نکته اضافه می‌کند و آن اینکه اگر جو خانوادگی جویی است که مرد بیم آن دارد که فرزند ناجوری به وجود بباید این کار مستحب است و مرد به انجام آن تشویق می‌شود. در برخی از روایات می‌گوید این نوع پیشگیری جایز است به شرط اینکه همسر هم با آن موافق باشد؛ یعنی تجربی آن را مشروط می‌کند به اجازه همسر. چون در آن دوره‌ها طرف این آمیزش جنسی، ممکن بوده همسر باشد (یعنی زن او باشد) و ممکن بوده کنیز باشد، تفصیل آمده: اگر طرف آمیزش جنسی و زنی که مرد با او آمیزش جنسی دارد کنیز اوست، اجازه او لازم نیست؛ این خیلی روشن است؛ ولی اگر همسر اوست اجازه او لازم است. در تفاصیل بعدی که فقهاء داده‌اند، در مورد زن عقدی و زن متужه و صیغه‌ای تفصیلی قائل شده‌اند: در مورد زن عقدی بعضیها [جلوگیری از بارداری را] به اجازه او مشروط کرده‌اند؛ ولی در مورد زن صیغه‌ای نه. ولی این بحثها را من اصلاً طرح نمی‌کنم، برای اینکه بالمال نتیجه مطالعات این شده و همین است که اصولاً آن منعی که در روایات آمده است یا کراحت است، (چنانچه فتوای خلیلها این است. در عروة‌الوثقی هم مسأله طرح است و حمل بر کراحت می‌شود)،<sup>۱</sup> و یا آن‌طور که من خودم در این زمینه استنباطی دارم مسأله از جنبه حقوقی است و نه از جنبه تحریم یا تحلیل شرعی. یعنی اگر ما حتی بر طبق روایاتی فتوا بدھیم که می‌گوید عزل از زن عقدی آزاد مشروط به اجازه

---

۱- یزدی، سید محمد کاظم، العروة‌الوثقی، ج ۲، ص ۸۰۹، فصل ۷، مسأله ۶، بیروت، مؤسسه الاعلمی.

اوست، این از آن نظر است که در یک آمیزش جنسی هم مرد صاحب حق می‌شود و هم زن. قصه، قصه احترام به حق زن است و می‌گرید به دلیل احترام به حق او مرد اگر خواست در یک آمیزش جنسی فرزندی به وجود نماید زن هم باید راضی باشد. این غیر از آن چیزی است که این روزها مطرح است که آیا اصلاً این کار از نظر ذاتی و قطع نظر از جنبه حقوقی حرام است یا حلال. این دو خیلی با هم فرق دارند. سؤالی که غالباً می‌شود در این مورد است، و روایاتی که عزل از زن آزاد و همسر عقدی آزاد را منع می‌کند، اگر تمام باشد، ناظر به مسأله حقوقی است. برای من این نکته خیلی روشن است. یعنی برای من در این نکته جای ابهام نیست که اگر این منع، منع تحریمی باشد و دلائلش تمام باشد، جنبه حقوقی دارد؛ و گرنه جنبه غیر حقوقی هیچ از آن استفاده نمی‌شود. چون در آن عصر تنها راه ممکن برای پیشگیری این بوده، مورد سؤال هم عزل بوده است. طرق و وسائل دیگر پیشگیری که بعدها اختراع شده و به وجود آمده در آن موقع اصلاً مطرح نبوده است. ولی مدلول روایات کاملاً در این زمینه مطلب را روشن می‌کند و یک فقیه با اطمینان خاطر می‌تواند الغای خصوصیت کند و بگرید استفاده از وسائل دیگر پیشگیری هم اشکالی ندارد. حتی آخرین وسیله معمول که استفاده از قرصهای ضد بارداری است، چیزی [=حکمی] علاوه بر آنچه در مورد عزل هست نمی‌تواند داشته باشد. این از نظر وسائل عادی پیشگیری در سؤال اول.

### حکم تعقیم طبی

در مورد سؤال دوم (تعقیم طبی به کمک اسلوب جدید، چه از طرف مرد و چه از طرف زن)، در ابتدا ترجیحی درباره تعقیم طبی می‌دهم تا موضوع بحث روشن شود. موضوع بحث عبارت است از اینکه با یک عمل پزشکی (جراحی

یا غیر جراحی؛ در طرف مرد یا در طرف زن) جهاز تولید تخمک یا اسپرم از کار انداخته بشود، بدون آنکه به غریزه جنسی مرد یا زن آسیبی وارد بیاید؛ یعنی بدون اینکه مرد یا زن هیجان آمیزش جنسی را از دست بدهند. این فرض مطلب است. در بحثهای فعلی بهداشت و تنظیم خانواده که از طرف مجتمع علمی منتشر شده است مسأله به این عنوان طرح شده است. اگر پزشکی در این مورد تردید کند و بگوید «خیر، اینها مدعی این مطلب هستند». آن بحث دیگری است. آن یک بحث علمی است و از دایره صلاحیت بنده هم کاملاً خارج است. ولی آنچه را که من در آخرین نشريات که اتفاقاً به مناسبت بحثی برای من آورده بودند دیدم، مسأله اينطور طرح شده – تعقیم طبی بدون آنکه کمترین آسیبی، یا بگوییم آسیب قابل ملاحظه‌ای، به شهوت جنسی مرد یا زن وارد آید. آیا این جایز است یا جایز نیست؟ این مسأله به این شکل نه در عصر پیغمبر مطرح شده، نه در عصر ائمه مطرح شده، و نه در کتابهای فقهی مطرح شده است. در عصر پیغمبر مسأله دیگری مطرح شده است: مسأله اخماء؛ مسأله اینکه مردی را از مردی بیندازند؛ مسأله خواجه کردن (یا به اصطلاح معروف: خرجه کردن). مسأله اخماء غیر از تعقیم است. حتی عوارض جسمانی اخماء و خرجه کردن بسیار زیاد است. عقده‌های روانی و عوارض روحی خرجه کردن در طرف مرد بسیار زیاد و خطرناک است. حتی آثاری که در چهره و صورت مرد می‌گذارد قابل ملاحظه است. اخماء و مسأله تعقیم طبی، با قیدی که عرض کردم، بدون شک دو موضع فقهی کاملاً متفاوت‌اند. اگر ادله‌ای بر حرمت اخماء در زمان پیغمبر و از زبان پیغمبر رسیده باشد هرگز نمی‌تواند به تعقیم طبی مرد بحث ما تعیین پیدا کند. ولی جالب اینجاست که ما دو روایت از طریق عامه در زمینه اخماء داریم؛ یکی از این دو روایت می‌گوید از پیغمبر درباره اخماء پرسیدیم و ایشان فرمود، نه! روایت

دیگر می‌گردید ما در جنگ بودیم و تحت فشار غریزه جنسی بودیم؛ از پیغمبر پرسیدیم که آیا ما می‌توانیم برای اینکه خودمان را از این مشکل خلاص کنیم خود را اخفاء کنیم؟ پاسخی که پیغمبر می‌دهد پاسخی است که حتی بوسی جواز از آن استشمام می‌شود. می‌فرماید: اخفاء امت من روزه است؛ روزه بگیرید! از طریق روزه این مشکل را حل کنید. یک چنین پاسخی در ذائقه فقیه چنین اثری دارد که گریبی حرمت اخفاء لق است. در مورد اخفاء باز مسأله به دو شکل طرح می‌شود: یکی اینکه یک فرد قدر خودخواه می‌خواهد نورکر حرمسرا داشته باشد که مثل حیوان بددود، ولی حتی غریزه جنسی حیوان را هم نداشته باشد؛ می‌آید برخلاف شون انسانی و حقوق انسانی یک انسان را خصی و خوجه می‌کند. این از جنبه حقوقی و حقوق عموم انسانی مطرح است. این تحریم می‌شود. نه تنها تحریم می‌شود بلکه اگر کسی چنین کاری را نسبت به یک فرد آزاد انجام بدهد دیه دارد و تحریم شدید هم دارد. یک وقت است که یک انسانی خودش می‌خواهد این کار را بکند؛ آیا می‌توانیم بگوییم «جنی علی نفس»، به خودش جنایت کرد و حرام است - مثل اینکه انگشت خود را ببرد - یا نه؟ در این مورد، یعنی در این نوع دوم که جنبه حقوقی و تجاوز و عدوان به حق دیگری مطرح نیست، به اشکال می‌توان از مأخذ فقهی نظر روشی کسب کرد؛ حتی در مورد اخفاء. ولی آنچه اصلاً موضع بحث ماست تعقیم طبی است که با اخفاء تفاوت کلی دارد.

پنج - شش ماه قبل در مجتمعی بودم که چند پزشک مطالعه‌گر در این زمینه‌ها حضور داشتند، ولی چون انسانهای بالایمانی نبودند، با کمال صراحة می‌گوییم، نتوانستم به نظر و به نقلشان اعتماد کنم. از آنها سوال کردم که آیا این تعقیم طبی یک نقص ساختمانی در بدن انسان تلقی می‌شود یا یک چیزی است شبیه برداشتن لوزه‌ها (که خود یک ترشحاتی دارد) یا برداشتن آپاندیسیت، یا

یک نوع نقص دستگاهی است و جهازی با آثار گوناگونی ناقص می‌شود؟ نظرات آنها این بود که نه، این امر بیشتر و حتی بعضی از آنها می‌گفتند کمتر از برداشتن لوزه‌ها واکنش پزشکی و واکنش در کار دستگاهها و اندامهای بدن دارد. العهدة عليهم، و العهدة بر شما رفقاٰی که در این زمینه متخصصین بالایمان حاضر هستید که نظرتان را بعد بفرمایید. ولی به هر حال، اگر مسأله این طور باشد هیچ گونه دلیلی تاکنون بر حرمت چنین تعقیمی از منابع فقهی اسلامی، اعم از شیعه و سنی به دست نیامد با تبع واسعی که من در این زمینه کردم. — این هم سؤال دوم. و اما سؤال سوم، یعنی سقط چنین.

### سقط چنین

مسأله سقط چنین در عصر خود پیغمبر - صلوات اللّه و سلامه عليه - مطرح شده، در عصر مولیٰ علی - علیه السلام - و در دوران قضا و داوری آن حضرت مطرح شده، در عصر ائمه ما - سلام اللّه علیهم اجمعین - مطرح شده و روایات زیادی در این زمینه از شیعه و سنی در دست است. فقهای فرقیین نیز مسأله را از قدیم الایام طرح کرده‌اند و در این باره نظر داده‌اند. ولی مسأله، چه در روایات و چه در کلام فقهاء، از دید حقوقی مطرح شده است. مسأله به این شکل مطرح شده که اگر کسی بچه‌ای انداخت دیه دارد یا ندارد، و دیده‌اش چقدر است. دیه یک جنبه حقوقی است. اینکه آیا اگر زنی با اجازه و رضایت شوهرش بچه‌ای را انداخت گناهی مرتكب شده یا نه هیچ مطرح نیست جز در یک روایت که نقل خواهیم کرد. در کلمات فقهاء که حتی آن یک روایت هم مطرح نیست و اصلاً چیزی نیافتم - باز با تبع وسیعی که کردم. حتی در رساله‌های عملی امروز بحث به عنوان دیه مطرح است؛ در عروة [الوثقى]، در

تحریر الوسیله<sup>۱</sup>، در این کتابهای مفصل فقهی امروز که رساله عمله است تحت عنوان دیة الجنین (دیه جنین) مطرح است که چقدر است. اگر نطفه بود چقدر، اگر علقة بود چقدر، اگر مضغه بود چقدر، اگر استخوان داشت چقدر، اگر کامل بود چقدر؛ اما اینکه حرام و گناه است یا نه، طرح نشده؛ نه در میان فقهای عامه و نه در میان فقهای خاصه؛ نه در روایاتی که عامه از پیغمبر و حتی از صحابه نقل کردند و نه در روایاتی که خاصه از آئمہ نقل کردند باز هم عرض می‌کنم، جز در یک روایت. بنابراین، مسأله سقط جنین از دید حرمت ذاتی و گناه بودن یک مسأله فقهی بکر و نو است؛ مسأله‌ای است که باید یک فقیه امروز آن را بررسی کند. این است که اگر کسی در این زمینه نظر به حرمت بدهد و بگرید حرام است، نمی‌شود گفت وی در سیاق فقهای گذشته - رضوان اللہ علیہم اجمعین - فتوا داده است. و نه اگر کسی گفت حرام نیست، نمی‌شود گفت وی بر خلاف فقهای گذشته - رحمة اللہ علیہم اجمعین - فتوا داده است. این مسأله، مسأله‌ای است نو. در کتابهای فقهی که در اختیار من بود و ابواب گوناگون آنها را بررسی کردم، اصلاً تحت این عنوان فقیهی نظری ندارد. بله، از برخی از عبارات فقهای ما چیزهایی استفاده می‌شود، که من در این بحث هم از آنها استفاده خواهم کرد.

در مورد سقط جنین مسأله از دو دید مطرح می‌شود: ۱- آیا سقط جنین خودبخود گناه است؟ ۲- آیا سقط جنین اعتداء و تجاوز به حق کسی است و از نظر تجاوز به حق کسی گناه است؟ اما از دیدگاه اول (آیا سقط جنین خودبخود گناه است) این عمل تحت چه عنوانی می‌تواند گناه باشد؟ آیا از نظر آنکه قتل نفس است و آدمکشی گناه است، یا اینکه آدمکشی نیست ولی گناه است؟ من

۱- خمینی، امام روح‌الله، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۹۷، کتاب الديات، فصل لواحق، فرع اول، بيروت دارالانوار.

قبل‌اً این را از شما رفقا سؤال می‌کنم - این را غالباً باید به عنوان یک مسأله عرفی با رفقایی که فکرشن به بحثهای صناعی فنی فقه کمتر آشنا شده و تماس گرفته مطرح کنیم و ببینیم نظر ایشان چیست. شما دوستان، آقایان و خانمهای هر وقت صحبتی از سقط جنین و گناه بودن آن می‌شده، تلقیتان چه بردی است؟ اگر گناه بود از چه دیدی به نظرتان گناه می‌آمده است؟ از دید قتل نفس یا از دیدی دیگر؟

[یکی از حاضران]: از دید قتل نفس.

[دکتر بهشتی]: از دید قتل نفس. پس اصلاً برای شما چیز دیگری مطرح نبود؟

[همان فرد]: نه!

[دکتر بهشتی]: خیلی خوب. من گمان می‌کنم در هر جا در سطح متعارف مطرح بکنید که آیا سقط جنین گناه است یا نه، شانبه قتل نفس در آن است. چند نفر از خانمهای که مکرر این مسأله را از من به عنوان یک مسأله فقهی سؤال کرده‌اند نگرانیشان این بوده که ما الان یک ماه است که احساس حمل می‌کنیم، اگر ما سقط جنین کنیم آیا آدم نکشته‌ایم؟ نگرانی خانمهای این بوده است. بنابراین، اگر در اذهان شانبهای از این نظر وجود دارد از نظر قتل نفس است. خوب، اگر مسأله از نظر قتل نفس مطرح باشد باید عرض کنم مستفاد از دلال فقهی ما و عبارات برخی از فقهای بزرگ قرنها اخیر این است که سقط جنین قبل از آنکه روح در او دمیده شود قتل نفس نیست. خوب، یعنی چه قبیل از اینکه روح در او دمیده شود؟ روح یعنی چه؟ اجازه بدھید پاسخ به این سؤال را که روح یعنی چه آخر بحث عرض کنم. قبل‌اً روایات و عبارات فقهای را در این زمینه بخوانیم تا قدری با مطلب از زیان فقه و حدیث آشنا شویم تا بعد ببینیم مطلب چیست و روح یعنی چه.

## قتل «نفس» چیست؟

یک سؤال: آن چیزی که ما می‌گوییم به عنوان قتل نفس حرام است قتل کدام نفس است؟ نفس یعنی جان. به موجود جاندار هم گاهی نفس می‌گوییم؛ یعنی صاحب نفس. چه جانداری را اگر بکشیم حرام است؟ مثلاً پشه هم یک جاندار است؛ آیا اگر یک پشه را بکشیم حرام است؟ آیا کشنیدن پشه قتل نفس محرم است؟ کشنیدن مگس حرام است؟ کشنیدن گرسنگ حرام است؟ اینها را نمی‌گوییم حرام است. ما کشنیدن هر موجود زنده‌ای را مسلماً در اسلام حرام نمی‌دانیم. در این شکی نیست - مگر اینکه بعضیها عضو پر و پا قرص انجمن حمایت از حیوانات باشند، آن هم از غالیین در این مسلک، و بگویند اصلاً هیچ موجود زنده‌ای را نباید بیازاریم، حتی پشه را، حتی مگس را. البته این آقایان حامیان انجمنهای حمایت حیوانات که ما غالباً دیده‌ایم وقتی که دیگر بالش نرم زندگی زیر سرشان گذاشته شد و زندگیشان از هر نظر مرده شد، برای سرگرمی یا برای ارضای برخی از عواطف خودشان - حال خیلی هم بدین نیستم - به فکر عضویت در انجمن حمایت از حیوانات می‌افتد؛ و الا همین آقایان اگر جنگی بین کشور استعمارگران با کشورهای دنیا سوم پیش بیاید تا آرنج که هیچ، تا حلقه‌نشان در خون بندگان خدا فرو می‌رود و این را به هیچ وجه مخالف با مقررات انجمن حمایت حیوانات تلقی نمی‌فرمایند! به هر حال، ما که این طور نیستیم. ما که مبنای فقهیمان فعلاً این نیست که کشنیدن گرسنگ حرام است چون قتل نفس است. ما قتل نفس محترمه، یعنی انسان کشی را حرام می‌دانیم. باید بر یک موجودی عنوان انسان صدق کند تا بگوییم کشنیدن حرام است. مادام که عنوان انسان بر او صدق نکند دلیلی بر حرمت قتل او در دست نیست. اینک سؤال: آن چیزی که به هر حال یک روزی انسان می‌شود، چه وقت عنوان انسان بودن بر او صدق می‌کند؟ آیا از همان وقت که نطفه‌ای دو بخشی بود (بخشی

پیش مرد و بخشی پیش زن) انسان بود؟ یعنی اسپرم مرد حتی قبل از اینکه به رحم زن منتقل بشود انسان است؟ نه! آن وقت انسان نیست. بسیار خوب. آیا بعد که این دو تخمک با هم درآمیختند و نطفه در رحم زن تشکیل شد عنوان انسان بر او صدق می‌کند؟ یا وقتی نطفه تبدیل شد به یک قطعه لخته خون؟ یا وقتی که تکامل پیدا کرد؟ اینکه این تکامل را از زبان ساده قرآن مطرح کنیم، یا از زبان دقیق علمی جنین‌شناسی یا رویان‌شناسی مطرح کنیم، تفاوت نمی‌کند.

### مراحل رشد جنین از نظر قرآن

همان‌طور که آن روز اشاره کردم تکامل جنین تا پایان هفت ماهگی به صورت قابل ملاحظه‌ای ادامه دارد و از هفت ماهگی تا نه ماهگی دیگر تکامل و رشد جنین معمولاً به حساب نمی‌آید. حال سؤال این است که در کدام یک از این دوره‌هایی که جنین تا پایان هفت ماه طی می‌کند عنوان انسان بر او صدق می‌کند؟ از زبان قرآن می‌گوییم تا وقتی که علقه است، یا وقتی که به صورت تکه گوشت در می‌آید، یا وقتی که استخوانها هم در او پیدا می‌شود، یا بعد از این از زبان رویان‌شناسی می‌گوییم وقتی که خطوط عضلات او مشخص می‌شود؛ وقتی که نخستین نقطه‌های استخوانی و غضروفی در روی او پیدا می‌شود؛ موقعی که اصل سازمان اعصاب او شکرفا و ظاهر می‌شود؛ موقعی که مو بر او روییده می‌شود؛ موقعی که حفره‌های گوش و چشم در او مشخص می‌شود؛ موقعی که موهای اولید او می‌ریزد و موهای نویی که می‌ماند بر اندام او روییده می‌شود؛ - چه وقت؟ چون مسأله روح در رویان‌شناسی فعلی مطرح نیست که من بگویم روح بنابراین، در جنین‌شناسی دوره‌ها را بر حسب ظواهر بدنی مشخص می‌کنیم. کدام یک از اینها؟ در کدام یک از این ادوار بر جنین

عنوان انسان صدق می‌کند تا اگر انسان را از بین برد بگوییم قتل نفس کرده است؟ فعلاً نگاهی به زبان شرع، یعنی زبان قرآن و حدیث ییندازیم و بعد هم به سراغ علم برویم. «و لقد خلقنا الاَنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرْأَرٍ مَكِينٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلْقَةً، فَخَلَقْنَا الْعَلْقَةَ مُضْغَةً، فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عَظَاماً، فَكَسَوْنَا الْعَظَامَ لِحْمًاً، ثُمَّ اَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ، فَتَبَارَكَ اللَّهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِينَ. (آیه‌های دوازده تا چهارده از سوره مؤمنون). ما انسان را از چکیده‌ای از خاک آفریدیم؛ آنگاه او را به صورت نطفه‌ای در جایگاهی آرام قرار دادیم. آنگاه نطفه را علقه گرداندیم و سپس علقه را مضغه، آنگاه نطفه را لخته خونی گرداندیم و آنگاه لخته خون را پاره گوشته خطخطدار، و آنگاه در این پاره گوشت خطخطدار استخوان پدید آوردیم که پیرامون استخوان را گوشت پوشاندیم، آنگاه او را آفرینشی (تطوّری، تحولی) دیگر بخشیدیم؛ پاینده باد خدا که بهترین آفرینندگان است.

«ثم» یعنی چه؟ چطور وقتی به این مرحله اخیر رسید شد «ثم انسانه خلقاً آخر»؟ او را طوری دیگر بخشیدیم. چرا تعییر به «طوری دیگر» شد؟ این دیگر بودن طور اخیر از زبان قرآن یعنی چه؟ آیا یعنی اینکه در این مرحله جنین تبدیل به یک موجود دیگر می‌شود از نوعی دیگر؟ آیا پیدایش نوع انسانی در این مرحله است؟ تعییر اینکه ما پس از آنکه این ساختمان بدن تمام شد او را نوعی دیگر کردیم ناظر به چیست؟ و چرا تعییر به نوعی دیگر و خلقی دیگر شده است؟ تعییر این است که ما او را خلقی دیگر پرداختیم. چطور تا قبل از آن این تعییر نبود؟ چرا این تعییر در این آیه آمده است؟ آیا از آن نظر که در این مرحله جنین تغییر نوع می‌دهد؟ یا از آن نظر که نمی‌توان گفت در این دور او را چه کار کردیم و مسأله بغرنج است؟ - و چون بغرنج است مبهم از آن نام می‌برد. یعنی آیا از نظر مبهم بودن تعییر خلقاً آخر را به کار می‌برد؟ یعنی خدا

جنین را یک جور دیگر کرد. – تعبیر فارسی آن همین می‌شد که بعد او را یک جور دیگر کردیم. اما اینکه چه جور، نمی‌خواهد بگویید. چون اگر بخواهد بگویید داستان روح است و آن وقت دومرتبه: «یسئلونک عن الروح» و تازه پاسخ چیست؟ «قل الروح من امر ربی و ما اوتيت من العلم الا قليلاً»<sup>۱</sup> خوب، وقتی پاسخ سؤال این باشد، از همان اول مبهم می‌گوییم ثم انساناه خلقا آخر.

آیا می‌شد از این «ثم انساناه خلقا آخر» استفاده کرد که در این مرحله است که جنین مصدق انسان می‌شد و قبلًاً مصدق انسان نبود؟ بیشینم آیات دیگر قرآن می‌تواند به ما کمک کند. «ذلک عالم الغیب والشهادة، العزیز الرحيم، الذي احسن كل شيء خلقه و بدأ خلق الانسان من طين ثم جعل نسله من سُلَالَةٍ من ماء مهین، ثم سوأه و نَفَخَ فيه من روحه و جعل لكم السمع والابصار والافتئلة قليلاً مَا تشکرون» (سوره سجده آیات شش تا نه). آن است دنای برنهان و آشکار؛ توانای نیرومند مهریان؛ آنکه آفرینش هر چیزی را به صورتی نیکو پرداخت و آفرینش انسان را از خاک شروع کرد و آنگاه نسل انسان را از چکیده‌ای از آبی بی‌ارزش قرار داد؛ آنگاه او را پرداخت و بعد: «نَفَخْ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ»، از روح الاهی در او دمید و برای شما گوش و چشمان و دلها قرارداد اما شما کمی سپاسگزار هستید.

در داستان آدم می‌گویید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَقَعَ عَالِهِ ساجدين»<sup>۲</sup>؛ ای فرشتگان! در برابر انسان، آن موقعی که او را پرداختم و بعد که از روح خود در او دمیدم، سجده کنید. معلوم می‌شد آن ارزش والای آدم مال مرحله‌ای است که می‌گوید از روح خود در او دمیدم؛ والا قبلًاً که پیکرش

۱- سوره اسراء، آیه ۸۵

۲- سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲

را پرداخته می‌کنم چنین ارزشی ندارد. خوب، این روح چیست؟ آیا این «انساناه خلقاً آخر» ناظر به همان روح دمیدن نیست؟ از دید قرآن فهمی این مطلب برای من مفهوم است که این انساناه خلقاً آخر ناظر به همان روح دمیدن است. معلوم می‌شود که جنین پس از گذراندن دوره‌های نخستین روح پیدا می‌کند. حالا این دو مطلب را از هم جدا کنیم: یک (آیا از نظر علمی روح پیدا کردن جنین پس از اینکه هیکلش و اندامهاش و جهازاتش پرداخته شد مفهوم صحیحی دارد یا نه؟ عرض کردم که این مسأله را در پایان مطلب عرض می‌کنم؛ دو) آیا از نظر زبان شرع و روایات و عبارات فقهی چنین چیزی مطرح است یا نه؟ اما از نظر زبان شرع: در کتاب *وسائل الشیعه* از کتاب [فروع] کافی، به سندش از امیر المؤمنین، علی علیه السلام، نقل می‌کند (مأخذ این است: *وسائل الشیعه*، چاپ امیر بهادر، جلد سوم، صفحه ۴۹۸. در کتاب دیات؛ ابواب الدیات؛ دیات الاعضاء؛ باب دیات النطفة؛ روایت چهارم). نص روایت این است: «جَعَلَ دِيَةَ الْجَنِينِ مِئَةً دِينَارًا، وَ جَعَلَ مِنِي الرَّجُلِ إِلَى أَنْ يَكُونَ جَنِينًا خَمْسَةَ أَجْزَاءٍ. فَإِذَا كَانَ جَنِينًا قَبْلَ أَنْ تَلْجُهُ الرُّوحُ مِئَةُ دِينَارٍ، وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَ خَلْقَ الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ وَ هِيَ النَّطْفَةُ، فَهَذَا جُزْءٌ؛ ثُمَّ عَلَقَةٌ، فَهُوَ جُزْئَانٌ؛ ثُمَّ مَضْغَةٌ، فَهُوَ ثَلَاثَةُ أَجْزَاءٍ؛ ثُمَّ عَظِيمًا، فَهُوَ أَرْبَعَةُ أَجْزَاءٍ؛ ثُمَّ يُكَسِّي لَحْمًا، فَحَيَّنَتْهُ تَمَّ جَنِينًا، فَكَمُلَّتْ لَهُ خَمْسَةٌ. لِخَمْسَةِ أَجْزَاءٍ مِئَةُ دِينَارٍ، وَ لِلْعَلْقَةِ خُمُسُ الْمِئَةِ: أَرْبَعِينَ دِينَارًا، وَ لِلْمَضْغَةِ ثَلَاثَةُ أَخْمَاسِ الْمِئَةِ: سَيِّنَ دِينَارًا، وَ لِلْعَظِيمِ أَرْبَعَةُ أَخْمَاسِ الْمِئَةِ: ثَمَانِينَ دِينَارًا، فَإِذَا أَكْسَى الْأَلْحَمَ كَانَتْ لَهُ مِئَةٌ كَاملَةٌ، فَإِذَا نَشَأَ فِيهِ خَلْقٌ آخَرُ (وَ هُوَ الرُّوحُ) فَهُوَ حَيَّنَتْهُ نَفْسٌ يَأْلَفُ دِينَارَ كَاملَةٍ، إِنْ كَانَ ذَكَرًا، وَ إِنْ كَانَ اثْنَيْ فَخَمْسَمَائَةً مِئَةُ دِينَارٍ.»<sup>۱</sup> این روایت صریح است در بیان معنی آیه به آن صورتی که استنباط

۱- کلینی، کافی، ج ۷، ص ۳۴۲، ح ۱، باب دیات الجنین؛ و نیز حر عاملی، *وسائل الشیعه*، ح ←

کردیم. روایت از مولا - علی علیه السلام - است. دیه جنین را تا جنین است صد دینار قرار داده است. برای نطفه مرد (اسپرم مرد) تا وقتی که جنین شود پنج جزء و پنج دوره مشخص کرده است. وقتی جنین است، پیش از آنکه روح در او وارد شود، صد دینار دیه دارد؛ چون خدای متعال انسان را از سالله آفرید، که نطفه است، این یک جزء. بعد علقه، این دو جزء. بعد مضغه، این سه جزء. بعد استخوان، این چهار جزء. بعد پوشیده از گوشت، که در این صورت جنینِ کامل می‌شود. برای پنج جزء صد دینار. صد دینار را پنج قسمت کن. برای نطفه یک پنجم صد دینار را مقرر کرد، که بیست دینار است. برای علقه دو پنجم را، که چهل دینار است. برای مضغه سه پنجم صد دینار را، که شصت دینار است. برای استخوان چهار پنجم صد دینار را، که هشتاد دینار است. وقتی گوشت بر آن پوشانده شد صد دینار کامل می‌شود. بعدهاً وقتی در او خلقی دیگر پدید می‌آید - و آن روح است - در این موقع نفس است که دیداش هزار دینار است. یعنی قبل از این، نفس نیست. خیلی روشن است. دلالت حدیث کامل است. قبل از این نفس نیست؛ حالاً نفس است و هزار دینار دیه دارد؛ ولر جنین است و در شکم مادر است، هزار دینار دیه دارد عیناً مثل یک انسان متولد شده. اگر مرد است هزار دینار و اگر زن است پانصد دینار. این قضای علی، علیه السلام، است. از فقهای ما علامه حلی در شرایع به عین این مطلب فتوا داده است. عبارت شرایع را می‌خوانم. - دوستان باید اجازه بدنهند امروز یک کمی بحشمان طولانیتر بشود. اگر بحث سنگین بشود آن را قطع می‌کنم و بقیه آن بماند برای جلسه بعد؛ ولی گمان می‌کنم وسط بحث بریده می‌شود... نمی‌دانم چه کار باید کرد. این با اداره کنندگان جلسه است. نظرتان را بفرمایید تا من بدانم چه کار باید بکنم. من فکر می‌کنم باید حداقل تا هشت و

بیست دقیقه صحبت کنم.

[یکی از حضار:] شش - هفت نفر برای سؤال نوبت گرفته‌اند.

[دکتر بهشتی:] جلسه دیگر برای پاسخ به انتقادات می‌آیم - مثل آن دفعه. چون اگر بحث بریده بشود گمان می‌کنم چیز مطلوبی از آب در نیاید. حالا در عین حال تابع رأی رفقا هستم...

در کتاب شرایع چاپ عبدالرحیم، صفحه ۳۹۷ و ۳۹۸، کتاب الدیات. می‌گوید نظر چهارم در لواحق این بحث است و این لواحق چهار بحث است که یکی از آنها جنین است. دیه جنین مسلمان صد دینار است، اگر جنین کامل باشد و روح در او دمیده نشده باشد؛ خواه نر باشد و خواه ماده. و اگر روح دمیده شده باشد دید کامل است برای مرد و نصف دید است برای زن<sup>۱</sup> یعنی هزار دینار برای مرد و پانصد دینار برای زن. و دیه کامل واجب نیست مگر پس از یقین به حیات. اینجا تغییر می‌کند به حیات. البته می‌گوید صرف حرکت جنین در رحم دلیل این نمی‌شود که بگریسم حیات دارد؛ چون ممکن است در اثر حرکات رحم این حرکت به وجود آمده باشد. خوب عنایت کنید! در صورتی که در جنین روح دمیده شده باشد کفاره هم واجب است. یعنی علاوه بر دیه، کفاره قتل نفس هم واجب است. بنابراین اگر زنی فرزند و جنین خودش را پس از جاندار شدن و پس از روح دار شدن اسقاط کرد، یا به دیگری مراجعه کرد که او جنین را اسقاط کند، بر او لازم است دیه این فرزندی را که انداخته بدهد. و خودش هم از این دید بهره‌ای نمی‌برد، چون خودش قاتل است. و اگر دیگری سبب شد که زن بچه بیندازد (مثالاً او را ترساند یا یک حالت روحی یا جسمی برای او ایجاد کرد که بچه انداخت) دیه بر عهده آن کسی است که

۱- حلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۲۸۰، بیروت، دارالاصراء.

موجب این قتل شده و زن هم از این دید ارث می‌برد، – همه کسانی که ممکن بود از مال این بچه ارث ببرند ارث می‌برند؛ خود زن هم همین طور. اگر کسی زنی را زد و در اثر زدن بچه انداخت و این بچه هنگام افتادن مرد، ضارب قاتل است و قصاص می‌شود (کشته می‌شود) اگر این کار را عمدآ کرده باشد؛ و اگر خطناً کرده، در این صورت دیه بر عاقله است؛ و اگر مشتبه بوده و قتل شبه عمد بوده در این صورت دیه در مال اوست. و اگر بچه مدت کوتاهی بماند و بمیرد، یا بیفتد اما در موقعی که دیگر مثل او نمی‌ماند، در این صورت باز همین احکام بر او جاری است. و در تمام این حالات کفاره قتل نفس بر قاتل واجب می‌شود. بنابراین محقق در شرایع به همین مضمون فتوا داده است. یعنی این روایت را فقهای ما اصولاً تلقی به قبول کرده‌اند.

حالا عنایت بفرمایید به عبارت صاحب جواهر. این خیلی جالب است. صاحب جواهر در شرح این بخش از عبارت شرایع که مربوط به کفاره است می‌گوید، (عین عبارت را می‌خوانم) «وَ كِيفَ كَانَ، فَلَا كَفَارَةً عَلَى الْجَانِي عِنْدَنَا، بِلِ الْاجْمَاعِ بِقَسْمِيهِ عَلَيْهِ، لِعَدْمِ صَدْقَ الْقَتْلِ بَعْدِ فَرْضِ عَدْمِ وَلْوَجِ الرُّوحِ<sup>۱</sup> مَيْكُرِيدَ در دیه جنین که تا صد دینار بود (نه آن که هزار دینار و پانصد دینار است) یعنی آن که قبل از ولوج روح است – قبل از اینکه روح در آن وارد شود کفاره نیست، فقط دیه است. بلکه اجماع محصل و اجماع منقول بر این مطلب هست. چرا؟ چون در فرضی که روح در او ولوج پیدا نکرده و وارد نشده قتل صدق نمی‌کند. خیلی صریح است. قبل از ولوج روح قتل بر آن صدق نمی‌کند. این صریح عبارت صاحب جواهر است. ملاحظه می‌فرمایید که از روایات و از عبارات فقهای بزرگ ما به دست می‌آید که سقط

۱- نجفی محمدحسن، جواهرالکلام، دارالحياء للتراث العربي، بيروت، ۱۹۸۱، الطبعه سابعه، ص ۳۶۴.

جنین قبل از ولوج روح که قطعاً پس از چهار ماه اول است - ولی اینکه آیا بلافصله است یا فاصله دارد بحثی دیگر است، ولی قطعاً پس از چهار ماه اول است - از نظر روایات و عبارات فقهای ما بر او قتل صدق نمی‌کند؛ لذا ادله حرمت قتل نفس شامل او نمی‌شود. حالا اگر یک پژوهش، یک جنین‌شناس، یک زیست‌شناس، می‌گوید «آقا این حرفها چیست؛ آنها این مطلب سرشان نمی‌شده، والا حیات از همان اول در نطفه هست، بنابراین جنین موجود زنده‌ای است که در این فرض او را کشته‌اند». پاسخ او این است که ما نگفته‌یم حیات نیست. اصلاً روایت نمی‌گوید حیات نیست. می‌گوید قتل انسان نیست؛ نمی‌گوید قتل موجود زنده نیست. اصلاً شما چرا مطلب را عوضی می‌گیرید تا فکر بد و خیال بد به ذهن شما راه پیدا کند که اینها سرشان نمی‌شده است. حالا سرشان می‌شده یا نمی‌شده، اصلاً مسأله از این دید مطرح نیست. از این دید مطرح است که آیا این قتل انسان است یا نه. یک مكتب حقوقی همین امروز در دنیا، - همین امروز با تمام پیشرفت‌های علمی - در یک کشوری اعلام می‌کند و می‌گوید سقط جنین تا قبل از چهار ماه قتل نفس نیست. آیا کسی به او می‌گوید «عجب بی‌سوادی هستی! تو نمی‌دانی که این از اول جان دارد!» کسی چنین حرفی به او می‌زند؟ می‌گوید آقا «من دارم از نظر حقوقی مسأله را مطرح می‌کنم»؛ می‌گوییم این مشمول قوانین قتل نفس نیست. ما برای خودمان اصطلاح داریم. حقوق برای خودش یک اصطلاح دارد، پژوهشکی هم برای خودش یک اصطلاح دارد. اصطلاحات اینها می‌توانند از هم جدا باشد؛ اشکالی پیش نمی‌آید.

حالا برویم ببینیم مسأله علم در اینجا چیست. آیا می‌توانیم از علم هم، حتی مختصری، یک چیزهایی استنباط بکنیم یا نه؟

### فرضیه تکامل

در بحث تکامل، کسانی که فرضیه تکامل را پس از همه حک و اصلاحهایی که به وسیله داروین در آن به عمل آمد چون این فرضیه قبل از داروین بود و بعد هم البته به وسیله داروین یک بیان علمی عالی از آن شده است، ولی با اصلاحات و رفرمها و تجدید نظرهایی که بعد در این دوره‌ها در آن به عمل آمده؛ ولی اصل تکامل از نظر علم یک اصل پذیرفته شده است. کسانی که در این آخرین ادوار می‌خواهند باز مسأله تکامل را در موجودات زنده و پیدایش انواع پذیرند به چند دلیل اساسی استناد می‌کنند. یکی از دلایل اساسی در بحث تکامل که حتی شاید در کلاس ششم دبیرستان هم ملاحظه فرموده باشید، این است که ما می‌بینیم جنین انسان در رحم، همه ادوار اصلی را که بحث تکامل در تکامل موجود زنده طی این چندین میلیون سال مقرر می‌کند، در این دوران چند ماه همه را به طور فشرده در رحم طی می‌کند. این مطلب جزو مباحث اصلی تکامل است. این مطلب را قدری باز می‌کنیم.

در خود تکامل می‌گوییم حیوان در دوران ممتد چندین میلیون ساله یا چندین صد میلیون ساله، اول حیوان تکیاخته‌ای بود؛ آن موقع انسان نبود، تکامل پیدا کرد، چندیاخته‌ای شد، بعد این طور شد و آن طور شد و پرنده شد و چرند شد، تا آمد به حیوانهای کاملتر و به میمونها رسید و بعد کاملتر شد تا این چیزی که امروز به نام انسان معروف است به وجود آمد. مگر چنین نهی گوییم؟ همین است. می‌گوییم آن چیزی که ما به عنوان انواع می‌نامیم و می‌گوییم نوع انسان، نوع میمون، نوع خر، نوع اسب، اینها همه عبارت‌اند از مراحل تکامل موجود زنده. و نوعها حادث نیستند، بلکه هر نوعی از شکم نوع قبل به دنیا آمده است. مسأله تکامل این است. پس معلوم می‌شود این چیزی که اکنون پنج میلیون سال است انسان شده، یک وقتی در مسیر تکامل بود اما

انسان نبود. مگر چنین چیزی نیست؟ مگر این مطلب هم قابل انکار است؟ یا نه، طرفداران فرضیه تکامل و زیست‌شناسان می‌گویند نه خیر، چون این انسان بود که از آن اول شروع کرد و حرکت کرد تا به اینجا رسید، پس اصلاً آن وقت هم که یک موجود تک‌یاخته‌ای بود انسان بود و همه احکام انسان بر او بار می‌شد؟ کسی چنین حرفی می‌زند؟ این سخن خنده‌آور است. اصلاً کسی چنین چیزی نمی‌گوید. می‌گویند این موجود به مرحله‌ای رسید که نه می‌شد او را انسان بنامیم و نه می‌شد به او غیر انسان بگوییم. مرحله‌ای که خیلی مشخص نیست. بالاخره در این مراحل متوسطی که سایه روشن است آن طرف سایه روشن را شامپانزه می‌نامیم و این طرف سایه روشن را انسان. ولی بالاخره معلوم می‌شود که در یک دوره‌ای به این موجود می‌گوییم انسان و در دوره‌های قبلی تغییر انسان بر او صدق نمی‌کند. خیلی خوب، حالا که رویان‌شناس عالم ما می‌گوید این جنین در این دوران کوتاه همه آن ادوار اصلی را طی می‌کند، لازمه حرفش چیست؟ لازمه حرفش این است که در یک سلسله از این ادوار تغییر انسان بر این موجود حتی از نظر زیست‌شناس صدق نکند؛ والا همه ادوار را طی نکرده است. البته، این یک استنباطی است که من در کنار علم زیست‌شناسی و جنین‌شناسی نشسته می‌کنم. حالا آقایان علمای بیانند پنجه این استنباط را بزنند؛ از بیانات ایشان استفاده خواهیم کرد. ولی لااقل این مطلب به ما این امکان را بدهد که اگر گفتند از بین بردن جنین قبل از چهار ماه قتل انسان نیست، از همان اول وحشت نکنیم و به آن پرخاش ننماییم، بلکه فکر کنیم که می‌شود یک جوری سر و ته آن را هم آورد.

بنابراین، از نظر علمی هم خیلی نمی‌شود با ضرص قاطع گفت که اینها بیخود گفته‌اند. اگر در عبارات فقهای ما (چون این مطلب اصلاً در روایات نیست) این باشد که حیات را (یعنی اصل حیات را) با روح مخلوط کرده باشند

مال فقهاست. جالب این است که من در میان روایات حتی یک مورد هم پیدا نکردم که بگویید این زنده نیست؛ بلکه می‌گویید روح ندارد. حالا برای شما روایتی را می‌خوانم که بیینید حتی چطور می‌خواهد روح را مشخص کند این دیگر خیلی جالب است! خوب عنایت کنید! روایتی است در کتاب وسائل [الشیعه] از اصول کافی با سندش از سعید بن مسیب. (وسائل الشیعه، جلد سوم، صفحه ۴۹۸، کتاب دیات و ابواب دیات). «سأَلَتْ عَلَيْهِ بْنُ الْحَسِينِ عَنْ رَجُلٍ ضَرَبَ أَمْرَأَةً حَامِلًا بِرِجْلِهِ، فَطَرَحَتْ مَا فِي بَطْنِهِ مِيتًا. فَقَالَ... وَانْ طَرَحَتْهُ وَهُوَ مَضْغَةٌ فَانْ عَلَيْهِ سِتِّينَ دِينَارًا. قَلَتْ فَمَا حَدَّ المَضْغَةَ؟ فَقَالَ هِيَ الَّتِي اذَا وَقَعَتْ فِي الرَّحْمِ فَاسْتَقْرَرَتْ فِيهِ مِئَةٌ وَعَشْرَيْنَ يَوْمًا. قَالَ وَانْ طَرَحَتْهُ وَهُوَ نَسَمَةٌ مُخَلَّقَةٌ لَهُ عَظَمٌ وَلَحْمٌ مَرْتَبٌ الْجَوَارِحُ قَدْ نَفَخْتُ فِيهِ رُوحَ الْعُقْلِ، فَانْ عَلَيْهِ دِيَةً كَامِلَةً.»<sup>۱</sup> می‌گویید از امام سجاد، علیه السلام، پرسیدم حکم این مسأله را؛ مردی زنی باردار را با پایش زد؛ زن آنچه در رحم داشت به صورت مرده انداخت. پاسخ مفصل است. فروع مسأله را مطرح می‌فرماید تا اینجا که اگر این زن باردار بار خودش را به صورت مضغه انداخت مرد باید شخصت دینار دیه بدهد. گفتم حد مضغه چیست؟ فرمود آن که در رحم هست و در رحم صد و بیست روز مانده است. (این روایت از نظر این صد و بیست روز با روایات دیگر فرق دارد). بعد فرمود: و اگر این بار را انداخت در حالی که او نسمه است، – یعنی یک انسان است، یک نفس محترمه است که کامل آفریده شده، استخوان دارد، گوشت دارد، اندامهاش همه منظم است، و در او روح عقل دمیده شده، – آن وقت باید دیه کامل بدهد. در این روایت قید «روح العقل» آمده است. اینک یک سوال دیگر از علم: علم در زمان ما هنوز موجود خاصی را به عنوان روح العقل

۱- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۱۶، کتاب دیات، ابواب دیات، باب ۱۹، ح ۸ و کافی، ج ۷، ص ۳۴۷، ح ۱۵.

نمی‌شناسد؛ بسیار خوب، حرفی هم نیست. یک کمی هم از این بالاتر می‌رود و می‌گرید اصلاً کوشش برای شناسایی روح و اینکه روح چیست از دایره تحقیق علمی بیرون است و ما فقط می‌توانیم نمودهای روانی انسان را تحت مطالعه قرار دهیم. بسیار خوب، هیچ بحثی نیست. ولی از علم یک سؤال می‌کنیم: آیا علم دلیلی بر اینکه چیزی به نام روح و روح الاهی وجود ندارد و در انسان هیچ چیزی جز آنچه در یک حیوان معمولی هست موجود نیست و بین انسان و گرسنگ از نظر اساسی هیچ تفاوتی نیست، دارد؟ اگر علم این سخن را گفت سخنی عالمانه و محققانه گفته یا این سخن هم برخلاف اسلوب تحقیق است؟ علم نه چنین چیزی گفته است و نه اگر یک عالم معروف چنین چیزی را گفت می‌توان این گفته او را علمی دانست. اگر عالمی چنین گفت این گفته‌اش یک گفته وهمی و احساسی است؛ علم نیست؛ چون علم در انسان چیزی را به نام روح نفی نمی‌کند، بلکه می‌گرید نمی‌دانم. در این زمینه پاسخ علم نمی‌دانم است؛ نه اینکه می‌دانم نیست. خیلی از کسانی که در این زمینه مطلب گفته‌اند و نوشته‌اند وقتی احساساتان اوج گرفته و داغ شده‌اند چنین گفته‌اند و اظهار داشته‌اند این حرفها چرند است و انسان با حیوان هیچ فرقی ندارد جز اینکه سیستم عصبی او تکامل یافته‌تر است. ولی وقتی احساساتان آرام می‌گیرد و کنار می‌نشینند و می‌خواهند نقادی کنند می‌گویند اینجا احساسات ما طغیان کرد و سخنی غیر عالمانه گفتیم؛ – عیناً مثل گاهی وقتها که ما هم چنین می‌گوییم. ما هم گاهی اوقات چیزی را از دین نفی می‌کنیم و می‌گوییم یک چنین چیزی در دین نیست. خیلی عالم دینی عجیبی می‌خواهد که بگرید فلان چیز نیست. خیلی باید وسیع التبع باشد. نیست گفتن برای عالم خیلی کار مشکلی است. «بله» گفتن مشکل است و «نیست» گفتن تقریباً محال است.

بنابراین علم نمی‌گرید چیزی به نام روح وجود ندارد. زبان دین چه

می‌گوید؟ زیان دین می‌گرید امتیاز انسان بر همه موجودات جاندار دیگر این است که انسان از بارقه الاهی (روح منه؛ روحی) و روحی که یک انتساب اختصاصی به خدا دارد که سایر موجودات این انتساب را ندارند ایجاد شده است. اینکه این روح چیست معلوم نیست. تفسیر هم نمی‌کنیم. اگر ما هم بخواهیم به این تفسیر وارد شویم باز شلنگ و تخته بیجا می‌زنیم. زیان دین فقط این است که در انسان یک بارقه الاهی هست: روح الاهی. این را هم که زیان دین می‌گرید، مشاهدات علمی و عادی بشر اجمالاً آن را تصدیق می‌کند. این انسان هر چه هست (اگر تکامل یافته حیوانات است؛ اگر از شکم میمون به دنیا آمده یا نیامده، فرقی نمی‌کند) به هر حال امروز یک حیوانی است عجیب. و عجیب بودنش مربوط است به آن چیزی که در علوم روانی مبدأ همان پدیده‌های روانی است که مطالعه می‌کنیم. حالا این مبدأ چیست؟ دستگاه عصبی تکامل یافته است؟ چه عرض کنم! یک چیز مجردی است به نام روح الاهی؟ چه عرض کنم! من نمی‌دانم چیست، ولی هر چه هست، این عجیب بودن انسان و امتیاز انسان و مشاهدات عینی و شخصی و علمی می‌گوید مربوط به اوست. در این شکی نیست. و زیان دین از این مبدأ به «روحی» تغییر می‌کند. حالا همان زیان دین که می‌گرید «ای علم، تو خبر نداری روح چیست؟ من خبر دارم». می‌گرید آقا، من به تو می‌گویم در این مرحله در جنین این «روحی» به سراغ او می‌آید. حالا آیا علم می‌تواند بگوید نه؟ علم فقط می‌تواند بگوید خبر ندارم؛ نمی‌تواند بگوید نه.

نتیجه اینکه ما بر حسب آنچه از آیات و روایات در مورد خلقت انسان فهمیدیم، جنین در یک مرحله خاص انسان می‌شود؛ از آن مرحله به بعد اگر کسی او را کشت قاتل انسان است، چون این موجود با انسان به دنیا آمده هیچ فرقی ندارد. اگر قتل عمد باشد هم قصاص دارد و هم کفاره. اگر صاحبان

قصاص از حقشان گذشتند دیه دارد، کفاره هم دارد؛ چون کفاره برای گناه است. کفاره قتل عمد خیلی هم سنگین است! خیلی سنگین است! باید کفاره بدهد. ولی قبل از اینکه روح انسانی در او دمیده شود که قدر متیقّن از نظر روایات قبل از چهار ماه است، و در فاصله بین چهار ماه تا هفت ماه هم مرد بحث است – انداختن جنین قتل نفس نیست؛ یعنی قتل انسان نیست؛ قتل موجود زنده هست ولی قتل انسان نیست. این است مستفاد از روایات و این است آنچه در کلمات برخی از فقهای بزرگ ما نیست. و در عین حال این یک فتوای نیست، چون من در این گونه مسائل علمی و سواسی هستم و معمولاً مدامی که تحقیقم به آن حد اعلای ممکن نرسد برایم مشکل است چیزی را به عنوان فتوا عرض کنم. بنابراین، این به عنوان طرح مطلب است در محافل علمی اسلامی. من امیدوارم بترانم یک روزی، شاید در شش ماهه دوم سال، این فرصت را پیدا بکنم – چون تا مهر همه وقت را برای برنامه‌ها مقرر کرده‌ام – و این بحث را که البته تنظیم شده، اما یک مقدار دیگر هم آسناد هست که داخل در این بحث فشرده نکردم، آنها را ضمیمه کنم و شاید به صورت یک رساله‌ای به عنوان طرح مطلب در افکار علمی دانشمندان منتشر بکنیم. و الحمد لله، و صلی الله علی سیدنا محمد و آلہ الطاهرين.

[ مجری جلسه:] ده دقیقه فرصت داریم.

[دکتر بهشتی:] بله، خواهش می‌کنم.

[ مجری جلسه:] آقای دکتر سامی بفرمایید.

[دکتر سامی:] همان‌طور که آقای بهشتی فرمودند، چون وقت کافی نخواهد بود برای اینکه بحث کافی بکنیم، به نظرم می‌رسد که فقط یک چیزی را آغاز بکنیم، ولی تفصیل مطلب باید برای دفعه بعد بماند. علت اینکه من اجازه گرفتم که در اینجا مطالبی را عرض بکنم این بود که در جلسه مشابهی که در این مورد

برای بحث درباره سقط جنین تشکیل شده بود – البته نه به این شکل که رفقای متدين و معتقد ما جمع بشوند، ولی قصد این بود که اگر نظری هست از نظر رفقای متدين در آنجا مطرح بشود – بحث سقط جنین مطرح شد، ولی آن جلسه تشابهی با جلسه فعلی ما نداشت؛ چون در اینجا بیشتر کسانی که دارای یک زمینه اعتقادی هستند و تقریباً هم فکرند جمع شدیم و می خواهیم مسأله را بشکافیم؛ ولی در آنجا عده‌ای که دارای افکار متعدد بودند و احياناً عده زیادی از آنها اصلاً به موازین مذهبی غیر معتقد بودند می خواستند راجع به سقط جنین بررسی و تحلیل بکنند. البته در آنجا فرق دیگری هم بود: اینکه از رشته‌های مختلفی که احياناً می‌توانستند در این مسأله صاحب‌نظر باشند دعوت شده بود که از جهات مختلف مسأله را باز بکنند.. و واقعاً جای جانب آقای بهشتی خالی بود، برای اینکه من فکر می‌کنم اگر ایشان آنجا بودند احتیاجی به اینکه بقیه شرکت بکنند نبود و با این جواز محکمی که به نظر من امروز از بیانات ایشان مستفاد می‌شد اصلاً طرح مبحث در جلسات دیگر بی‌مورد است. چون من اینطور احساس کردم که با توجهی که دادند که من هم نمی‌گویم این توجه غیر علمی است، یا از نظر فقهی اصول فقهی در آن نیست (گرچه من حق ندارم چنین بگویم) – به نظرم باید قبول کرد که مسأله سقط جنین قبل از چهار ماهگی با آن شکلی که ما تا به حال فکر می‌کردیم نیست. یعنی ما شاید اندکی جلوتر از آن چیزی رفتیم که حتی فعلاً در جامعه مطرح است. برای اینکه آنها اگر یک چنین جوازی را که ما امروز مطرح کردیم داشته باشند، من فکر می‌کنم برایشان خیلی قابل استفاده باشد و خیلی راحت می‌توانند روی آن تبلیغ بکنند و دیگر اصلاً جلسات بحثی راجع به آن نگذارند. برای من اولین بار بود که این جور متبیّن و با آوردن دلایلی از روایات و آن چیزهایی که آقای بهشتی جمع کرده بودند گفته شد سقط جنین قبل از چهار ماهگی قتل نفس

نیست، و چون قتل نفس نیست شاید فقط در ردیف قتل یا از بین بردن یک موجود زنده است، که این موجودات زنده را ما هر روز از بین می‌بریم. و حداکثرش این است که باید دیه‌ای پردازیم؛ - خیلی خوب، دیه را هم می‌پردازیم. حالا البته از نظر مسائل اجتماعی و اشکالاتی که این قضیه دارد، که آنها بیشتر روی این قسمت آن پاسخ‌گذاری می‌کنند، حتی شاید باید یک چیز دستی هم داد علاوه بر اینکه این دیه را از نظر اسلامی می‌پردازیم و فارغ می‌شویم. فکر می‌کنم وقتی که انسان بداند که چه مشکلات اجتماعی را از میان بر می‌داریم، باید یک جواز دیگر هم بدهد که بله آقا، دیه را هم می‌دهیم و خیلی هم خوب شد که از نظر اسلامی قضیه منتفی شد، از جهات اجتماعی هم ما بسیار نفع بردیم.

اما آن چیزی که در آنجا مطرح بود این بود که آقای بهشتی هم فرمودند: از کی شما می‌گویید یک جنین دارای روح است؟ اگر این مسأله را برای ما مشخص بکنید... فکر می‌کنم آنها هم می‌خواستند از همین قضیه استفاده بکنند که جنین از چه وقت دارای روح است؛ چون بحث شما از وقتی جان می‌گیرد که جنین شما دارای روح باشد و جنین قبل از آن دارای شخصیت انسانی نیست. بنابراین طبق مرازین حقوقی ما نمی‌توانیم بر او امری صادر بکنیم. البته، آنجا چون آقای بهشتی نبودند آن دوست مسلمان و پژوهشکار مانوانست جواب بدهد که از چه وقت چون مسأله‌ای هست. البته این آیاتی که اینجا قرائت شد در آنجا هم قرائت شد، ولی گفته نشد که بالاخره نظر اسلام راجع به قرار دادن روح در جنین به طور قطع از چه زمانی است. یک متخصص حقوقی که در آن جلسه بود معتقد بود که [تعلق روح به جنین] باید درست در همان روزهایی باشد که در حقوق آمده، یعنی ۱۳۶ روز بعد از درست شدن نطفه، که تقریباً مقارن همان وقتی می‌شود که آقای بهشتی هم فرمودند و گفتند تقریباً بیش از

چهار ماه؛ یعنی بعد از ۱۲۰ روز، یا همان ۱۳۶ روز. شاید علمای حقوقی ما هم ناظر به همین مطالبی که فرمودند یک چنین روزی را مشخص کرده‌اند، و بعد قوانین از این روز که می‌گذرد دارای شکل دیگری می‌شود. به هر جهت باز هم مشخص نشد... چون مسأله روح چیز مشخصی نیست و ما صراحتاً نمی‌توانیم راجع به آن اظهار نظر بکنیم.

بنابراین معلوم نشد که چنین از چه هنگام دارای روح خواهد شد. شاید بحث از آنجا غامض می‌شود که اصلاً خود مسأله روح، همان‌طور که فرمودند، مسأله‌ای است که اگر نگریم لایحل است، ولی مسأله پیچیده‌ای است. از هر کس پرسیم که روح چیست، واقعاً جوابی برای آن ندارد. فرمودند کسی نتوانسته ثابت بکند که روح نیست، ولی کسی نتوانسته ثابت بکند یا تعریف بکند که روح چه هست. آیده‌ای هم که قراتت کردند باز نشان نداد که روح چیست. وقتی که مانمی‌دانیم روح چیست، بنابراین به فرض اگر هم پیدا کردیم که از چه وقت روح به چنین تعلق می‌گیرد، آنگاه راجع به چه چیز می‌خواهیم صحبت بکنیم؟ روحی را که مانمی‌شناسیم، به فرض اینکه در چنین هم حلول کرد، چه چیزی را ایجاد می‌کند؟ شما که راجع به روح تعریفی ندارید که بگویید در وقت بودنش این اشکالات مطرح است و در وقت نبودنش اشکال دیگری مطرح است. بنابراین، من فکر می‌کنم مسأله در همان جایی که قبلاً بود حالا هم هست. یعنی چون مانمی‌دانیم چنین در چه وقتی آن تغییری را که شما تعییر کردید پیدا می‌کند و تعریف روح چیست، به این سادگی نمی‌شود حکم به سقط چنین داد. البته آقای بهشتی منظرشان این نبود که راجع به سقط چنین حکمی بدھند. منظور ایشان ین بود که اگر کسی قبل از چهار ماهگی چنین را سقط بکند قتل نفس نکرده است. بنابراین آن مراتبی که در قانون نسبت به قتل نفس رعایت شده، راجع به سقط چنین قبل از چهار

ماهگی [جاری] نیست.

بحتی را که از نظر روانی در آنجا داشتیم (و من حالا فقط خواستم در آینجا تذکر بدهم؛ شاید در جلسه آینده مفصلتر راجع به آن بحث کنیم) فارغ از این مسأله است. امروز ثابت شده که مراحل مختلف زندگی جنسی زن از همان آغاز، – یعنی از بلوغ، قاعده‌گی، مقاربت، بارداری و بالاخره زایمان – حلقه‌های پیوسته یک زنجیر هستند که اگر این زنجیر باشد و این حلقات وجود داشته باشد شما می‌توانید در زن یک شخصیت سالم و کامل را سراغ بگیرید؛ در حالی که هر کدام از این حلقه‌ها که حذف بشود در حقیقت شما یک چیزی را از کمال زن یا از شخصیت کامل و سالم زن ندارید. اما در مرد چنین وضعی نیست. می‌گویند مرد وقتی که عمل مقاربت را انجام می‌دهد، با ارزال تخلیه می‌شود و به هدف جنسی خودش می‌رسد؛ در صورتی که زن با تخلیه یا ارزال در ضمن مقاربت به هدف جنسی خود نمی‌رسد، بلکه این عمل مقدمه‌ای است برای رسیدن به هدف جنسی، و این مقدمه وقتی تکمیل می‌شود که زن می‌زاید. یعنی زایمان در حقیقت چیزی است شبیه به ارگاسم در مرد. یعنی ارگاسم که عبارت است از حداکثر تلذذ مرد در ضمن مقاربت و در حقیقت هدف جنسی مرد از عمل جنسی است، غیر از مسأله توالد و تناسل است. آن کیفیت عمل جنسی و رسیدن به نقطه تلذذ در زن با عمل جنسی وجود ندارد، بلکه با عمل زایمان کامل می‌شود. عده زیادی از محققانی که مسلمان هم نیستند، (مثل هلندچ که کتابی از او با عنوان روانکاوی زنان با نام روانکاوی دختران به فارسی ترجمه شده،... یک مسیحی است که البته اعتقاداتی دارد، ولی اعتقادات مذهبی به این شکلی که مطرح می‌کنیم ندارد) معتقد است که حتی هیچ اشکالی ندارد که از این به بعد ما زایمان را ارگاسم زن بنامیم. یعنی به شکل خیلی متیقن و صریح مسأله را مطرح می‌کند. البته هنوز جامعیت پیدا

نکرده که همه معتقد بشوند ارگاسم در زن همان زایمان است. حالا من می خواهم بگویم اگر مسأله را از این دید مطرح بکنیم، صرف نظر از مسائلی که اینجا مطرح شد، وجود چنین و مراحل تکاملی اش که به زایمان متنه می شود، در حقیقت دنباله گیری کار درست جنسی زن است. اگر ما در هر مرحله‌ای زایمان را از زن بگیریم، در حقیقت مثل این است که مانع و رادعی در راه عمل جنسی او قرار داده‌ایم، – و معلوم نیست ما یک چنین حقی را داشته باشیم. این درست مثل این است که ما یکمرتبه عمل جنسی مردی را در ضمن عمل جنسی قطع کنیم. اینکه چه جرمی یا چه خلافی و خطایی در اینجا مرتکب می شویم و جزای این عمل چیست و آیا دیده دارد یا نه یک بحث حقوقی و فقهی است، ولی آن چیزی که از نظر روانی مطرح است این است که اگر در مورد زنی حکم به قطع باروری بدهید در حقیقت مثل این است که به گرفتن قسمتی از شخصیت او یا حلقه‌ای از شخصیت جنسی و سلامت نفس او حکم بدهید. این بحثی است از نظر روانی که امروز تقریباً شکل گرفته است.

قسمت دوم بحث، که خیلی جالب است، این است که می گویند زن با وجود بچه‌ای که در رحم دارد و با به دنیا آوردن او، احساس ابدیتش را ارضا می کند. این چیزی است که هر انسانی دارد. همه ما دلمان می خواهد که جاودان و ابدی بشویم. این مسأله البته در اسطوره‌ها به شکلی آمده و در مدارک مذهبی هم به شکل دیگری آمده و بارها مورد مطالعه قرار گرفته است. مثلاً شاید در متون ادبی ما یا در اسطوره‌هایی که در ادبیات فارسی هست بارها به این احساس بشری برخورده‌ایم که دلش می خواهد ابدی بشود. مثلاً در شاهنامه از شخصیتی به نام اسفندیار اسم می بریم که رویین تن است. البته مسلم است که چنین چیزی وجود نداشته، ولی در اینکه این میل بشر و نیاز در بشر به ابدی شدن و رویین تن بودن هست بحثی نیست. بنابراین، این ساخته فکر فردوسی

یعنی در حقیقت اراضی این میل، که اسفندیار رویین تنی درست کرده که البته آسیب‌پذیر هم هست. فردوسی یک نقطه‌ای در او گذاشته که با واقعیت وفق بدهد؛ یعنی این جنبه فانتزی و تصوری را که در بشر هست با واقعیتی که وجود دارد وفق بدهد؛ ولی به هر جهت درست کردن یک اسفندیار رویین تن یعنی همین میل بشر به ابدیت. یا فرض کنید این واقعیات مذهبی مثل نوح که از او با یک زندگی طولانی نام می‌بریم شاید باز یک چنین چیزی باشد. البته این یک تعبیری است که من دارم عرض می‌کنم؛ نمی‌گوییم تحقیقاً اینجور هست، ولی در حقیقت یک چنین میلی وجود دارد که انسان می‌خواهد ابدی و پایدار و جاودان بشود. می‌گویند زن با وجود بچه در حقیقت به این میل و به این نیاز خودش شکل می‌دهد. بچه را به دنیا می‌آورد و اگر خودش نفی می‌شود وجود خودش را در بچه‌اش به ودیعه می‌گذارد، و همین‌طور این وضع ادامه پیدا می‌کند. در حقیقت انسان این حس ابدیت خود را ارضا می‌کند، یا این حس ارضا می‌شود. فعلاً به همین دو نکته اشاره کردم. چون وقت کم است به نکات دیگر در جلسات دیگر اشاره می‌کنیم.

بنابراین، به سقط جنین یا از بین بردن بچه به جهت همین موازینی که فعلاً مطرح است، نه باید از نظر کمال شخصیت زن رأی داد و نه از نظر وجود یک چنین احساسی که در بشر قطعی است. از نظر روانشناسی باید اینجور بحث کرد که کمال زن در مادر بودن است. یعنی ما زنی را از نظر روانی کامل و سالم می‌دانیم که مادر باشد؛ یعنی بچه به دنیا بیاورد و زایمان بکند. — حالا بگذریم از نظر مسائل اجتماعی که سقط جنین چه مباحثی را پیش می‌آورد. اینجا فقط به خاطر اطلاع حاضرین عرض بکنم که در آن جلسه مسائلی را که مطرح می‌کردند از نوع مسائل تبلیغاتی بود که همیشه مطرح می‌کنند. یعنی آن همکار متخصص زنان که در آن جلسه شرکت داشت و از مشاهیر

متخصصین زنان مملکت است و همه همکارانمان او را می‌شناسند، اولین کاری که کردند این بود که مقدار زیادی از بریده‌های روزنامه‌های اطلاعات و کیهان و امثال آن را درآوردن و گزارش‌هایی از رادیوگرافیهایی ارائه کردند از زنانی که اقدام به سقط جنین کرده بودند با وسایلی که ایجاد زحمت برای آنان کرده بود یا عفونت به وجود آورده بود – مثلاً میخ و امثال آن که در محبلشان قرار داده و با تحریکی که کرده بودند به سقط جنین متهمی شده بود، – و به این ترتیب زمینه‌سازی کردند و گفتند آقایان، شما از دور دست بر آتش می‌گیرید، در حالی که ما هر روز با این مسائل مواجه‌ایم! متعلق آن خانم جامعه‌شناس یا بررسی کننده مسائل اجتماعی و رئیس آن مؤسسه خدمات اجتماعی هم این بود که می‌گفت شما از دور دست بر آتش می‌گیرید؛ آن چیزی که ما هر روز با آن مواجه هستیم این قضیه است که عده‌ای از مردم فقیر و بیچاره این مملکت با این وسایل اقدام به سقط جنین می‌کنند، در حالی که عده زیادی از پرلداران این مملکت خیلی راحت به اروپا و آمریکا یا کشورهایی که در آنها سقط جنین آزاد است می‌روند و کارشان را انجام می‌دهند و بر می‌گردند. ایشان می‌گفت بترا این، این چه خودداری است که ما مقداری مسأله را آزادتر بکنیم و محدودیت قوانین را برداریم؛ بگذارید که ما به حال این فقرا و بیچارگان و بدبوختهایی که از میخ استفاده می‌کنند بررسیم. یعنی او قضیه را جوری درست کرد که من فکر می‌کنم اگر حضرات هم آنجا تشریف داشتند حتی چند قطره اشکی هم می‌فشدند که بله، عجب مردم بیچاره و بدبوختی! و عجیب اینکه آن حضرات که اصلاً هیچ وقت با این مردم بیچاره حتی یک بار هم ننشسته‌اند این قدر برایشان دلسوزی می‌کنند! می‌گفتند باید قانونی درست بکنیم که... هیچ کس هم نپرسید که این قانون چه چیز را درست می‌کند. یا مثلاً می‌گفتند این زن بیچاره‌ای که با ده بچه به من مراجعه کرده و گفته که من کهنه به کهنه می‌کنم

(کهنه یک بچه هنوز در آفتاب خشک نشده که بچه دیگر می‌رسد)... می‌گفتند ما در چنین جامعه‌ای زندگی می‌کنیم و شما چگونه اجازه می‌دهید که ما سقط جنین نکنیم. خوب، سؤال این بود که اگر ما این بار سقط جنین را اجازه دادیم دفعه بعد چه کنیم؟ چون بالاخره بار بعد هم باز همین اتفاق خواهد افتاد. چون اگر واقعاً قادر به پیشگیری هستیم پس چرا در همین مورد پیشگیری نکردیم، و اگر قادر به پیشگیری نیستیم خوب پس فردا باز این زن با همین کهنه‌ها و با همین منطق به شما مراجعه می‌کند. مگر شما چقدر می‌توانید کورتاژ بکنید؟ تازه مگر این کورتاژ کردنها بی‌ضرر است؟ در منطق پزشکی چه کسی گفته که این عمل یک عمل بی‌خطیر است؟ خود همین آقا که این بحث را می‌کردند هنگام عمل کورتاژ دختر یکی از متنفذین این مملکت با اشکال مواجه شد و دختر از بین رفت. البته شاید تقصیر آن آقا نبوده و عیب پزشکی بوده است. در آنجا هم مباحث اجتماعی این مسأله به درازا کشید... این مسأله از لحاظ اجتماعی خیلی جالب است. شاید دفعه دیگر بحث ادامه پیدا بکند و فرصت باشد از لحاظ اجتماعی مسأله را بشکافیم و ببینیم که چه حرف بی‌ربطی است که حضرات می‌زنند. چون ما دو نوع سقط بیشتر نداریم: یا سقط جنبه درمانی دارد، که الان دست عده‌ای از پزشکان باز است؛ یعنی هر دو پزشکی که در یک موردی که بیماری خطرناکی، مثل بیماری کلیوی یا قلبی، باشد رأی بدھند و سقط را از نظر حفظ جان مادر یا جنین واجب بدانند انجام می‌شود. در این مورد که اسمش «سقط درمانی است» اصلاً اشکالی وجود ندارد. بنابراین، سقط از جهت دیگری برای آقایان مطرح است: مسأله پیشگیری از ایجاد موالید. یعنی یک راهی برای جلوگیری از کثرت نفوس. در اینجا مباحث خیلی زیادی مطرح می‌شود که در آنجا مطرح کردیم. برای اینکه بیشتر وقت آقایان را نگیریم فعلاً صحبت را ختم می‌کنیم. اگر جلسه بعد فرصت بود راجع به

این قضیه که این حرف از بیخ و بن در این مملکت بی‌پایه است صحبت می‌کنم. البته مباحث فقهی که امروز آقای بهشتی مطرح کردند باعث شد من در نظریات شخصی خودم تجدید نظر کنم. یعنی همان‌طور که بعضی وقتها آدم چکی نظر می‌دهد و فکر می‌کند که مذهب خیلی قاطعانه نظر داده که نه خیر، سقط به هیچ وجه ممکن نیست و قبل از چهار ماهگی قتل نفس است و... من در این تجدید نظر کردم. ان شاء اللہ حالا حضرات که صحبت می‌کنند شاید بیشتر مطلع بشویم و بدانیم واقعاً اگر نظر مذهب این است که آقای بهشتی فرمودند ما هم در این مراوداتمان باید مقداری تجدید نظر بکنیم.

---

## **بهداشت و تنظیم خانواده**

---

### **جلسه سوم**

این جلسه در تاریخ جمعه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۱ برگزار شده است.



در دو جلسه پیش پیرامون مسائل مربوط به طرح معروف به بهداشت و تنظیم خانواره مطالبی عرض شد. در جلسه دوم، که جلسه گذشته بود، عرض کردم در مورد پیشگیری از باردار شدن زن با استفاده از راههای گوناگون، آنچه از ادله فقهی ما استنباط می‌شود جواز همه انواع پیشگیری است. در مورد این پیشگیری تنها مسأله و مطلبی که وجود دارد این است که در میان زن و شوهر اختلاف نظری در این زمینه نباشد. در این امر با توافق زن و شوهر هیچ اشکال دیگری به نظر نمی‌رسد. در مورد عدم توافق آنها بحثهایی هست که به جای خودش موكول می‌شود. در مورد تعقیم طبی مرد یا زن با اسلوب جدید نیز مستفاد از ادله ما حرمت چنین تعقیمی نیست؛ یعنی دلیل کافی بر حرمت این گونه تعقیم وجود ندارد. بنابراین، این امر بر طبق قراعد کلی حیلت، محکوم به جواز و اباحه است و اشکالی ندارد. عرض شد که اگر کسی بخواهد مسأله تعقیم طبی مرد را با اخماء مقایسه کند، این مقایسه از نظر فقهی نظیر همان قیاسهایی است که در فقه شیعه باطل است و قیاس مع الفارق است و تفاوت‌های فراوانی در کار است؛ به خصوص با توضیحی که بعداً یکی از دوستان مطلع دادند که در تعقیم طبی مرد، حتی پیش از آنکه آن روز من عرض کردم که آقایان کارشناسان مربوط گفته‌اند، همه ترشحات و حتی ساختن اسپرم هم محفوظ می‌ماند و تنها از خروج اسپرم جلوگیری می‌شود؛ و نیز با توجه به اینکه این نوع تعقیم می‌تواند موقت باشد و

فرد بعداً می‌تواند مجدداً قادر و توانا به فرزند آوردن و تولید مثل باشد.

### سقوط جنین

در مورد سقط جنین عرض شد که مسأله باید از چند جهت مورد بررسی قرار بگیرد. ما در جلسه گذشته این مطلب را از یک جهت بررسی کردیم. خلاصه مطلب مربوط به آن جهت را عرض می‌کنم. جهت اول این است که آیا سقط جنین مصدق آدمکشی و قتل نفس هست یا نیست؟ توضیحات جلسه قبل این بود که با استفاده از آنچه در آیات در زمینه آفرینش انسان وجود دارد و آنچه در روایات در تفسیر و توضیح همین آیات و در بیان احکام فقهی مترتب بر آنها به دست ما رسیده و فقهای ما بدان عمل کرده‌اند، این نتیجه به دست می‌آید که سقط جنین قبل از اینکه روح در جنین دمیده شود (این اصطلاح را از نظر حفظ اصطلاح فقهی و حدیثی و اسلامی عرض می‌کنم)، یا به تعبیر یکی از روایات «روح العقل»، یعنی روح خردمندی و روح انسانی در جنین داخل شود و دارای روح انسانی گردد، مصدق قتل نفس نیست. در این زمینه مطلبی را هم از صاحب جواهر نقل کرده‌اند که ایشان می‌گوید در سقط جنین قبل از ولوج روح کفاره قتل نفس به اجماع نیست.<sup>۱</sup> یعنی او بر نبودن کفاره ادعای اجماع می‌کند. او بعد از اینکه این مطلب را به صورت اجتماعی بیان می‌کند توضیح می‌دهد که چرا کفاره قتل نفس نیست (این دیگر استنباط خود صاحب جواهر و خارج از اجماع است). می‌گوید علت عدم کفاره قتل نفس این است که قبل از آنکه روح در آن دمیده شود نمی‌توانیم بگوییم انسانی را عمدتاً کشته است تا کفاره آدمکشی عمدی شامل او شود. به هر حال، ما در این زمینه که

---

۱— نجفی محمد حسن، جواهر الكلام، ج ۴۳، ص ۳۶۴، چاپ بیروت، دارای جاء التراث العربي تصحیح سید ابراهیم میاذجی.

سقوط جنین قبل از موعد معین و زمان معین موجب کفاره قتل نفس است این نظر را بیان کردیم. حداقل این زمان چهار ماهگی است، والا چهار ماه را هم نمی‌توان به صورت قاطع در طرف حداکثر گفت؛ چون در برخی از روایات حد ولوج روح و انسان شدن جنین را تا پنج ماه و حتی تا شش ماه ذکر کرده‌اند، ولی حداقل و قدر مسلم این است که در اسناد و ادلہ فقهی ما از کتاب و سنت، جنین تا چهار ماهگی - یعنی قبل از چهار ماهگی - انسانی که مشمول قوانین جزایی مربوط به انسان باشد شناخته نشده است. در این مورد که سقط جنین قبل از این مرحله مصدق قتل نفس و آدمکشی نیست تنها یک روایت داریم که ممکن است با این مطلب مخالف تلقی شود. این روایت روایتی است که صاحب وسائل از کلینی به سندش از ابی عبیده نقل می‌کند. متن روایت را می‌خوانم.

«قال سئلت ابا جعفر عن امرأة شربت دواءً وهي حامل ولم يعلم بذلك زوجها والقت ولدَهَا؛ قال، فقال ان كان له عظم وقد نبت عليه اللحم عليها ديةٌ تُسلّمُها الى ابيه. و ان كان حين طرحته علقة او مضغة فانّ عليها اربعين ديناراً او غرّة تؤديها الى ابيه. قلت له فهی لا ترث من ولدَهَا من ديتها مع ابيه؟ قال لا؛ لأنّها قتلته فلا ترثه.»<sup>۱</sup>

می‌گوید از امام باقر، علیه السلام، درباره زنی پرسیدم که باردار بوده؛ دارویی خورده و شوهرش نیز از این کار زن خبر ندارد. زن با خوردن این دارو بچه انداخته. امام فرمود اگر استخوان دارد و گوشت دارد باید دیه آن را به پدرش بدهد. و اگر موقعی که بچه انداخته شده، استخوان و گوشتی نداشته و به صورت خرون بسته و لخته خون یابه صورت پاره گوشت خطدار است و هنوز

۱- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۱۸ باب ۳۰ از ابواب دیات اعضاء، حدیث ۱؛ و کافی، ج ۷، ص ۳۴۴، ح ۶.

به آن مرحله استخوان داری نرسیده، باید چهل دینار بدهد یا یک بنده، که آن را به پدرش می‌دهد. یعنی دیه باید به پدر پرداخت شود. می‌گوید گفتم خود مادر از این دیه ارث نمی‌برد؟ فرمود نه؛ چون مادر او را کشته است و قاتل از ارث محروم است.

در این روایت تعبیر «در حالی که هنوز به مرحله روح دمیدن نرسیده» آمده است. موضوع روایت سقط جنینی است که هنوز روح در جنین دمیده نشده و به اصطلاح به مرحله چهار ماهگی نرسیده؛ یا اصلاً زمان ذکر نمی‌کنیم، بلکه فقط می‌گوییم به مرحله‌ای که دارای روح انسانی شده باشد نرسیده است. پس موضوع روایات و مورد سؤال سقط جنین در چنین مرحله‌ای است. در این مورد راوی سؤال می‌کند که شما گفتید مادر باید دیه را فقط به پدر بدهد؛ پس آیا مادر را از این دیه محروم کردید؟ پاسخ امام این است که بله، او از این دیه محروم است، چون او این ولد و فرزندی را که در رحم داشته کشته است. پس، در اینجا یکی از احکام قاتل بر مادری که جنین قبل از ولوج روح را انداخته و سقط کرده مترب شده است. اگر این یک روایت تنها بود و روایات صریح دیگری که در جلسه پیش نقل کردم نبود، از نظر فقهی ممکن بود دلیل بر آن شمرده شود که از نظر فقه اسلام بچه انداختن در مرحله علقد و مضغه هم قتل نفس است. ولی با وجود روایات صریحی که در جلسه پیش نقل شد، این روایت دیگر نمی‌تواند در برابر آنها سندیت داشته باشد. در این حال معنای این روایت چنین می‌شود که این هم شبیه قاتل است؛ یعنی همین طور که در مورد قتل نفس می‌گوییم قاتل از ارث محروم است، این هم در ردیف و هم ردیف قاتل است، نه خود قاتل. بنابراین، بر طبق موازینی که اصولاً و معمولاً فقها در فقه و در استنباط احکام از دلایل آن بر طبق آنها عمل می‌کنند و مورد عمل قرار می‌دهند با این روایت نمی‌شود مطلب را بر هم زد. حتی با توجه به

این روایت هم – که در جزوهای که قبلاً پلیکپی شده و برای یک مؤسسه جهانی آماده شده<sup>۱</sup>، نقل گردیده، – مطلب عرض نمی‌شود و سقط جنین قبل از اینکه روح در جنین دمیده شود قتل نفس نیست. این از جهت اول. اما – قبل از اینکه من این «اما» را عرض بکنم مناسب می‌دانم برای حضور ذهن همه، مراحل مختلف جنین را یک بار یادآوری کنم.

### مراحل مختلف تکامل جنین

در جنین‌شناسی، با آخرین استنادی که من توانستم به دست بیاورم، مراحل تکامل جنین از این قرار ذکر می‌شود: ۱۸ تا ۲۱ روزه ۵/۲ میلیمتر. آیا در این موقع اگر بچه انداخت عرفاً می‌توان گفت آدمی را از بین برده است؟ ۲۱ تا ۲۶ روزه ۴ میلیمتر. ۲۷ روز تا ۳۰ روز ۷ تا ۸ میلیمتر. ۳۰ تا ۳۵ روز ۸ تا ۱۰ میلیمتر. یعنی جنین در پنج هفته اول تقریباً حدود یک سانتیمتر است. ۳۵ تا ۴۰ روز ۱۰ تا ۱۵ میلیمتر. ۴۰ تا ۵۰ روز ۱۵ تا ۲۰ میلیمتر. ۵۰ تا ۶۰ روز ۲۰ تا ۲۵ میلیمتر. تقریباً در پایان هشت هفته ۲۰ تا ۲۵ میلیمتر (دو سانت تا دو سانت و نیم) است؛ ولی در این موقع طرح همه دستگاههای بدن در جنین آشکار شده و می‌شود خط و رد این طرحها را خواند. در سه‌ماهگی ۷ تا ۹ سانتیمتر طول، حدود ۵۵ گرم وزن، و پیدایش نقاط استخوانی (در پایان ۱۲ هفته). در چهارماهگی ۱۶ تا ۲۰ سانتیمتر طول، حدود ۲۷۰ گرم وزن، و موقعی است که علامت جنسیت نر و ماده در او قابل تشخیص است (در پایان چهار ماهگی). در پنج‌ماهگی ۲۵ تا ۳۰ سانتیمتر طول، حدود ۶۵۰ گرم وزن، و مو و ناخن آشکار می‌شود و روییده می‌شود. در شش ماهگی ۳۵ تا ۳۷

۱- به احتمال بسیار منظور از جزوه مقاله‌ای است که برای سازمان بهداشت جهانی به عربی نوشته شده و در بخش پیوست کتاب حاضر آمده است.

سانتیمتر طول، حدود یک کیلوگرم وزن، و در این موقع موهای ابرو و مژه در او آشکار می‌شود. در هفت‌ماهگی ۴۰ تا ۴۲ سانتیمتر طول، تقریباً ۱۷۵۰ گرم وزن، و در این موقع است که پرست چهره نمایان است اما با چین و چروک در ۸ ماهگی ۴۵ تا ۴۷ سانتیمتر طول، حدود ۵/۲ کیلوگرم وزن، و پرست صورت صاف می‌شود. در نهم‌ماهگی حدود ۵۰ سانتیمتر طول، ۳۲۵۰ گرم وزن، با ریختن موهای قبلی و روییدن موهای جدید.

مالحظه می‌کنید که به هر حال جنین از نظر تکامل ساختمانی در رحم و همچنین از نظر برخی از پدیده‌های اندامی، بالاخره در هر زمان معینی وضع خاصی را دارد. این را برای این عرض کردم که اگر ما بر طبق اسناد اسلامی و دلایل شرعی و آنچه در روایات و آیات آمده، از موقع معینی به عنوان ولوج روح و نفوذ روح انسانی در جنین سخن بگوییم خیلی قرع سمع نکند<sup>۱</sup> و به گوشها سنگین نیاید. به هر حال، اگر ما مرحله خاصی از جنین را به عنوان حد معین کردیم و گفته‌یم جنین از این حد به بعد انسان شناخته می‌شود و قبل از این حد انسان نیست، خیلی خیلی عادی و طبیعی و قابل فهم خواهد بود. اما در مورد جنینی که روح در او دمیده شده باشد و روح دمیدن در او احراز شده باشد – که قدر مسلم آن بر طبق روایات بعد از شش ماهگی است، ولی ما برای رعایت احتیاط می‌گوییم بعد از چهار ماهگی – اگر مادری (با رضایت پدر یا بدون رضایت پدر)، یا طبیی (با اجازه مادر یا بدون اجازه مادر) یا هر فرد دیگری، جنینی را پس از چهار ماهگی (پس از اینکه روح در او دمیده شد) از بین بردا، در فقه ما قاتل شمرده شده و همه احکام قتل بر او بار می‌شود؛ هم باید کفاره قتل عمد بدهد، یعنی باید یک بنده آزاد کند، شصت روز روزه بگیرد و

---

۱- جمله کنایه‌ای است از اینکه کلام نامأتوس و صدای ناهنجار و چیزی که به گوش نرسیده ادا نشده باشد. قرع در لغت به معنای کوییدن است.

به شخص بیچاره و فقیر یک نوبت خوراک بددهد؛ این به عنوان کفاره و جریمه است. علاوه بر این، می‌توان او را قصاص کرد. البته اگر صاحب خون، یعنی پدر و مادر، از قصاص او صرف نظر کردند، باید به آنها دیه‌ای کامل بپردازد: هزار دینار برای جنین پسر و پانصد دینار برای جنین دختر. این راجع به مسأله از نظر قتل نفس.

### حرمت یا عدم حرمت سقط جنین

و اما جهت دوم بحث، بررسی مطلب است از نظرهای دیگر. مثلاً سقط جنین قبل از چهار ماهگی آدمکشی نیست، ولی آیا حرام است یا نه؟ – ممکن است آدمکشی نباشد اما حرام باشد. ما برای این حرام بودن هنوز دلیل کافی در فقد پیدا نکرده‌ایم. یک سلسله روایات هست که می‌گوید جنین را قبل از چهار ماهگی، حتی آن وقتی که هنوز در رحم مادر به صورت نطفه‌ای است، اگر کسی سبب شد در همان روزهای اول سقط شود بر او دیه لازم است و باید دیه بپردازد. این روایات از پیغمبر و از ائمه است و مفادشان هم تقریباً یکی است: اگر در مرحله نطفه بودن است ۲۰ دینار؛ اگر در مرحله علقه بودن و خون بسته و لخته‌خرون است ۴۰ دینار؛ اگر در مرحله بعدی است و پاره گوشتی است ۶۰ دینار؛ اگر استخوان در او پیدا شده ۸۰ دینار؛ اگر ساختمان بدنی اش تمام شده ۱۰۰ دینار. تا ۱۰۰ دینار قبل از ولوج روح.<sup>۱</sup> آیا از این روایات که دیه را مقرر می‌کنند می‌توانیم حرام بودن را بفهمیم؟ پاسخ: بله، از این روایات می‌فهمیم که سقط جنین حرام است، حتی قبل از اینکه روح در آن دمیده شود، اما نه به عنوان قتل نفس و نه به هیچ عنوان دیگر؛ فقط به عنوان تجاوز و اعتداء.

---

۱- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، صص ۱۲۸-۱۲۹؛ و کافی، ج ۷، ص ۳۴۵، ح ۱۰، صحیح محمد بن سالم.

ابتدا این مسأله را در خود آدمکشی روشن می‌کنیم تا بعد به جنین برسیم.

### مجازات و کفاره قتل نفس

اگر کسی آدمی را کشت، در قوانین اسلامی به این آدمکشی دو عنوان داده شده: یکی از نظر خدایی و حقوق عمومی، و دیگری از نظر حقوق شخصی و قوانین احوال شخصیه. از نظر الاهی و حقوق عمومی آدمکشی گناه است؛ حرام است؛ گناهی است بس بزرگ؛ از گناهان کیره است. حتی اگر یک کسی خودش خودش را بکشد... اگر آدمی خودکشی کرد، گناهی بس بزرگ کرده است. این از نظر حقوق عمومی. این گناه بزرگ کفاره این دنیا یعنی سنگینی هم دارد: هم باید یک بندۀ آزاد کند، هم شصت روز روزه بگیرد، و هم به شصت بینوا یک نوبت خوراک بدهد. این کفاره این عمل است. این کفاره قابل اسقاط نیست؛ هیچ کس نمی‌تواند بگویید آقا، تو که قتل عمد کردی این کفاره را نده. [دلیل عدم اسقاطش این است که] به حقوق خصوصی مربوط نیست. کسی نمی‌تواند از آن گذشت کند، چون مربوط است به خدا و حقوق عمومی. این قدر این مسأله مهم است که حتی اگر عمدآ نکشت، بلکه خطایی کشت (قتل خطایی بود)، یعنی مثلاً می‌خواسته شکاری را که در بیابان می‌دوید بزند، از قضا آدمی از جلوی تفنگ او عبور کرد و گلوله به جای اینکه به آهو بخورد به آدم خورد، با اینکه اینجا این گناه نکرده (چون گناه در موقعی است که انسان با عمد و با قصد کار خلافی را بکند) و گناهکار حساب نمی‌شود، اما در عین حال قرآن مقرر می‌کند که در این حالت هم باید بندۀ‌ای را آزاد کند. یعنی یک کفاره دارد. و باز این کفاره هم قابل از بین بردن نیست و کسی نمی‌تواند کفاره قتل خطایی را ببخشد. و اگر نداشت، شصت روز روزه بگیرد، و اگر نتوانست، از روایات به دست می‌آید که شصت مسکین را اطعام کند و یک نوبت

خوراک به آنان بدهد - سومی مستند به روایات است؛ اولی و دومی مستند به آیه سوره نساء.<sup>۱</sup> بنابراین ملاحظه می‌کنید که قتل نفس از نظر حقوق الاهی و حقوق عمومی به عنوان یک مسأله مهم تلقی شده است. این یک جنبه مطلب جنبه دوم از نظر حقوق خصوصی است. از نظر حقوق خصوصی از بین بردن یک انسان در یک خانواده، از نظر اقتصادی یک زیان در اسلام شمرده شده است. وقتی در یک خانواده یک فرد کشته می‌شود یک عامل اقتصادی از بین رفته و یک زیان اقتصادی مترجمه آن خانواده شده است. اگر مرد باشد، به دلیل اینکه کارایی مرد در نظامهای معمولی نسبت به زن بیشتر است، می‌گوییم دیه او هزار دینار است؛ و اگر زن باشد، چون معمولاً کارایی او کمتر است، می‌گوییم پانصد دینار. اگر دیه مرد هزار دینار مقرر شده و دیه زن پانصد دینار، نه این است که خواسته‌اند ارزش انسانی زن را پایین بیاورند. اینجا چون مسأله از جنبه کارایی و اقتصادی مورد توجه قرار می‌گیرد گفته می‌شود هزار دینار و پانصد دینار. ولذا در مورد قصاص مسأله این طور نیست: اگر مردی زنی را کشت مرد را می‌کشنند. در آنجا از نظر قوانین عمومی یکسان شمرده می‌شوند. البته در آنجا هم باز چون جنبه کارایی هست قصاص کشته باید تفاوت دیه را (البته با بحثی که در این مسأله هست) پردازد. به هر حال، یک مسأله از نظر کارایی و از نظر زیان اقتصادی است. اگر فردی از یک خانواده‌ای از بین رفت زیانی بر آن خانواده وارد شده است، پس باید توان و غرامت او را پرداخت کرد. به این می‌گوییم دیه. ولذا در قتل خطایی و شبه عمد هم دیه هست. چون اگر کسی به کسی خسارت مالی وارد کرد (می‌خواهد

---

۱- و ما كانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَ مِنْ قَتْلِ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحرِيرُ رَقْبَةِ مُؤْمِنَةِ وَ دِيَةً مُسْلِمَةً إِلَى أَهْلِيهِ إِلَّا أَنْ يَصْدِقُوا. فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوًّا لَّكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحرِيرُ رَقْبَةِ مُؤْمِنَةِ وَ إِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ يَنْهَا مِنَ الْمُنَافِقِ فَدِيَةٌ مُسْلِمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَ تَحرِيرُ رَقْبَةِ مُؤْمِنَةٍ، فَصَنْ لَمْ يَجِدْ فِصَامٌ شَهْرَيْنِ مُتَابِعِينَ تُوبَةً مِنَ اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (نساء، ۹۲).

عمدی باشد می‌خواهد عمدی نباشد) باید غرامت آن خسارت را بدهد: «من اتلاف مال الغیر فهوله ضامن<sup>۱</sup>؛ اگر کسی مال دیگری را از بین برد ضامن این مال است؛ می‌خواهد عمدی، می‌خواهد خطأی. شما اگر در خواب پایتان به گلدانی خورد و گلدان شکست، بعد که بیدار شدید می‌گویند آقا لطفاً خسارت این گلدان را بدھید! اگر گفتید من خواب بوردم، می‌گویند فرق ندارد، وارد کردن خسارت خواب و بیدار نمی‌شناسد. این در قوانین فقهی ما مقرر است. وقتی که قتل از نظر زیان اقتصادی مورد توجه قرار می‌گیرد، چه عمدش و چه خطایش، موجب پرداخت غرامت می‌شود... دیه یعنی غرامت. بنابراین، توجه می‌فرمایید که از دیه نمی‌شود حرمت و حرام بودن را استنباط کرد. اگر جنینی را که روزی انسان کارایی می‌شود سقط کرده، باید در مراحل مختلف دیه بپردازی. واجب کردن دیه نمی‌تواند منشأی برای استنباط حرام بودن و حرمت تکلیفی باشد، مگر از نظر تجاوز؛ یعنی بگوییم آقا، تو که آمدی جنینی را در مرحله خون بسته بودن انداختی به مال دیگری تجاوز کرده‌ای، پس این گناه است. از نظر تجاوز به مال غیر گناه است. خوب، اینجا این سؤال پیش می‌آید که اگر صاحبان این مال که پدر و مادر تلقی می‌شوند (چون دیه را باید به آنها داد)، رضایت دادند چه؟ آیا اگر طرفین توافق کردند باز هم تجاوز است؟ عیناً مثل اینکه یک کسی به من بگوید این گلدان را خودت بشکن؛ آیا باز هم باید توان بدهم و باز هم گناه کرده‌ام و به مال او تجاوز کرده‌ام؟ این سؤال پیش می‌آید و این سؤالی است که عرض کردم تاکنون پاسخ روشنی با تبعات فقهی برای او نیافتدایم و روایات دیه را هم به هیچ عنوان نمی‌توانیم

۱- این جمله از قواعد مسلم فقهی و مورد اتفاق میان مسلمانان است و دلیل آن آیات و روایاتی است که می‌گوید: اگر کسی تعدی و تجاوز کرد، به اندازه خودش مسئول است. در این باره نک: بجنوردی، سیدحسن، القواعد الفقهیه، ج ۲، ص ۱۷، قاعده اتلاف.

دلیلی برای پاسخ به آن بدانیم. در این زمینه توجه دوستان را به این روایت جلب می‌کنم که خوب مطلب را روشن می‌کند: روایتی مفصل است که صاحب وسائل از کلینی نقل می‌کند. در این روایت مفصل داوریهای مولا امیرالمؤمنین علی، علیه السلام، آمده است، از جمله اینکه: «و افتی فی منی الرجل يفزع عن عرشه فيعزل عنها الماء و لم ترد ذلك، نصف خمس المئة عشرة دنانير، و اذا افزع فيها عشرين ديناراً.<sup>۱</sup>» فتوا و حکم علی، علیه السلام، در این مورد که مردی با زنش همبستر است، در موقعی که او همبستر است دیگری می‌آید و یک خبر هولناک یا یک ضربه هولناکی وارد می‌کند که این مرد از جا می‌پرد و در نتیجه نطفه او در رحم زن ریخته نمی‌شود و به خلاف میل مرد بیرون رحم ریخته می‌شود. در اینجا هم فرمان و حکم و داوری مولا، علیه السلام، این است که باید آن فرد سوم ده دینار تاوان پردازد. اصلاً هنوز نطفه مرد در رحم زن ریخته نشده، ولی باید ده دینار تاوان بدهد. از این تاوان چه می‌فهمیم؟

ما جلوتر گفتیم که مرد حق دارد از این که نطفه‌اش داخل رحم زن ریخته شود لااقل با رضایت زنش جلوگیری کند. پس معلوم می‌شود خود کار کارحرامی نیست. اما در این مورد می‌گوید اگر در چنین حالتی نفر سوم مرتکب چنین کاری شد باید ده دینار دیه و تاوان پردازد. چون اینجا جنبه حقوقی خصوصی مطرح است. در روایاتی که می‌گوید مرد حق ندارد از همسر آزاد دائمی اش بدون اجازه او پیشگیری کند، این را نیز دارد که اگر مرد بدون اجازه زن پیشگیری کرد باید ده دینار تاوان پردازد. پس معلوم می‌شود مسأله سقط چنین و مسأله عزل در این روایات در یک ردیف است: ده دینار، تا وقتی فقط

---

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۱۲ ح ۱۹، ذیل خبر؛ و کافی، ج ۷، ص ۳۴۳ ح ۱، باب دیه الجنین.

نطفه مرد است؛ بیست دینار، وقتی نطفه مرد و زن به هم آمیخت؛ چهل دینار؛ شصت دینار؛ هشتاد دینار؛ صد دینار. معلوم می‌شود همه مسأله خسارت مالی و حقوق خصوصی است و مسأله حرمت تکلیفی نیست. البته تجاوز به حقوق خصوصی از نظر تجاوز گناه است؛ ولی اگر طرفین رضایت داشتند دیگر تجاوزی هم نیست. این هم از نظر روایاتی که دیه را مقرر می‌کند.

آیا سقط جنین از نظر کلی، منهای این دو جهت (نه از نظر قتل نفس و نه از نظر روایات دیه) از نظر دیگر حرام است یا حرام نیست؟ یک روایت داریم که از امام کاظم، علیه السلام، یا از امام رضا علیه السلام است (از ابی الحسن). معمولاً وقتی در روایت «ابی الحسن» به طور مطلق گفته می‌شود امام کاظم، علیه السلام، مورد نظر است. راوی اسحاق بن عمار است، بنابراین از امام کاظم علیه السلام است. روایتی است که در وسائل نقل می‌کند؛ از صدوق به سندش از اسحاق بن عمار. عین روایت را می‌خوانم: «قلت لابی الحسن، المرأة تخاف الحبل، فتشرب الدواء، فتلقى ما فى بطئها. قال لا! فقلت انما هو النطفة. قال ان اول ما يخلق نطفة.<sup>۱</sup>» می‌گوید از امام کاظم علیه السلام پرسیدم زن از آبستنی می‌ترسد و نگران و ناراحت است از اینکه باردار بشود؛ دوا می‌خورد تا جنینش را بیندازد (تا آنچه در رحم دارد بیندازد). فرمود نه! گفتم هنوز فقط نطفه است. فرمود اولین مرحله خلقت انسان همان نطفه است. این روایت هست. آیا ما از این روایت می‌توانیم حرمت بفهمیم - صرف نظر از قتل نفس و صرف نظر از روایات دیه - یا نه؟ این همان مطلبی است که در جلسه قبل هم عرض کردم باید از نظر فقهی بیشتر روی آن کار بشود. چون از نظر فقهی یک وقت است که ما از مجموع روایات گذشته چنین استنباط می‌کنیم که با آنکه

۱- صدق، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۲۶، ح ۴۴۵، باب ۷۱ از ابواب نوادر دیات؛ و وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۹، ح ۱، از باب ۷ از ابواب قصاص نفس، از چاپ آل الیت.

روایات در صدد بیان حکم است از طرح کردن جهت سومی برای حرمت سقط جنین خودداری کرده، (با اینکه جای سکوت نبوده و جای بیان بوده و در مقام بیان بوده است)؛ به طوری که از آن روایات چنین استنباط می‌کنیم که جهت دیگری برای حرمت نیست. اگر فقهی از مجموع آن روایات چنین مطلبی را فهمید در این صورت این روایت را حمل می‌کند بر جایی که بدون اجازه مرد باشد، چنانکه در روایت ابو عییده بود. و اگر ما از ادله دیگر از نظر فقهی چنین مطلبی را اتنباط نکردیم آن وقت همین یک روایت می‌تواند دلیل کافی برای حرمت سقط جنین، ولو در مرحله نطفه، تلقی شود. چون مطلب با توجه به این تحلیل فقهی که عرض کردم جای تحقیق بیشتر دارد، به همین جهت ما هم معتقد هستیم باید روی این مسأله بیش از این مطالعه و بررسی بشود تا ما بتوانیم وضع خودمان را در برابر این روایت مشخص کنیم. صاحب وسائل اصلاً این یک روایت را در یک باب نقل می‌کند؛ یعنی یک باب درست می‌کند و همین یک روایت را می‌آورد. تیتر مطلب این است: «باب حرام بودن انداختن فرزند، حتی در مرحله نطفه بودن»<sup>۱</sup>. این را به عنوان باب می‌گوید. و معمولاً صاحب وسائل به این بابها و فصول بر اساس استنباط خودش از روایات عنوان می‌دهد. بنابراین، شاید بشود صاحب وسائل را به عنوان یک مرد و یک فقیه محدثی بشماریم که این نظر را دارد که بچه انداختن، ولو در مرحله نطفه بودن، حرام است و در این حرام بودن نیز به این روایت استناد کرده است. ولی همان‌طور که در آغاز بحث عرض کردم، چون مطلب در میان فقهای دیگر از عامه و خاصه در حدود بررسی ما طرح نشده، متأسفانه از فقهای دیگر در این زمینه مطلبی به دست نیامد. به هر حال مطلب را

---

۱-باب آنکه حرام علی المرأة شرب الدواء لطرح الحمل ولو نطفة. (باب ۷ از ابواب قصاص نفس).

تا بررسی وسیعتر باز می‌گذاریم. این هم آنچه درباره سقط جنین منهای عنوان قتل نفس و منهای عنوان تجاوز مطرح شد. علاوه بر این، این سؤال پیش می‌آید: خیلی خوب آقا، سقط جنین از هیچ یک از این نظرها حرام نیست؛ ولی از جنبه‌های دیگر حرام است: از جنبه خسارت روانی بر مادر (آنچه در جلسه قبل آقای دکتر سامی مطرح کردند)؛ از نظر آثار نامطلوبی که بخصوص در روح مادر دارد؛ از نظر اینکه احترام انسان را در جامعه پایین می‌آورد؛ از نظر اینکه به رواج فحشاء کمک می‌کند، (زیرا وقتی که زنها در برابر سقط جنین احساس یک نوع معصیت و گناه کنند خود این یکی از عوامل محدود کردن روابط نامشروع پسر و دختر و زن و مرد است. وقتی این احساس در آنها از بین رفت فحشاء و منکر و زنا و روابط نامشروع جنسی را گسترش می‌دهد و دامن می‌زند). آیا از این نظرها حرام است یا نه؟ این بحثی است اجتماعی و فقهی، هر دو. ولی آنچه تا اینجا می‌خواستیم مطرح بکنیم این بود که آیا به استناد نصوص خاص دینی که در این مورد وارد شده چیزی می‌توانیم بگوییم یا نه. به استناد عناوین دیگر، عنوانی ثانویه و کلیات، خیلی چیزها را می‌شود گفت حرام است. این نظری این است که مرحوم میرزا شیرازی به عنوان ثانوی و بر طبق مصلحت سیاسی فرمود امروز استفاده از توتون و تباکر حرام و در حکم محاربه با امام زمان است. خوب، ممکن است یک روزی هم فقیهی درباره سقط جنین، ولو در مرحله نطفه، یا حتی درباره پیشگیری، یک چنین دستوری بدهد. اما در این بحث این مسأله فعلاً مورد بحث ما از این نظر نبود. ما خواستیم بیینیم از نظر نصوص خاص اسلامی که در این زمینه وارد شده مطلب چیست. به هر حال، بدون شک زمامداران مسلمان به عنوانهای دیگر، از نظر پزشکی، از نظر اجتماعی، از نظر سیاسی... اگر کسی بگوید پیش کشیدن مسأله تنظیم و بهداشت خانواده در دنیای سوم فقط از نظر رعایت آسايش

خاطر سردمداران دنیای اول و دوم است،— والا هیچ انگیزه دیگری در کار نیست و آنها هم دلشان به حال این ملتها نسخته است؛ اگر خیلی دلشان می‌خواست کسی از گرسنگی نمیرد چرا میلیونها نفر انسان را با بمب می‌کشند؟ این مسائله‌ای است که قابل طرح است. بنابراین، ممکن است پیشوایان جامعه اسلامی تحت این عنوان سیاسی بگویند در زمان ما و در این شرایط استفاده از وسایل پیشگیری نیز حرمت سیاسی دارد. اینها اشکالی ندارد. اینها بحثهای دیگری است و جایش نیز باز است.

این بود خلاصه آنچه در زمینه مسئله بهداشت و تنظیم خانواده از جنبه‌های گوناگون برای دوستان و برادران و خواهران عزیز عرض شد. امیدوارم که تا حدودی توانسته باشیم در این بحثها جنبه‌های گوناگون مطلب را تجزیه و تحلیل کرده باشیم و کم و بیش بیشتر روشن شده باشیم. و امیدوارم با همت دوستان اهل تحقیق بتوانیم این بحث را تا رسیدن به نتایج تحقیقی قابل اعتماد... باز من در جلسه پیش عرض کردم که هیچ یک از این عرایض من رنگ فترا ندارد؛ و این را هم از روی محافظه کاری نمی‌گریم، بلکه از روی این می‌گوییم که من در فترا دادن خیلی سختگیر و بسیار محظوظ هستم. بنابراین، عرض کردم، هیچ یک از اینها رنگ فترا نخواهد داشت، بلکه خواستیم تا حدی سطح اطلاع خودمان و دوستان را در زمینه این مسئله بالاتر آورده باشیم،— اگر چنین توفیقی نصیب شده باشد. حالا در انتظار این هستم که از نظر دوستان پرارج و همه رفقا در این باره آگاه بشوم.

الحمد لله، و صلی الله على سیدنا محمد و آلـه الطـاهـرـيـن [صلوات حضـارـ].

[استاد مرتضی مطهری:] بسم الله الرحمن الرحيم. قرار برد که جناب آقای جعفری امروز افاضه بفرمایند و مفصل صحبت بگتنند. قرار نبود من امروز چیزی عرض کرده باشم، ولی چون تقریباً از وقت چیزی باقی نمانده است من

مقدار مختصری ملاحظاتی را که دارم عرض می‌کنم و جناب آقای جعفری در جلسه دیگر مفصل در این باره صحبت می‌کنند.

از بیانات جناب آقای بهشتی خیلی استفاده کردیم. در مسأله سقط جنین آن مسأله که آیا این عمل به اصطلاح قتل نفس هست یا نیست، مطلب همان طور است که ایشان فرمودند که قتل نفس و قتل انسان شمرده نمی‌شود؛ یا به تعبیری که ما از همین روایات استنباط می‌کنیم قتل انسان کامل شمرده نمی‌شود. یعنی تا مادامی که در همان مرحله‌ای که در روایات آمده است مرحله ولوج روح نشده است، قتل «انسان کامل» نیست. من فقط همین قدر باید عرض بکنم که امروز صبح رفتم چیزهایی را که قبلاً در ذهنم بود پیدا بکنم، ولی فرصت کافی برای اینکه به تفصیل پیدا بکنم نداشتم، لذا رنوس مطالب را عرض می‌کنم. ممکن است که آقای جعفری در جلسات بعد در اطراف همه اینها توضیحات کافی بدهند.

به نظر من در مورد حکم مسأله سقط جنین ما باید از مسائل زیادی که در سراسر فقه مطرح است استنباط بکنیم تا بتوانیم حکم آن را بیاییم. از جمله مسائلی که مربوط به سقط جنین است و می‌شود مزاق شرع را در این زمینه فهمید مسأله تکلیف ماست درباره سقط جنین از نظر غسل واژ نظر دفن و از نظر نماز. این خودش یک مسأله‌ای است که به اصطلاح در باب اموات مطرح است. به طور کلی این مقدمه را باید برای شما عرض بکنم که فرضیه ما در اینجا با فرضیه جناب آقای بهشتی تفاوت دارد، و آن این است که ما مجموعاً این جور استنباط می‌کنیم که از نظر اسلام یک جنین از همان اولی که در رحم قرار می‌گیرد یک انسان است، ولی یک انسان ناقص؛ انسان بالقوه و انسان ناقص؛ تا می‌رسد به مرحله چهارماهگی که مرحله ولوج روح است و در آن مرحله انسان کامل می‌شود، ولی باز هم نه انسان کاملی که در تمام احکام در فقه

حتی بعد از ولوج روح هم حکم انسان کامل را داشته باشد. احکام اسلام در بعضی از مسائل حتی برای جنین بعد از ولوج روح هم حکم انسان کامل قائل نیست، بلکه فقط بعد از ولادت او را انسان کامل می‌داند. شک هم نیست که جنین حتی در شش ماهگی هم یک انسان به معنای اینکه روح انسانی در او به حد فعالیت رسیده باشد نیست. آن روح انسانی هم به اصطلاح در مرحله بالقوه به او داده شده است. بلکه بچه انسان وقتی متولد می‌شود از نظر مجموع مشاعر و ادراکات و تعقلات و این جور چیزها از بچه گرسنگ ناقص‌تر است؛ حتی بعد از تولد. بنابراین، انسان، انسان بالقوه است؛ حتی در مرحله بعد از ولوج روح هم انسان بالفعل است ولی کمالات انسانی‌اش که مربوط به همان تعقلات و این خصوصیات است همه را در مرحله قوه دارد. در بعضی از مسائل حتی جنین بعد از ولوج روح هم حکم انسان کامل را ندارد، و آن مسأله ارث بردن است. مسأله‌ای است که اگر شخصی مرد و بچه‌ای از او در رحم بود (در هر مرحله‌ای که بود)، آیا این بچه از پدر خود ارث می‌برد یا نه؟ نه! حتی بعد از چهار ماهگی. یعنی وقتی هم که پدر مرد اگر بچه چهار ماهش هم تمام شده باشد، پنج ماهش هم تمام شده، شش ماهش هم تمام شده است، حتی نه ماهش هم تمام شده است، آیا این الان یک انسانی است که ارث می‌برد؟ بنابراین، اگر قبل از تولد مرد، مال به این بچه متعلق می‌شود و بعد، از این بچه به ورثه بچه متعلق می‌شود. بنابراین مثلاً مادرش از بچه ارث می‌برد یا نه؟ اینجا می‌گویند نه. حتی تا همان لحظه قبل از تولد هم اگر فرض کنیم که این بچه زنده بود و همان لحظه‌ای که می‌خواست متولد بشود قبل از تولد مرد، این بچه ارث نمی‌برد. این بچه اگر متولد شد و یک نفس کشید و کوچک‌ترین علامتی از حیاتش بعد از تولد وجود داشت آن وقت این بچه از نظر ارث یک انسان کامل تلقی می‌شود و می‌تواند ارث ببرد. پس وقتی در مسأله ارث نگاه می‌کنیم،

جنین حتی بعد از ولوج روح هم انسان کامل نیست. این است که می‌گوییم احکام اسلام از نظر اجرای حکم انسان بر جنین تفاوت می‌کند. در باب ارث اصلاً در هیچ مرحله‌ای او را یک انسان تلقی نمی‌کنند. ولی در باب کفن و دفن و در باب نماز: در باب نماز می‌گویند اگر بچه‌ای که سقط می‌شود بعد از چهارماه سقط بشود غسل لازم است و دفن هم لازم است، ولی نماز بر او لازم نیست و بلکه جایز و مستحب هم نیست. ولی اگر بچه قبل از چهار ماه سقط بشود غسل بر او لازم نیست<sup>۱</sup> ولی دفن لازم است. ما از این چه می‌فهمیم؟ از این می‌فهمیم که اسلام بچه قبل از چهار ماهگی را یک گیاه (یا چون ولوج روح نشده، یک لاشه) حساب نمی‌کند. پس اگر بچه قبل از چهار ماهگی سقط بشود اسلام دفن او را لازم می‌داند. یعنی همین مقدار برای او انسانیت یا قسمتی، نیمی، یک جزئی از انسانیت برای او قابل است.

مسئله دیگر: کافر را نمی‌شود در قبرستان مسلم دفن کرد و مسلم را نیز نمی‌شود در قبرستان کافر دفن کرد. بر ما واجب است مسلمان را دفن کنیم و بر ما واجب نیست که کافر را دفن کنیم، و بلکه حتی بر ما جایز نیست که بخواهیم او را به عنوان تجلیل دفن کنیم. - حالا از نظر بیماریها بخواهیم دفن بکنیم مسئله دیگری است. مگر در موردی که زن کافره‌ای از یک مرد مسلم حامله باشد. (من از آقای جعفری خواهش می‌کنم [که این مسئله را توضیح دهنند]. باید روی آن بیشتر مطالعه کنم. یعنی فرصت نکردم که نگاه کنم، و ظاهرا هم هیچ قیدی در آن نیست). مگر اینکه زن کافر از مرد مسلمان حامله باشد. چون

۱- همانطور که استاد شهید مطهری (ره) گفتند نظریه مشهور امامیه این است که پیش از چهار ماه غسل جنین لازم نیست و خبر زراره از امام صادق تصریح به این مطلب دارد که: السقط اذا تم له اربعة اشهر غسل، (باب ۱۲ از ابواب غسل میت حدیث ۴ از کتاب وسائل). در این باره نک: مستمسک العروةالوثقی، ج ۴، ص ۷۰، بیروت، دار احیاء التراث العربي.

بچه به اشرف ابرینش ملحق است، بچهای که در رحم هست بچه مسلمان تلقی می‌شود. در آن وقت ما وظیفه داریم این زن کافر را به احترام آن بچه‌اش دفن بکنیم، ولو اینکه آن بچه‌اش علی الظاهر (اینجا را علی الظاهر می‌گوییم) قبل از چهار ماهگی باشد. یعنی بچه قبل از چهار ماه هم یک بچه نیمه‌انسان تلقی می‌شود و در اینجا احترامش از نظر دفن کردن واجب است به اینکه او را با همان کسی که او را در محترای خودش قرار داده (یعنی با مادرش) هر دو دفن کنند. باز مسأله دیگری که داریم - (چون همه اینها را امروز صبح دوباره دیدم و فقط خواستم مراجعه کنم فرصت نکردم که به تفصیل نگاه بکنم) - این است: مسلمان را که دفن می‌کنیم کیفیت خاصی دارد؛ در حال دفن می‌گریند باید جوری بخوابد که وقتی او را به طرف راست بخوابانیم رو به قبله باشد. آن وقت این مسأله مطرح است که اگر زن کافری حامل یک بچه مسلمانی است، یعنی مرد مسلمان با زن کافری ازدواج کرده (حالا به ازدواج منقطع بگویید که مورد قبول هست، یا اگر جاریه و کنیز کافره‌ای باشد آن هم مثل همین هست)، بچه ملحق به پدر مسلمانش است. پس بنابراین اگر زن کافر بچه مسلمان را در رحم داشت، اگر ما بخواهیم این زن کافر را دفن کنیم (چنانکه در مسأله پیش گفتیم باید او را دفن کنیم) چگونه دفن کنیم؟ اینجا می‌گریند وقتی می‌خواهید این زن کافر را دفن کنید پشت به قبله دفن کنید؛ چون در روایات اینجور آمده و ظاهراً از نظر طبی هم همین طور است که روی بچه در رحم مادر به طرف پشت مادر است و پشتش به طرف شکم مادر. به ما گفته‌اند که زن کافر را آنچنان دفن کنید که روی بچه به طرف قبله باشد. اینجا هم باز ظاهراً فرق نمی‌کند میان اینکه این بچه قبل از چهار ماه باشد یا بعد از چهار ماه. اینکه می‌گوییم «ظاهراً» به این دلیل است که تبع من ناقص است<sup>۱</sup>، و به عهده جناب

۱- اینکه استاد شهید با احتمال و تردید نقل کرده‌اند به این دلیل است که در میان فقهای →

آقای جعفری است که در جلسه بعد جراب این را بدھند. اگر اینها واقعاً قید شده باشد - در روایاتی که اجمالاً من نگاه کردم چنین قیدی نبود - اگر قید شده باشد بعد از چهارماهگی، حرف ما ساقط است؛ ولی اگر قید نشده باشد و تعمیم داشته باشد نشان می‌دهد که اسلام برای بچه قبل از چهار ماه هم در بعضی از احکام حکم یک انسان را قائل است.

از آیات قرآن این جور می‌فهمیم که قرآن این طور تعبیر می‌کند که اسلام انسان را از همان اولی که در رحم قرار می‌گیرد انسان می‌خواند، ولی انسان ناقص. در آیه سوره مؤمنون است که می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْأَنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ». اینجا تعبیر «من» به کار رفته است. انسان را از یک شیره کشیده‌ای از گل آفریدیم. اینجا نمی‌گویید انسان شیره کشیده گل «بود». ولی بعد می‌گوید «ثُمَّ جَعَلْنَا نَطْفَةً فِي قَرَارِ مَكَّينٍ»؛ بعد ما انسان را نطفه در آن قرارگاه محکم قرار دادیم. نطفه بعد از آنکه در رحم قرار می‌گیرد از نظر قرآن انسان است. البته شک نیست که انسان بالقوه است، ولی این مرحله را مرحله اول تکون انسان می‌داند. «ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً، فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مَضْغَةً» تا آنجا که می‌فرماید: «ثُمَّ اتَّشَانَاهُ خَلْقًا آخَرًّا». ما از این آیه چنین استیناس می‌کنیم که از نظر قرآن آن اولین مرحله تکون انسان که هنوز انسان ناقص است همان مرحله نطفه است؛ همان نطفه در قرار مکین. یعنی نطفه بعد از آنکه در رحم قرار گرفت... از نظر چیزی که امروز کشف کردہ‌اند یعنی بعد از آنکه نطفه مرد با آن نطفه زن امتزاج پیدا می‌کند. یا در آیه‌ای که می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي يَصُورُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ». آنچنان دوگانگی قائل نیست که مرحله بدن را مرحله غیر انسان

→ شیعه در این مسأله اختلاف و تردید است. مثلاً مرحوم سید یزدی می‌فرماید: "والاحوط العمل بذلك في مطلق الجنين". در حالی که برخی دیگر نسبت به این حکم، خصوصاً اقوی بودن حکم، را تردید کرده‌اند: نک: العروفة والوثقى، ج ۱، ۴۳۷، فی واجبات الدفن.

۱- سوره مؤمنون، آیه ۱۴-۱۲. ۲- سوره آل عمران، آیه ۶.

بداند و انسان را صدرصد همان روحی که ولوج می‌کند بداند و آن بدنی را که قبلاً تهیه شده یک چیز بیگانه‌ای تلقی بکند مثل خانه‌ای که مثلاً می‌سازند تا بعد انسانی در آن بیاید. این جور نیست. کما اینکه حقیقتش را هم می‌گویند این جور نیست؛ از نظر تحقیقات فلاسفه هم این جور نیست. مثل بدن انسان و مثل روح انسان مثل یک خانه‌ای که یک انسانی باید در آنجا سکنی بکند، که دو شیء مغایر و مباين هستند (ساکن و مسکن) نیست؛ بلکه مثل یک شیء متتحول و متکامل است. آن روحی هم که بعد پیدا می‌شود تکامل یافته همین بدن است. و لهذا قرآن هم می‌گوید: «ثم اشناناه خلقاً آخر»؛ ما همین را چیز دیگری کردیم، ولی مرحله شروع «همین» شدن از وقتی است که در رحم قرار می‌گیرد، و لذا قرآن می‌گوید «هو الذى يصوركم فى الارحام كيف يشاء». همان حالت تصویر و تخطيط و از اولی که به اصطلاح شروع می‌کند به نقشه کشیدن و طرح نقشه انسان پیدا می‌شود، می‌گوید شما را در رحم چنین کردیم. اگر مثل خانه و انسانی بود که در آن ساکن است می‌گفت خانه‌ای که قرار است شما بعد از این به درون آن بیاید آن خانه را ما اینچنین ساختیم. نمی‌گوید خانه را اینچنین ساختیم؛ می‌گوید از حالا که شروع کردیم به تصویر، این شما هستید که ما داریم شما را تصویر می‌کنیم. خوب، حالا با این بیان آن روایتی که – جناب آقای بهشتی دو روایت خوانندند. از این دو روایت یکی صدرصد مؤید این نظر ماست، و آن روایتی بود که در آخر خوانندند<sup>۱</sup>؛ روایتی هم که در وسط خوانندند نیز بسیار خوب توجیه می‌شود و دیگر احتیاجی به تأویل ندارد. روایتی که در وسط صحبت‌هایشان خوانندند روایت آن زنی است که دوا

۱- اشاره استاد مطهری به روایت اسحاق بن عمار از امام کاظم است درباره زن آبستنی که نگران باردار شدن است و حضرت اجازه نمی‌دهد دوا بخورد تا جنینش را بیندازد چون گرچه نطفه است اما اولین مرحله خلقت انسان است. نک: صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۲۶، ح ۴۴۵ و وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۲۶.

می‌خورد و بچه خودش را سقط می‌کند؛ آن وقت امام جواب می‌دهد که این اگر بعد از مرحله گوشت و استخوان است چقدر باید دیه بدهد، اگر در مرحله نطفه است (یعنی هنوز سفید است؛ در روایت دیگر گفته شده هنوز رنگش تغییر نکرده)، بیست دینار باید بدهد، اگر در مرحله علقه است فلان مقدار، و بعد می‌گوید ولی خود زن از این دیه نصیبی نمی‌برد؛ چون قاتل است.<sup>۱</sup> ایشان میان این روایت و آن روایاتی که فرموده‌اند که قتل نفس نیست تعارض قائل شدند. ولی به این بیانی که ما عرض می‌کنیم تعارضی نیست. در آن روایاتی که مسأله قتل نفس را بیان می‌کند صحبت این است که در چه مرحله‌ای انسان کامل است و قتل انسان کامل است. قبل از ولوج روح قتل انسان کامل نیست؛ ولی بعد از ولوج روح قتل انسان کامل است. قبل از ولوج روح قتل انسان است، ولی قتل انسان ناقص.

بیینید، ما قتل انسان ناقص را دو جور داریم؛ یکی عرضی و یکی طولی. یک وقت یک انسان کامل داریم، می‌آیند دستش را می‌برند. این می‌شود قتل عضو. یعنی قتل چیزی از انسان است. یا فرض کنید پای انسانی را می‌برند. یک وقت هست که قتل انسان است، یعنی از بین بردن انسان است، در مرحله طولی؛ یعنی یک عضو را از بین نمی‌برند ولی انسان در مراحل تطوار و تکامل خودش که مرحله به مرحله جلو می‌رود، یک انسان ناقص را از بین می‌برند. اگر در روایات گفته است این قتل است مقصود این است که قتل انسان است؛ ولی قتل انسان ناقص. و این با آن روایت منافاتی ندارد که گفته است قتل نفس نیست. آنجا مقصود این است که هنوز انسان کامل نیست. این روایتی هم که در آخر خواندن (که حالا عین عبارتش یادم نیست) کاملاً این مطلب را توضیح می‌دهد

---

۱- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۱۸، باب ۳۰ از ابواب دیات الاعضاء، حدیث ۱.

(همان روایتی که صاحب وسائل بابی برای آن باز کرده<sup>۱</sup> و آن شخص می‌گوید که این که هنوز انسان نیست، حضرت می‌فرماید اول خلقت انسان از نطفه شروع می‌شود.<sup>۲</sup> در مسأله دیده هم این مطلب را باید توجه کرد که دیده را به چه کسی باید داد: به پدر باید داد؟ به مادر باید داد؟ و چرا هم به پدر باید داد و هم به مادر باید داد؟ آیا بچه که در رحم مادر هست (حالا از جنبه ارزش مالی دیده هم در نظر بگیریم) از باب این است که ملک پدر است؟ تجاوز به مالکیت پدر و حق اقتصادی پدر شده است؟ یا ملک مادر است؟ از روایات دیده ما این جور می‌فهمیم که پدر و مادر وارث دیده هستند نه مالک دیده. یعنی آن که بر او جنایت وارد شده خود آن بچه است، ولی ما به پدر و مادر که دیده می‌دهیم به عنوان وارث دیده می‌دهیم. پس برای خود آن بچه، حتی در حال نطفه بودن و حتی در حال علقه بودن، این مقدار شخصیت در اینجا قائل است که می‌گوید وقتی که تو او را از بین بردى باید دیده بدھی، ولی چون او خودش از بین رفته و اگر هم بود خودش نمی‌توانست حقش را استیفا بکند پدر و مادر وارث این دیده می‌شوند. ما از مجموعه اینها چنین استنباط می‌کنیم که سقط جنین حرام است، چه بعد از چهار ماه و چه قبل از چهار ماه. بعد از چهار ماه به عنوان قتل یک انسان، یعنی قتل یک انسان کامل؛ و قبل از چهار ماه به عنوان قتل یک انسان ناقص. و اسلام در مجموع آنچه که از مطابق تعلیماتش فهمیده می‌شود نطفه را از همان اول که در قرار مکین قرار می‌گیرد یک انسان ناقص تلقی می‌کند. البته نمی‌خواهیم بگوییم که حد گناهش هم یکسان است. ما فعلًا در این باره نظری نداریم که آیا گناه سقط جنین قبل از چهار ماه به اندازه گناه سقط جنین

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۲۶، ح ۱، باب ۷ از ابواب قصاص نفس؛ و من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۲۶، باب ۷۱ از ابواب نوادر دیات.

۲- قتل<sup>۱</sup> [اسحاق بن عمار] انما هو النطفة، قال: ان اول ما يخلق نطفة.

است قبل از چهار ماه یا نه خوب، علی القاعده روی این حساب باید بگوییم نه؛ چون قتل انسان ناقص علی القاعده نباید به اندازه قتل انسان کامل گناه داشته باشد. حالا به نظر من باید درباره همه اینها مطالعه بیشتری بشود؛ در آنچه که اسلام در باب دفن اموات گفته است و در باب دفن کافر گفته است و در باب دیات گفته است و در باب ارث گفته است و در این مسائل مختلف، تا بعد مسأله بیشتر روشن بشود.

[دکتر بهشتی:] با تشکر فراوان از تعلیقاتی که جناب آقای مطهری بر بحث داشتند، چند نکته را یاد آوری می‌کنم. یکی اینکه در تهیه این بحث به آن صورت مفصلی که نوشته شده به بیشتر قسمتها که آقای مطهری اشاره فرمودند مراجعه شده و مورد توجه قرار گرفته و یادداشتهای گوناگونی هم اینجا الان همراه هست از همین مباحث مختلف در دفن، در کفارات، در عزل باب نکاح، به قسمتها ارت مراجعه شده و به آنها هم توجه شده، و اگر آنها در این جلسه مطرح نشد به مناسب رعایت سطح کارمان هست که نمی‌خواهیم جلسه‌مان خیلی به صورت جلسه‌های فنی صناعی طلبگی در بیاید. به همین جهت هم من از آغاز تا پایان بحث تأکید کردم که این بحث به عنوان افتتاح و آغاز یک بررسی تلقی می‌شود نه به عنوان پایان. ولی برای توجه جناب آقای مطهری و دوستان دیگر و بخصوص جناب آقای جعفری عرض می‌کنم که ما در فقه می‌خواهیم اصول استنباط‌مان یکنواخت باشد. آنچه در این زمینه جناب آقای مطهری فرمودند و خود من هم مراجعه کردم واقعش این است که از نظر موازین فقاهت ما استحسان است؛ استنباط نیست. هیچ یک از این بحثها را نمی‌توان دلیل فقهی شمرد. یعنی ما در مباحث دیگر فقه به این گونه استنباط‌ها می‌گوییم استحسان و آنها را سند کافی برای استنباط یک حکم نمی‌شمریم. اینجا هم همین طور، هیچ فرقی نمی‌کند. ما وقتی می‌گوییم انسان در مراحل

مخالف دارای احکام مختلف است، یکی از احکام قتل نفس است، باید دید حرمت قتل نفس با آن تأکید مربوط به کدام مرحله است. به صرف اینکه ما استیناس کنیم که در فلان جا هم می‌شود گفت «انسان»، کافی نیست که ادله حرمت قتل نفس را به او هم تعمیم بدهیم. پس نتیجه‌گیری نهایی ایشان که فرمودند ما چنین می‌فهمیم که سقط جنین در همان مرحله نطفه هم قتل نفس است، من به این انتقاد دارم. ادله قتل نفس شامل انسان کدام مرحله‌ای است؟ ما که ده جور دلیل بر حرمت قتل نفس نداریم؛ یک سلسله آیات و روایات مشخص داریم. باید بینیم انسان در آن آیات و روایات کدام انسان است. به صرف یک تعبیر عام انسان نمی‌شود این کار را کرد. همچنان که در مورد ارث هم این کار را نمی‌کنیم. با اینکه این روایات می‌گویند جنین پس از ولوج روح از نظر قتل نفس انسان است، می‌گوییم از نظر ارث انسان نیست. پس معلوم می‌شود هر یک از این احکام به انسان (به تعبیر خود سرکار) در مرحله خاص و با عنوان خاص تعلق گرفته است. نمی‌شود تعمیم داد.

در مورد دیه فرمودند دیه اول ملک مرده می‌شد و بعد از او به وارث او متقل می‌شد. این یک استنباط مورد اختلاف است جناب آقای مطهری. یعنی این مسأله در خود فقه در باب دیات مورد اختلاف است و مجتمعاً ناتمام. در روایت دارد دیه را به وارث می‌دهیم. این آن چیزی است که در روایات است. یعنی کسانی که دیه را می‌گیرند وراث هستند بر حسب طبقات ارث. اما نه اینکه خود دیه را هم به عنوان ارث مالک می‌شوند. این از ادله استنباط نمی‌شود.<sup>۱</sup> این در بحث فقه مطرح شده که اینها آیا به عنوان ارث این

۱- در روایت ابی عییده که صریح‌ترین این روایات است آمده است: "فَإِنْ عَلِيَّا  
دِيَةٌ تُسَلِّمُهَا إِلَى أَبِيهِ"<sup>۲</sup> یعنی زن وظیفه دارد دیه را به پدر چنین پردازد، اما در روایت ذکر شده که این کار از چه باب و تحت چه عنوانی است (مالکیت یا حق الارث). نک: وسائل الشیعه، ج ۲۹، باب ۲۰، ح ۱، ص ۳۱۸.

را می‌برند یا نه. این بحث مطرح است و تمام نیست.<sup>۱</sup> بخصوص اینکه ما در برخی از روایات دیه حیوان داریم. می‌گوید اگر فرضآزادی گاو کسی را کشته باید دیده‌اش را بدھی. در بعضی از روایات غرامت حیوان هم دیه دارد. خوب آیا آنجا هم گاو اول مالک دیه می‌شد و بعد دیه به صاحبش به ارث می‌رسد؟! چنین چیزی که نیست.

[آقای مطهری]: ولی آقای بهشتی، آن روایتی که می‌گوید چون قاتل است پس ارث نمی‌برد ناظر به این است که... چون در باب ارث به قاتل مورث ارث داده نمی‌شد خودش تصریح به این است که باب ارث [نامفهوم]  
[دکتر بهشتی]: حالا عرض می‌کنم. منظور این است که پس صرف تعییر دیه نمی‌تواند اصلاً در همه جا ملاک قرار بگیرد.

در مورد دو روایتی که فرمودند مطرح شد، یکی اینکه چون او را کشته است ارث نمی‌برد، توضیحی بیش از آنچه عرض کردم نمی‌دهم، و آن این است که ما از این تنزیلهای در فقه زیاد داریم، و همان‌طور که در ضمن بحث عرض کردم اگر روایات صریح دیگر نبود که می‌گوید قبل از ولوج روح قتل نفس نیست، و ما بودیم و این یک روایت، تمام تلقی می‌شد. ولی وقتی ما این دو جور روایت را داریم، دو جور وجهه جمع اینجا مطرح می‌شود: یک وجهه جمع اینکه جناب آقای مطهری فرمودند و آن این است که جانب قدرت را به آن طرف دادند و گفتند نه خیر، این می‌گوید این قتل انسان است ولی در یک مرحله نازلتر. یک وجهه جمع هم آن بود که من عرض کردم که نه، این [روایت] [می‌گوید این [عمل زن] [نازل منزله قتل است و همین‌طور که قاتل ارث نمی‌برد این [مادر] هم ارث نمی‌برد. حالا باید در مجموع بررسیهای فقهی بینیم کدام

۱- در این باره نک: نجفی محمد حسن، جواهرالکلام، ج ۳۹، ص ۷۲ و ۳۰۳، حکم دیدالجنین.

یک از این دو وجود دلچسب‌تر و متنی‌تر و اعتماد‌آورتر است. به هر حال با تکرار سپاس از همکاری و همفکری جناب آقای مطهری و امید به اینکه جناب آقای جعفری بحث را در جلسه آینده، (یا در هر موقع، این جلسه یا جلسه بعد نمی‌دانم) به صورت مستوفا تعقیب بفرمایند، و همچنین دوستان دیگر اگر در این زمینه اطلاعات و بررسیهایی دارند بفرمایند... من به آقای دکتر حائری عرض کردم که یکی از دوستان آقای حاج شیخ کریم حقشناس یک وقتی در یک ملاقاتی می‌فرمودند در این زمینه چیزی تهیه کرده‌اند و احتمالاً گفتند مقاله‌ای هم نوشته‌اند و به یکی از نشریات داده‌اند؛ من خواهش کردم که از ایشان هم خواهش کنند تشریف بیاورند یا نظرات خودشان را بدهند. من این را به عنوان یک بحث باز کماکان اعلام می‌کنم و امیدوارم با تتبع و تحقیق بیشتر و عمیق‌تر مسائل روشن بشود. ولی اصول استنباط فقهی باید کاملاً رعایت بشود و استیناس و استحسان نباید در این مسأله مورد اعتماد قرار بگیرد.

[دکتر نوربخش:] قبلًا باید از جناب آقای بهشتی تشکر کنم که اصولاً این مسأله را مورد بحث قرار دادند. نکته‌ای که خواستم تذکر بدهم این است که بعضی از ما هم طلبه بوده‌اند و بدمان نمی‌آید که اصولاً این بحث به شکلی که در میان طلاب بحث و مباحثه می‌شود البته به شرطی که به مجادله نکشد ادامه پیدا بکند.

لازم به تذکر نیست - چون آقایان همه بهتر از من می‌دانند که دین اسلام دین فطرت است. به این معنا که خداوند به وسیله قرآن کریم و حضرت رسول اکرم آنچه منافع بشر ایجاب می‌کرده به وسیله قرآن برای انسان تدوین شده است. و اصولاً بایستی در هر زمانی منافع بشر را در هر مسأله‌ای مورد بحث قرار بدهیم. بعضی مسائل هست که البته در زمان حضرت رسول اکرم نبوده، به

همین دلیل مجتهدین باید استنباط بکنند، به شرطی که در بعضی موارد نظر اهل فن را تحقیق بکنند و سؤال بکنند؛ مثلاً تربیاک. آنچه همه اطباء استنباط می‌کنند این است که تربیاک برای انسان ضرر دارد، و از نظر قوانین اسلام هر چه برای انسان ضرر داشته باشد حرام است. متأسفانه شاید تا زمانی چند پیش، حتی بعضی مراجع تقلید و فقهاء خودشان تربیاک می‌کشیدند. این باعث تأسف است که در بعضی موارد دیگر از اهل فن استفاده نشود. در این مورد مسائل زیادی بحث شد، که یکی ایجاد نقص عضو در زن یا مرد بود که عضوی ناقص می‌شود و مسلمًا حرام است؛ یکی عقیم کردن است، که آن را هم به طور مطلق جناب آقای بهشتی فرمودند که از روایات استنباط می‌کنیم که حرام نیست، در صورتی که گرچه شخص ناقص نمی‌شود، ولی بالاخره یک عضو را تقریباً ناقص کردیم، آن هم به نظر بنده حرام است، بخصوص که بنده دیده‌ام مثلاً خانمی در یک مرحله‌ای اولاد نمی‌خواسته، لوله تخمدان را به وسیله جراح بست؛ بعد پشمیمان شد، به وسیله همان جراح باز کرد و اولاددار نشد و دچار اختلال روحی شد. بنابراین صرفاً نمی‌شود گفت که عقیم کردن به شکل بستن کانال اپیدیم، یا بستن لوله تخمدان رحم زن، آزاد و مجاز است. مرحله دیگر جلوگیری به انواع مختلف است. جلوگیری هم اگر طبیب تشخیص بدهد که در بعضی موارد ضرر است به نظر بنده آن هم حرام است. مثلاً همین قرصهای ضد حاملگی که معمول شده، برای بعضی ممکن است بدون ضرر باشد ولی برای بعضی خانمها ضررهای زیادی را از آن دیده‌ایم و می‌شود در مورد آنها آن را حرام کرد. در مورد سقط جنین البته بنده از جهت روایات و قرآن کاری ندارم، ولی این طور تصور نفرمایید که اگر در مرحله نطفه باشد سقطش برای مادر بدون ضرر خواهد بود. چون تاکنون دوایی پیدا نشده که ما به مادر بدهیم و سقط نطفه هم بشود و برای مادر بدون ضرر باشد. خواستم این نکات را

توجه بدhem که از این نقطه نظر، همان‌طور که آقای مطهری هم فرمودند، می‌شود استنباط کرد که حتی در مرحله نطفه هم حرام است. حالا بندۀ کاری ندارم که قتل نفس انسان کامل یا انسان ناقص است، ولی یک متشرع و یک زن مسلمان باید از کار حرام احتراز بکند. بنابراین مسأله را باید خیلی خیلی سرسری و آسان تلقی نکرد، بخصوص همان‌طور که فرمودید از نظر اجتماعی و فسادی که ممکن است اگر سقط چنین به طور قاطع اجازه و رواج پیدا بکند پیش بیاید. به خاطر آن فساد اجتماعی و فساد اخلاقی اش مسلمماً، لائق در زمان حاضر، به نظر بندۀ مجاز نیستیم که چنین اجازه‌ای بدھیم.

[آقای بهشتی]: از توضیحات و تذکرات جناب آقای دکتر نوری‌خش مشکرم. مطلبی را تکرار می‌کنم که تا حالا چندین بار یادآوری کرده‌ام: یکی اینکه ما نخواستیم فعلاً از این بحث هیچ نوع نتیجه‌گیری که به عمل مربوط باشد بکنیم - و نمی‌کنیم. نه هیچ یک از آقایان و نه هیچ یک از خانمهای این بحث و سایر بحثهایی که در این جلسات طرح می‌شود نتیجه‌گیری عملی نفرمایند؛ چون بحثی است باز. و ثانیاً این نکته را یادآوری می‌کنم که ما - در این توضیح اخیر هم عرض کردم - یک وقت است به عنوان اضرار به نفس، به عنوان زیان رساندن به خود، مسأله را مورد بحث قرار می‌دهیم. در اینجا در تشخیص حد ضرر و نوع ضرر اصلاً فقیه نمی‌تواند نظری بدهد. این کار پزشکان متخصص است. آن هم نه فقط تخصص در امور زنان، بلکه تخصص در امور روانی، در امور زنان از نظر اندامی و کار ارگانها و فیزیولوژیکی، و تخصص در امور اجتماعی؛ چون باید تمام واکنشهای یک مطلب را دید و بعد هم باید در این واکنشها جرح و تعديل کرد. و این تفاوتی است که به آن اشاره کردم: یک وقت است که مرحوم میرزا شیرازی می‌آیند در رساله عملیشان می‌نویسند سیگار کشیدن از نظر دینی حرام است؛ این دیگر معناش این است که این حکم ناظر

به شرایط این زمان و آن زمان و مسائل این فرد و آن فرد نیست و اصلاً حرام است. ولی یک وقت است می‌آیند می‌گویند در این شرایط سیاسی امروز استفاده از تباکو و استفاده از توتون حرام است. این دو تا با هم فرق دارد. آن اولی فتواست، این دومی حکم است. آنچه ما تا به حال در این بحث مطرح کردیم جنبه فتوایی مطلب بود؛ یعنی آنچه بر طبق موازین فقهی می‌شود از کتاب و سنت فهمید. اما آنچه را که به عنوان زمامدار و رهبر اجتماع باید دستور اجرایی داد، اصلاً بحث دیگری در مسائل اجتماعی است. این نکته‌ای است که در همه مسائل باید مورد اهتمام و توجه کامل قرار بگیرد.

فرمودند بعضی از آقایان فقهاء و مراجع نه تنها تریاک کشیدن را تحریم نکرده‌اند بلکه خودشان هم احياناً می‌کشیدند. البته منظور از «می‌کشیدند» بعضی از آنها بی که من می‌شناسم، که شاید مورد توجه جناب آقا دکتر نوربخش هم همان آقا باشند از آقایانی که خیلی وقت پیش مرحوم شد تا آنجا که من به یاد دارم در آن آخرین سالین پیری بود و ظاهراً خودشان هم باید این کار را به تجویز پزشک معالج خودشان مستند می‌کردند که پزشک توصیه کرده است که آقا، برای شما در این سن کشیدن روزی دو سه حب نه تنها مضر نیست بلکه مفید هم هست! [یکی از حاضران]: بعضی از اطباء هم می‌کشیده‌اند.

[دکتر بهشتی]: بله، و بعضی از اطباء این را به عنوان یک یادآوری عرض کردم که من آن کسانی را که می‌شناسم، چه آنها بی که خودم درکشان کردم و چه آنها بی که وقتی بچه بودم یا اصلاً قبل از تولد من وفات کردند، ولی بعد از بزرگترها در شرح حالشان شنیدم، عموماً آنها این بیان را می‌کنند که بله آقا، در این سنین با پزشک مربوط صحبت کردیم و در این سنین تجویز کردند و گفتند برای شما در این سنین روزی چند حب عیوبی ندارد و مفید هم هست. حالا اگر

برای این کار عیبی هست مربوط به آن پزشک مشاور است! ولی حقیقت این است که ما معتقدیم بحثهای تحقیقی باید اسیر گرایشها نباشد؛ نه گرایش به این سرونه گرایش به آن سو. شیوه‌ای که بنده در این بحث می‌خواستم رعایت بکنم این است که با اینکه خودم به عنوان یک نفر که در این سمت و در این شأن هستم گرایش دارم به اینکه هر نوع عملی که بتوان اسمش را سقط جنین گذاشت ممنوع باشد، با اینکه این گرایش در دل من هست، اما خواستم این گرایش را در بحث علمی و تحقیقی دخالت ندهم. و من روی این تأکید می‌کنم؛ برای اینکه اگر قرار شد بحثهای اسلام‌شناسی تابع گرایشها باشد به عدد افراد اسلام پیدا می‌کنیم، چون هر کس گرایشی دارد. لاقل به عدد گروهها اسلام پیدا می‌کنیم، آن وقت دیگر جنگ سر اسلام می‌شود که کدام اسلام است. من امیدوارم همه دوستان عزیز در ادامه این بحث و احیاناً در بحثهای دیگر به این مسأله که خیلی مهم و لاقل در قشر ما دیگر باید هیچ از آن تخلف نشود عنایت بفرمایند.

[ مجری جلسه:] آقای دکتر صائبی!

[دکتر صائبی:] مطلب فقط تذکری است از نظر اینکه ای کاش جناب آقای دکتر بهشتی این مطلب را اصلاً مطرح نمی‌کردند، برای اینکه مطلب داغ روز است و خدای نخواسته منافقین و خارجیها که الان دارند این برنامه را به کرسی می‌نشانند از این سوء استفاده می‌کنند و می‌گویند آقا در انجمن پزشکان هم تصمیم گرفته شد که سقط جنین حرام نیست - حالا البته بیخشید، در حد همین نتیجه‌ای که خارجی‌ها می‌گیرند می‌گوییم - و ضمناً عزل هم جایز است وزارت بهداری هم با این برنامه مبسوطی که دارد، برای قرص ضد حملگی سال گذشته ده میلیون ترمان پول دادند و در تمام دهات تقسیم کردند. همین طور هر کس می‌آید بدون شرایط پزشکی [به او این قرص را تجویز می‌کنند]. بنده می‌خواستم عرض کنم حالا که مطلب به اینجا رسیده و خواه

ناخواه... نمی‌دانم چطور شد از موضوع قیامت یکدفعه به تنظیم خانواده و قسمت کنترل موالید رفتیم. اصلاً هیچ معلوم نشد که این تنظیم کنندگان برنامه چطور یکدفعه از قیامت پریدند و آمدند به تنظیم امور پزشکی! ولی چون این مطلب مطلب روز است اگر کاملاً حل نشود از مخصوصاتی است که ما هم وجودانَا و هم دیناً مسئول هستیم.

اولاً قسمت عزل که در اسلام هم اجازه داده شده بشرطها و شروطها است. امروزه دستوری که ما داریم به هیچ وجه این شرایط در آن اجرا نمی‌شود. حتی ای کاش ما آن شرایطی را که در کشورهای خارج و در بین آنها که مختصر این کار هستند عمل می‌شود، اجرا می‌کردیم. شما ملاحظه کنید، در تمام کتب طبی وقتی قرصهای ضد آبستنی را شرح می‌دهند آنها را به سه دسته تقسیم می‌کنند: قرصهایی است که هورمونهای پروژترونshan بیشتر است؛ قرصهایی هست که استروژرنshan بیشتر است؛ و قرصهایی هست که به طور متوسط دارند. در چه زنی باید آن را بدھیم در چه زنی باید این را بدھیم، خیلی مطلب وسیع است. ولی در اینجا چون تمام آنها را با یک دقت خاصی می‌دهند و اخیراً بندۀ در مجله مدیکال انگلستان خواندم پنج مورد از زنانی که در اثر قرصهای ضد آبستنی مبتلا به [نامفهوم] شدند، با اینکه آنها حالا چقدر دقت می‌کنند و چطور این قرصها را به مورد می‌دهند. بنابراین بندۀ فکر می‌کنم روی این مطلب باید خیلی خیلی... حالا دیگر بحث شده و گذشته تیری است که از کمان خارج شده. اگر کاملاً روی این مطلب بحث نشود و دقت نشود و نظر صریح داده نشود، درست یک اسباب دستی می‌شود به آن عاملین که الان دارند از این راه این برنامه را عمل می‌کنند و به نظر خودشان هم تصور می‌کنند دارند کار خیلی مهمی می‌کنند. الان در دهات ما جاهایی هستند که ای کاش لاقل یک پرستار تحصیلکرده داشت. اینهایی را که کمکپرستارند و کف زمین را می‌شستند آورده‌اند، دو سه روز به آنها تعلیمات دادند، یک مقدار

قرص در کیفیت می‌برند آنجا و زنهای بدبوخت دهاتی می‌آیند... [قرص‌ها را می‌دهند و می‌گویند] این قرصها را از روز پنجم قاعدگی شروع کن به خوردن. بعد از یک ماه، دو ماه، زن بیچاره شروع می‌کند عوارض هیستری پیدا می‌کند، عوارض ریزش مو پیدا می‌کند، یا پستانها یا بزرگ می‌شود، یا انعقاد خون پیدا می‌کند. این قرصها آنقدر عوارض جانبی دارد که تاکنون هیچ دوازده نداشته است. اما اگر ما بگوییم نه، موضع فقیه این است که فقط حکم بدهد ما فعلًا چون در این مرحله جناب آقای بهشتی را به مرحله آن فقاوت به آن معنا نمی‌دانیم که فرض کنیم وقتی حکم دادند عین فترا باشد و مریدها همه موظف باشند عمل بکنند؛ بلکه ایشان این مطلب را از نظر اجتماعی و از نظر دینی بحث فرمودند. بنابراین ما مجبوریم با ایشان کمک بکنیم و این بحث را تا آخر بررسیم. بنده فکر می‌کنم یک مسئولیت بزرگی برای انجمن پیدا شد و آنها باید دور هم می‌نشینند و این برنامه‌ها را تنظیم می‌کنند و نسنجیده... برای اینکه تمام خرابی کشور ما از این است که ما هیچ وقت هیچ برنامه‌ای را خوب پیاده نمی‌کنیم. وقتی که اولش می‌آورند می‌گویند آقا خیلی خیلی خوب است، ولی بعد که می‌خواهند آن را پیاده کنند می‌بینیم با وضع بسیار بدی پیاده می‌شود. و این موضوع بهداشت و تنظیم خانواده از آن چیزهایی است که در مملکت ما با وضع خیلی تأسف‌آوری پیاده شده است. حالا اگر ما بیاییم روی آن صحه بگذاریم دیگر نور علی نور می‌شود و بعد فردا می‌گویند آقا انجمن پزشکی اسلامی هم گفتند سقط جنین حلال است و حرام نیست و عزل هم به هر وسیله‌ای که شده جایز است، و دیگر پیاده کردنش با مانیست. به نظر من ما باید درباره پیاده کردن این مسائل هم نظر بدھیم. اگر هفته دیگر جناب آقای جعفری مستفید فرمودند از برنامه‌ای بحث شود که چطور باید این مسأله در مملکت ما عملی بشود. ما مثل مملکت انگلستان، مثل مملکت شوروی نیستیم که در هر روستا لاقل یک خانم قابله یا یک خانم دکتر کار بکند. ما کشوری

هستیم که تازه می‌گویند دکترش در مرکز هم نسبت به جمعیت کم است. وای به آن دهات که این قرصها همین طور و این وسائل یا آی‌پریدی... بندۀ خانمی را دیدم که رفته بوده در یکی از این شهرستانها گفته بود آقا من می‌خواهم از این اسبابها که در رحم می‌گذارند بگذارم. آقا! اسباب رحم را باید دکتر طب، لائق دکتر زن بگذارد. بندۀ تذکرم فقط این بود که چون این بحث پیش آمده و موضوع، موضوع خیلی مهمی است و بایستی که حتماً تا آن آخرین درجه قسمت تعقیب بشود و حتی آقایان برنامه پیاده شدن این قسمت را صریحاً بگویند. بگویند تا این اندازه‌اش حلال است و تا این اندازه‌اش حرام است. والا اگر بحث ناتمام باشد ما همه مسئول هستیم.

[ مجری جلسه:] حاج آقای پیمان!

[پیمان:] بسم الله الرحمن الرحيم. بدیهی است درباره این مسأله که طرح شده می‌شود از جنبه‌های خیلی زیادی صحبت کرد و باید صحبت بشود. ولی اینقدر اصرار می‌کنند که وقت تنگ است که من فقط اشاراتی می‌کنم به چند جنبه که بهتر است بعداً به تفصیل در مورد آنها صحبت بشود. البته من در آن جلسه قبل نبودم ولی صحبت‌های آقای بهشتی را از نوار گوش دادم. چند نکته بود که اتفاقاً آقای مطهری اشارتاً بحث کردند. آن تکیه‌ای که ایشان روی تکامل انسان کرده بودند، تکامل جنین و یا اصلاً تکامل نوع انسان، و خواسته بودند از این موضوع استفاده بشود که انسان کی به وجود می‌آید و در نتیجه آن آثار و عوارض حقوقی از چه وقت مربوط به انسان می‌شود، فقط خیلی مختصر...<sup>۱</sup>

---

۱- ادامه این بحث ضبط نشده است.

---

## **بهداشت و تنظیم خانواده**

---

### **جلسه چهارم**

این جلسه به تاریخ جمعه ۱۲ خرداد ماه ۱۳۵۱ برگزار شده است.



[استاد محمد تقی جعفری:] بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيد الانبياء و المرسلين، ابا القاسم محمد، و على الائمة الطيبين الطاهرين الموصومين.

دو - سه بحث گذشته آقایان درباره موضوع سقط چنین بوده است. پیشنهاد فرمودند که بنده نیز در این باره مطالبی را رسیدگی بکنم و به حضور آقایان عرضه بدارم. مقدمه بسیار مختصری را عرض می کنم و بعد وارد متن مسأله می شویم. در جریان موضوعات طبیعی در قلمرو هستی، هویتها و ماهیتها در خطوطی طولانی قرار می گیرند که رسیدن به آن خطوط مسلمان مسیر معینی را احتیاج دارد. ممکن است که در هر یک از این مسیرهای معین، آن ماهیت و هویت با ارتباط با عوامل دیگر راههای دیگری را برود. پیش از اینکه مواد متوالی و مواد نطفه در مرد تولید شود مسیرهایی داشته است. اگر در این مسیر چنین پیش می آمد که مثلاً به جای اینکه انسان آن مواد را بخورد و از آن مواد منی تولید بشود، گاو یا گوسفند آنها را می خورد، یا کرد می شد، این مسیر عوض می شد و دیگر به حالت نطفگی نمی رسید. پس از آنکه این مسیرهای عرضی را که هر کدام محتمل بوده است، رها کرده و مستقیماً سر نطفه آمده، به هویت انسانی نزدیک شده است. در این مسأله هیچ جای شک نیست. وقتی که منی از مرد خارج شد و وارد رحم زن شد تقریباً دیگر مسیرهای ممکن برای اینکه این منی به شکل دیگری در بیاید متوفی شده است. هویت انسانی از

موقعی که این چند قطوه در رحم قرار می‌شود. این یک امر خیلی مخصوص و روشنی است. آیات و روایات معتبر مؤید این مطلب است که خلقت انسان از نظر رسمی از آن موقع شروع می‌شود که وارد رحم شود. برخی تعبیر «استقرار» را به کار می‌برند و بعضی مجرد «ورود» را. یعنی همین که منی وارد رحم شد اولین منزلگه گذرگاه انسانیت شروع شده است. بعضیها می‌گویند نه خیر، بعد از اینکه مستقر شد – البته ممکن است استقرار متضمن این معنا باشد که منی چند روزی در رحم باشد، ولی به هر حال نخستین منزلگه برای موجود انسانی از موقع قرار گرفتن نطفه در رحم شروع شده است. حالا درباره این مسأله اجازه بفرمایید بیسیم از آیات و روایات چه داریم:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَا نَطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً وَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مَضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمَضْغَةَ عَظَامًا فَكَسَوْنَا

الْعَظَامَ لِحْمًا، ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ، فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.<sup>۱</sup>

تعبیر «سلاله»، چنانکه بنده به لغتهاي دست اول مراجعه کردم (از قبیل ابن ذری که امام روى عربی است<sup>۲</sup>، و لسان العرب ابن منظور، که تقریباً مستندترین لغتهاي عربی است) سلاله از سل<sup>۳</sup> و ان سل<sup>۴</sup> به معنای مو از ماست کشیدن است<sup>۵</sup>. البته ما در فارسی می‌گوییم مو را از ماست کشیدن، ولی آنها که این تعبیر را در عربی به کار می‌برندند می‌گفتند مو را از خمیر کشیدن، که دلالت دارد بر زیر و زیر کردن صدها پدیده‌های گوناگون و مختلف برای درآوردن این معلوم می‌شود موجود انسانی طوری نیست که یک جریان

ناخوداگ

- 
- ۱- سوره مؤمنون، آیه ۱۴-۱۲.
  - ۲- ابن ذرید؛ محمد بن حسن بن درید، ادیب، شاعر و لغوی. وی که در سال ۲۲۳ در بصره متولد شد و در سال ۳۲۱ در بغداد وفات یافت. از آثار او جهرة اللغة است. نک: معجم المؤلفین، ج ۹، ص ۱۸۹. بیروت، دار احیاء التراث العربي.
  - ۳- ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۳۸، قم، نشر ادب الحوزه.

<sup>۱</sup>-وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۲۶، باب ۷ از ابواب قصاص نفس.

کردم؛ سندش خیلی قوی است.

روایت دیگر از ابو عیده است: «فی امرأة شربت دواءً و هي حامل لطحر ولدها. قال ان كان له عظم قد نبت عليه اللحم و شق له السمع والبصر فان عليها دية تسلّمها الى ابيه. قال و ان كان جنينا علقة او مضغة فان عليها اربعين دينارا او غرة تسلّمها الى ابيه. قلت فهـى لاترى من ولدها من ديهـ؟ قال لا؛ لأنها قبـلـتهـ.»<sup>۱</sup> سند این روایت را نیز مراجعه کردم و دیدم قوی است. یعنی از نظر فقاـهـی و از نظر فـنـ فـقـهـی، مدلول این روایت هر چـهـ باـشـدـ یـکـ وقت ممکـنـ است کـسـ در دلالـتـ این روایـتـ خـدـشـهـ کـنـدـ سـنـدـشـ قـوـیـ استـ. ما از نظر صدور دربارـهـ این دو روایـتـ اطمـینـانـ دـارـیـمـ وـ خـاطـرـمـانـ جـمـعـ استـ. مـیـ گـوـيـدـ بـلـهـ، اـگـرـ استـخـرـانـ باـشـدـ اـيـنـقـدـرـ؛ اـگـرـ فـلـانـ باـشـدـ اـيـنـقـدـرـ؛ بـعـدـ مـیـ گـوـيـدـ مـنـ بـهـ اوـ گـفـتـ آـيـاـ اـيـنـ زـنـ اـزـ اـيـنـ دـيـهـ اـرـثـ نـمـیـ بـرـدـ؟ گـفـتـ نـهـ! چـونـ قـاتـلـ استـ.

رجوع کردم به کلمات فـقـهـاـ رـضـوانـ اللـهـ عـلـيـهـمـ، دـيـدـمـ تـعـبـيرـ عـجـيـبـیـ دـارـنـدـ. صـاحـبـ جـواـهـرـ وـ بـعـضـیـ دـیـگـرـ اـزـ قـهـرـمـانـانـ فـقـهـ کـهـ مـیـ تـوـانـ روـیـ اـسـتـشـمـامـ آـنـهاـ حـسـابـ کـرـ... درـبـارـهـ اـيـنـ اـسـتـشـمـامـ دـوـ کـلـمـهـ خـدـمـتـانـ عـرـضـ مـیـ کـنـمـ: مـاـ یـکـ اـسـتـحـسانـ دـارـیـمـ وـ یـکـ اـسـتـشـمـامـ. اـسـتـحـسانـ، هـمـانـ طـورـ کـهـ شـایـدـ بـعـضـیـ اـزـ آـقـایـانـ شـنـیدـهـ باـشـنـدـ، اـيـنـ اـسـتـ کـهـ اـنـسـانـ اـزـ یـکـ مـرـضـوـعـیـ خـوـشـشـ بـیـاـیدـ؛ بـگـوـيـدـ مـثـلـ اـيـنـکـهـ اـيـنـ حـکـمـ یـکـ مـنـاسـبـتـ طـبـیـعـیـ دـارـدـ وـ مـیـ تـوـانـ آـنـ رـاـ بـرـ اـيـنـ مـوـضـوـعـ مـتـرـتبـ کـرـدـ. اـيـنـ اـسـتـحـسانـ اـسـتـ وـ درـستـ نـیـسـتـ. اـماـ اـسـتـشـمـامـ عـبـارتـ اـسـتـ اـزـ جـوـ فـقـهـ رـاـ بـهـ دـسـتـ آـورـدـنـ؛ فـصـایـ فـقـهـ رـاـ اـزـ مـخـتـلـفـ مـسـائلـ بـهـ دـسـتـ آـورـدـنـ؛ بـعـدـ یـکـ اـبـدـاعـ نـظـرـ کـرـدـنـ. نـمـیـ گـوـيـدـ اـسـتـشـمـامـ یـکـ دـلـیـلـ مـسـتـقـلـ اـسـتـ. یـعنـیـ اـسـتـشـمـامـ یـکـ دـلـیـلـ قـاطـعـانـهـ نـیـسـتـ؛ شـخـصـیـ اـسـتـ. اـماـ وـقـتـیـ اـسـتـشـمـامـ اـزـ قـبـلـ صـاحـبـ

۱- کـلـیـنـیـ، کـافـیـ، جـ ۷، صـ ۳۴۴، حـ ۶ اـزـ اـبـوـابـ دـیـةـ الـجـنـینـ؛ وـ وـسـائـلـ الشـیـعـهـ، جـ ۲۹، صـ ۳۱۸، بـابـ ۲۰، حـ ۲۰؛ وـ تـهـذـیـبـ الـاحـکـامـ، جـ ۱۰، صـ ۲۸۷، حـ ۱۱۱۳.

شروع باشد، صاحب جواهر باشد، شیخ طوسی باشد، بزرگان و پیشواینده باشد، اگر با این همه اختلافاتی که در مذاق فقهی دارند در یک موضع استشمامشان واحد باشد، خیلی باید روی این استشمام حساب کرد. دیدم اینها می‌نویسند که اگر نطفه مستقر شد «فجني عليه الجاني»؛ با اسقاطش جنایت کرده‌اند. تعبیر جنایت را به کار برده‌اند. باز عرض کردم، این کلمه روایت نیست، آیه نیست، اما استشمام فقیهانه فقهایی است که ما روی استشمامهای آنها خیلی خیلی نتایج مهمی برده‌ایم.<sup>۱</sup>

یک مثالی برای استشمام عرض کنم: شیخ انصاری - خدایش رحمت کند در مکاسب وقتی که درباره معاطاه صحبت می‌کند، می‌گوید اگر معاطاه کننده‌ها قصد تملیک می‌کنند ولی اباوه واقع می‌شود. شیخ جعفر کبیر وقتی می‌خواهد این مسأله را رد کند می‌گوید اینجور درست نیست؛ فضای فقه این را نمی‌رساند. چرا؟ شروع می‌کند از سی چهل جا از مسائل و ابراب و متفرقه فقه می‌گوید ببین! این روایت نیست؛ یعنی دلیل، دلیل منطق فقه نیست. «منها انَّ العقود و ما قامَ مقامها لا تبقى... و منها و منها و منها». شیخ انصاری گیج می‌شود؛ می‌گوید راست می‌گوید. این هوای فقه، خودش یک مسأله‌ای است.<sup>۲</sup> فجني علیها الجاني. شاید با اطلاق فرمایش صاحب جواهر بتوان گفت اگر در همان روز اول انعقاد نطفه کاری بشود که ساقط شود تعبیر جنایت فرموده‌اند. این هم یک مسأله‌ای است که تقریباً می‌توان روی آن تکیه کرد.<sup>۳</sup>

۱- در این باره نک: جواهرالکلام، ج ۴۳، ص ۳۶۴؛ که محقق حلی تعبیر به جانی کرده است.

۲- مکاسب، کتاب البيع، ص ۸۳.

۳- البته تعبیر به جنایت در فقه اخصاصی به جنین انسان ندارد، بلکه حتی کسانی مانند شیخ طوسی در تهذیب، ج ۱۰، ص ۳۶۱ و نهایه، ص ۷۸۰ و کسان دیگر نیز در باب قتل حیوانات تعبیر به جنایت کرده‌اند. معنای جنایت در ابواب فقه به معنای حرمت تصرف در حق دیگران است نه قتل نفس انسان. لذا هم در قتل حیوان و هم در قتل جنین این تعبیر به معنای ضمانت است.

در روایت سعیدبن مسیب از حضرت سجاد، علیه السلام، می‌گویند پرسیدم: ارایت تحوله فی بطنها الی حال... وقتی حضرت مراتب تحول جنین را در رحم مادر بیان می‌فرماید می‌گویند این تحولات با روح بوده یا بی‌روح؟ فرمود: بروح. عدى الحیات القديم المنقول فی اصلاب الرجال و ارحام النساء. این غیر از آن است که از آدم و حوا منتقل شده است. یک روح کلی است که همان روح کلی در انسانهاست که «و اشهدهم علی انفسهم»<sup>۱</sup>، مسأله عالم ذر و این حرفها است... نه! حیات شروع شده. از شروع نطفه حیات و روح جدیدی است، «و لو لا أنه كان فيه روح عدى الحياة ما تحول عن حال بعد حال في الرحم وما كان اذاً على من يقتله دية وهو في تلك الحال»<sup>۲</sup>. امام می‌فرماید اگر روحی غیر از آن حیات زمینه طبیعی انسانها نبود... یکی آن زمینه اصل موجودیت انسان که از آدم و از حوا و هر چه از آن مبادی او لیه انسانی در خاک سرازیر شده و دارد می‌آید، که حتی بعضی از فلاسفه هم دیده‌اند. یعنی با اینکه گرایشی ماتربالیستی داشته است می‌گویند مثل اینکه گرد روح را بر روی ماده پاشیده‌اند. گردی از روح! کاری نداریم؛ این بحث از این جهت خیلی مفصل است. مكتب هيدودونیسم داریم؛ مكتب منادوئیسم داریم. می‌خواهد بگویند درست است که دموکریت گفته حقایق اشیا اتم است، ولی اتم روحی؛ زنده؛ که با «یسبح لله» ما هم خیلی جور می‌آید: «یسبح لله»؛ «یسجد له ما في السموات و ما في الأرض»... بحث طولانی می‌شود؛ فعلاً با اینها کاری نداریم. بالاخره غیر از آن زمینه اصلی موجودیت روح انسانی حیات شروع

۱- سوره اعراف، آیه ۱۷۲. آیه اشاره به شهادت انسان به پروردگار در عالم ذر طبق نظر خاصی دارد.

۲- کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۷، ص ۳۴۷، حدیث ۱۵؛ و وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۱۶، ح ۸ البته در وسائل این ذیل تقطیع شده و در تهذیب، ج ۱۰، ص ۲۸۱، ح ۱۱۰۱ آمده است.

شده است. «ولو لا انه کان فيه روح عدى الحيات ما تحول عن حال بعد حال فى الرحم و ما كان اذا على من يقتله ديه». الان که ما در روی کرده خاکی قدم بر می داریم پا روی خوردنیها می گذاریم؛ روی نباتات و گیاهان؛ همانها که اصل نطفه انسانی اند. اینجا ما قاتل نیستیم؛ با اینکه همانها خورده خواهد شد و همانها به نطفه مبدل خواهد شد. در اینجا قاتل نیستیم. اما وقتی که به شکل نطفه درآمد و وارد رحم شد دیگر این حیات شروع شده است و تحول از حال به حال دیگر کشف می کند که این زنده است...  
[یکی از حاضران:] لطفاً عین روایت را بخوانید.

[آقای جعفری:] قلت له (یعنی به علی بن الحسین) «رأیتَ تحوله فی بطْنِهِ إلی حَالٍ؟» چه می بینی؟ نظر مبارک چیست؟ آیا تحول این نطفه در بطْنِ مادر از حالی به حالی «بروحِ کان ذلک او بغير روح؟» این تحول به اصطلاح تحول شکوفه بر گل است و بر میوه که روحی نمی خواهد، یا روح داشته است؟ «قال بروحِ عدى الحياتِ القديمِ المنقول فی اصلاحِ الرجالِ و ارحامِ النساءِ». به روح است، اما غیر از آن حیات قدیمی که پشت به پشت و رحم به رحم متسلسلا می آید و تا امتداد موجود انسانی وجود خواهد داشت؛ ولو در این مواد اینکه در رحم تعقل و تحول شروع شده است حیات جدیدی است که مال خود این موجود است؛ روح جدیدی است که شروع شده است. «ولولا انه کان فيه روح عدى الحيات...»؛ اگر در او روحی غیر از حیات نبود - غیر از آن حیات به اصطلاح زمینه‌ای؛ اصلاح فلسفی می خواهد و باید فکر کرد یک اصلاح فلسفی و زیستی خوب برای آن پیدا کرد - اگر غیر از روح دیگری نبود «ما تحول من حال بعد حال فی الرحم...»  
[همان فرد:] لطفاً عین روایت را بدون ترجمه بخوانید.

[جعفری:] البته من آن بخش از روایت را نوشته‌ام که به مسأله ما مربوط است.

قبلًا این روایت در اینجا قرائت شد؛ نمی‌دانم از نوار شنیدم یا شفاهًا در همین جا شنیدم. آنچه اینجا شنیدم اوایل روایت است. آن بخش که مربوط به مسأله ماست این است: «قلت له (علی بن الحسین، علیه السلام)، أرأيت تحوله فی بطنه الی حال أبروح کان ذلك او بغير روح؟ قال بروح، عدى الحیات القديم المنقول فی اصلاح الرجال و ارحام النساء؛ ولو لا انه کان فيه روح عدى الحیات، ما تحول عن حال بعد حال (یا ما تحول الی حال بعد حال) فی الرحم و ما کان اذًا علی من يقتله ديه و هو فی تلك الحال.»

[همان فرد:] سند و منبعش کجاست؟

[جعفری:] سند را هم رجوع کردم سعید بن مسیب بود.

[همان فرد:] نه؛ مأخذش کجاست؟

[جعفری:] آهان! کتابش را می‌گویید. فروع کافی جلد هفت، صفحه ۳۴۷، چاپ تهران. این روایت چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید، هم موضوع را بیان فرموده، هم حکم را، و هم علت حکم را بیان فرموده و می‌گوید از موقع استقرار در رحم دیگر انسان شروع شده؛ روح انسانی شروع شده. البته، به جهت بیانی که جناب آقای مطهری فرمودند، چون هنوز به آن هویت انسان کامل نرسیده دیه آن دیده تمام انسان نیست، و کشتنش قتل نفس نیست. درست است. یعنی اگر نطفه در این حال اساقاط شد، (در حال دو، در حال سه، در حال مضغه یا...) این قتل انسان نیست؛ اما قتل مبدأ انسانی است که منزلگه اولش را شروع کرده است.

این جمله را هم عرض کنم... البته باز یک استشمامکی است، این را هم در نظر داریم که اگر چه قتل انسان صدق نکند اما یک زنده‌ای را از بین بردن بدون مجوز شرعی - این البته یک مسأله عمومی است؛ اطلاع عمومی فقهی است - بدون اینکه او موذی باشد، فقط همین جور که بنده راه می‌روم بزنم

گنجشکی را بکشم، حکم شرعی اش معلوم نیست. برخی از فقهاء فتوا به حرمت دادند، که البته آن هم اصلاً سببی ندارد؛ هیچ گونه علتی ندارد. استشهاد شده است به صید برای لهو: شکار برای لهر و لعب؛ برویم کمی تیراندازی بکنیم و شکاری را بکشیم؛ این سفر سفر معصیت است و نماز را هم باید تمام خواند. این برای این است که یک وقتی به نظر نیاید که مگر هر زنده‌ای را کشتن مهم است؟! بله، هر زنده‌ای را بکشند همین طور است. باز یک شاهدی از فقه خدمتستان عرض کنم. اگر نظر آقایان باشد، صاحب جواهر در باب نفقات وقتی می‌خواهد عبارت شرایع را معنا کند می‌گوید: «يحب لمالك الحيوان القيام بما يحتاج اليه، من المسكن و المشرب و الملبس، على ما تقتضيه حاله.<sup>۱</sup>» کسی که اختیار حیوانی در زیر دست اوست باید وسائل معيشت حیوان را آماده کند. بعد می‌گوید ممکن است کسی بگوید خوب، ما گوسفند را هم نگه می‌داریم برای اینکه گوشتش را بخریم؛ [لذا فقط در چنین مواردی است که باید معيشت حیوان را آماده کرد]. می‌گوید: «و ان لم يأكل لحمه<sup>۲</sup>؛ ولو اينكه گوشتش هم خوردنی نباشد؛ چون روح دارد. «و ان لم يُستفع به»؛ اگر که قابل بهره‌برداری هم نباشد. اگر صاحب مال از خرج حیوان استنکاف کرد، می‌گوید آقا خوردنی است، بکش بخور؛ بفروش؛ اجاره بده؛ و یا زندگی اش را اداره کن. اگر آقا گردن کلفتی فرمودند، گفتند نه غذایش را می‌دهم، نه رهایش می‌کنم تا جزء مباحثات بشود، نه می‌فروشم، نه اجازه می‌دهم، «قام الحاكم مقامه و ان امتنع». عین عبارات اوست. اگر امتناع بورزد، حاکم قائم مقام مالک است. بعضی‌ها می‌گویند قائم مقام نیست؛ اصلاً تصرف مشروع حاکم است که این مال را مصادره کند و حیوان را اداره کند، آن جور که مصلحت می‌خواهد، ولر اثایه خانه مالک را بفروشد. چرا؟ چون روح دارد. این مسأله برای این

---

۱- نجفی، محمد حسن، جواهرالکلام، ج ۳۱، ص ۳۹۵.

است که یک وقتی در نظرها این مسأله جلوه نکند که هر زنده‌ای را می‌شود کشد و کشتنش مانعی ندارد. نه خیر! مسأله خیلی مشکل‌تر از اینهاست که حیوان مرذی نباشد و برای من نفعی هم نداشته باشد (مثالاً خوردنی نباشد) و فلان و فلان؛ فقط و فقط من می‌خواهم آن را از پا در بیاورم. مشروعیت این عمل در فقه اسلامی مشکل است.

به هر حال، این روایت و آن روایت قبلی و روایت اسحاق ابن عمار از نظر قانون فقهی اسقاط جنین را از همان موقع استقرار در رحم حرام می‌کند. حکم تکلیفی اش درست است؛ یعنی حرام است؛ تعبیر قاتل بر مادر شده است و قابل حمل بر چیز دیگری نیست؛ معارض هم ندارد. چون احساس کردم این بحث مهم است تا آنجا که قدرت داشتم آن را بررسی کردم، به طوری که حجت مایین خود و خدایم تمام شد بر اینکه من این را از نظر فقه اسلام حرام بدانم.

مطلوب دیگر: هر کجا کلمه دیه را معنا کرده‌اند قاعده‌اش این است که دیه حق القتیل است. ابن اثیر در نهایه، جوهری در صحاح، ابن منظور در لسان‌العرب، زبیدی، همه اینها وقتی خواسته‌اند کلمه دیه را معنا کنند گفته‌اند «الدية حق القتیل»<sup>۱</sup>؛ دیه حق کشته شده‌ای است. این هم تعبیری است که ما می‌توانیم در مصارف دیه از آن بهره‌برداری کنیم و به آن استشهاد کنیم. باز عرض می‌کنم، مراجعه کردم، این روایات معارض نداشت. اطلاق و تقيید در کار نداریم. مسأله صريح است؛ نطفه بعد از لقاح در رحم، مطابق این دو روایت که عرض کردم... سندهای آنها خیلی قوی است و مورد اعتماد و مورد اطمینان همه فقهاء و مفتی‌هast. خوب، اگر بر فرض (گرچه عرض کردم انسان از نظر ادله ما می‌خود و خدایش حجت دارد) ادله اجمال پیدا کرد، یا تعارض پیدا کرد، یا احتمال

---

۱- ابن منظور، لسان‌العرب، ج ۱۵، ص ۳۸۳، ماده: ودى.

دادیم که بر چیزهای دیگری قابل حمل باشد، مقتضای اصل حرمت قطعی قتل است؛ چون مسأله، مسأله اعراض و نفوس است و در مسأله نفوس و اعراض احتیاط فتوایی است، و لذا جوازش دلیل می‌خواهد. یعنی اگر بخواهیم اسقاط جنین را تجویز کنیم، اگر آن ادله کافی نباشد، اصل می‌گوید این عمل حرام است. و اصالت با احتیاط است. البته نه احتیاط فتوایی، بلکه احتیاط واقعی، چون مسأله اعراض و نفوس در کار است. استدلالی هم میرزای نائینی دارد که چرا اصل در این‌گونه موارد حرمت است. دلیل ایشان این است که هر شیء ممنوعی اگر ترخیصش معلق به امر وجودی شد اعراض می‌خواهد... این مسأله‌ای فنی است؛ به آن کاری نداریم. این هم مقتضای اصل است.

دو مسأله را اینجا بنده تذکرآ عرض کنم. (پس اجمالاً جنبه فقهی این مسأله را من تمام دیدم.) این دو مسأله تتمه بحث است. آیا ترس از معیشت مادی می‌تواند مجوز سقط جنین شود؟ نه خیر، نمی‌شود! براساس قوانینی که در دست ماست نمی‌شود. اولاً آیات شریفه را در نظر بگیریم؛ چون الان فقط از جنبه فقهی خالص مسأله بحث می‌کنیم و مسائل فلسفی، روانی، بیولوژی برای بعد. فعلاً فقط جنبه فقهی و تفصیلی مسأله را بحث می‌کنیم. آیه می‌فرماید «فلاتقتلوا اولادکم [خشیه] املاق نحن نرزقهم و ایاکم<sup>۱</sup>»؛ فرزنداتان را از ترس گرسنگی نکشید. نمی‌خواهیم اصرار کنم به اینکه آیه می‌گوید نطفه فرزند است؛ نه ملاکش برای ما مهم است. یعنی اگر کسی بگوید آقا، جنین‌ها را سقط کنید، بودجه ما نمی‌رسد، معاشرمان کافی نیست، جناب حضرت مستطاب آقا! مالترس فرموده‌اند - وحی فرموده‌اند برای ما! - این ادعا درست نیست. آیه می‌گوید «نحن نرزقهم و ایاکم»، ما به آنها روزی خواهیم داد و به شما هم روزی خواهیم داد. قبل از انعقاد نطفه در رحم هر کاری می‌خواهید بکنید،

بکنید؛ هیچ مانعی نیست. در عزل حرفی نیست، در پیشگیری هم هیچ حرفی نیست. اما بعد از وارد شدن، از ترس اینکه نمی‌توانیم معیشت او را جور کنیم، آیه می‌گویند ما روزی خواهیم داد. «و فی السماء رزقکم و ما توعدون فورب السماء و الارض اَنَّه لحق مثل ما انکم تتعلقون»<sup>۱</sup>؛ «وَانْ تَعْدُوا نَعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُرُهَا أَنَّ الْإِنْسَانَ لَفْلُومٌ كَفَّارٌ». براساس این آیات، ترس از اینکه معیشت نمی‌رسد، پس باید موالید را با این وضع جناحتبار کترل کنید درست نیست. [برای کترول موالید [راه داریم؛ عزل داریم، پیشگیری‌هایی به شکل مختلف داریم؛ اینها مانع ندارد. ولی به این عنوان که دیگر ناشان نمی‌رسد، این آیات می‌گویند دروغ می‌گویند. خواهید فرمود مالتوس به مسأله جنبه ریاضی داده است؛ افزایش جمعیت [براساس] تصاعد هندسی و افزایش مواد غذایی [براساس] تصاعد حسابی است؛ و این [دو با هم] جور در نمی‌آیند. چه باید کرد؟ پس یا گرسنگی‌ها انسانها را نابود کند یا جنگ‌ها را تجویز کنیم یا لواط را تجویز کنیم و یا مسائل دیگر... دعا کنیم، ختم بگیریم که وبا و طاعون بیاید، جنگ‌ها شروع بشود و این کارها اجازه بدھید اینجا من از [زبان] متخصصش با شما صحبت کنم؛ این دیگر کار من نیست. یعنی اظهار نظر من در این مسأله که آیا این دو افزایش که در سمت متضادند و بالاخره تراحم ایجاد خواهد شد، کمبود غذا و فلان، بیینیم آنهایی که در این موضوع کار کرده‌اند چه می‌گویند. در کتاب انسان گرسنه، تألیف ژوژوئه دوکاسترو<sup>۲</sup>، صفحه ۳۰ و ۳۱ این شخص را آفایان می‌شناسند؛ رسمی‌ترین مقام رسیدگی به خواربار و به کشت و زرع دنیا بوده است و به ما مواد اولیه غذا می‌دهد. مقام رسمی امضاء شده از

۱- سوره ذاریات، آیه ۲۲. ۲- سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

۳- مشخصات کتابشناختی این اثر چنین است: انسان گرسنه (ژئوپلیتیک گرسنگی)؛ ژوژوئه دوکاسترو، ترجمه منیر جزی (مهران)، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ اول ۱۳۴۱ ۴۵۲ صفحه.

سازمان ملل متحد. [می‌گرید: «گرسنگی و امپریالیسم اقتصادی برای حفظ تابری گرسنگی...»] تابری یعنی چه؟ تابری یک عده قراتینی بوده است، یک عده اخلاقیاتی بوده است، در دوران‌های باستانی بشر، با اینکه ضد منطق بوده، یا منطقی کمکش نمی‌کرد، به مردم می‌قبولاندند و به آن عمل می‌کردند. مثلاً - مثل عرض می‌کنم - در آن موقعی که مرغ سیاهی از فضا پرده سیل خواهد آمد. اینها را می‌گویند تابر. یا فرض کنید شما شب چهارشنبه در گوشه اتاق ننشینید چون شیاطین آنجا نشسته‌اند و مشغول بحث‌اند. یا محرمات. اینها تابروست. فروید هم کتابی در این‌باره دارد که اخیراً به فارسی ترجمه شده است. تعبیر تابری گرسنگی تعبیری بسیار ماهرانه است. می‌گرید این مطلب را بر ما قبولانده‌اند که گرسنگی یکی از ضروریات کره خاکی ماست. خوب دیگر، باید یک عده برآورند و یک عده هم از گرسنگی بمیرند. گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را. تابری گرسنگی؛ تعبیر خیلی عالی است. «درباره تابری گرسنگی باید گفت علی قوی‌تر از بهانه‌های اخلاقی وجود داشتند: علی که در قلب منافع اقتصادی اقلیت حاکم و ممتاز ریشه داشته است، همان اقلیتی که برای حذف بررسی پدیده گرسنگی از چشم‌انداز علم و درک نوین از هیچ‌گونه تلاشی دریغ نداشته است زیرا آنچه از نظر امپریالیسم اقتصادی و بازرگانی بین‌المللی اهمیت اساسی داشت - عواملی که به شدت تحت اختیار و اراده این اقلیت بود، اقلیتی که بر اثر عطش سودجویی و نفع‌پرستی همواره کور بود - این بود که امر تولید و توزیع و مصرف منحصرآ در جهت منافع مالی آنها انجام شود نه اینکه به عنوان مهمترین مسائل اجتماعی هدف‌شان بهبود زندگی عمومی باشد. از قرن شانزدهم به بعد، بر اثر گسترش افق جغرافیایی جهان و توسعه اقتصاد مستعمراتی که به دنبال آن پدید آمده بود، تمدن اروپایی زمان به اوج خویش رسیده بود. بنابراین به هیچ قیمتی نمی‌باشد در

بحبوحه شکوه و عظمت ظاهری این تمدن از روی فاجعه نفرت‌انگیز گرسنگی پرده برگرفت. فاجعه‌ای که قسمت اعظم آن حاصل استعمار غیر انسانی و استشمار غیر انسانی‌تر، ثروت مستعمره‌ها با وسایل اقتصادی منهدم‌کننده بود از قبیل کشت انحصاری و مالکیت بزرگ – این وسایل اجازه می‌دادند که مواد اولیه لازم برای صنایع پررونق و سودآور با نازلترین بها تهیه شوند.

عواملی که دارای طبیعت اقتصادی بودند فجایع نفرت‌باری را مانند حوادث چین از دیده جهانیان پنهان می‌داشتند. در چین در تمام طول قرن نوزدهم در حدود صد میلیون نفوس به خاطر یک مشت برنج از گرسنگی جان سپردند و یا در هند در طی سی سال اخیر قرن گذشته به همین علت جان بیست میلیون مرجوح انسانی فدا شد.<sup>۱</sup> مثل اینکه این دو کاسترو آدمی خیلی باهوش بوده است. خیلی همه‌جانبه فکر می‌کند. «ادیبات باخترا که با ادراک و طرز تفکر همین فرهنگ پیوند ناگستینی داشت در حالی که خیره شکوه و ابهت کاذب آن بود به خدمتش کمر بسته بود و جهت حفظ سکرتی که هدف آن مخفی نگاهداشتن شرایط واقعی زندگی توده‌های وسیعی از انسانهای در حال مبارزه با هول و هراس گرسنگی بود در و شرکت داشت. خیلی نادر بودند نویسنده‌گان دلیری که خود را به خطر انداختند و برتابری گرسنگی تجاوز کردند و از روی این جهان زیرزمینی و مخفی گرسنگی و سیه‌روزی پرده برگرفتند. در این مورد باید از «کنوت همسون» نویسنده رمان استادانه گرسنگی – داستان دقیق و درست احساسات ضد و نقیض و درهمی که گرسنگی در خاطر نویسنده تولید می‌کند – یاد کنیم، [...] همچنین باید از «الکساندر نورف» که گرسنگی وحشتناک مستولی بر سراسر روسیه دچار تشنجهای اجتماعی را با مهارت تشریح کرده‌اند.» بعد اسامی عده‌ای را ذکر

---

۱- انسان گرسنگ، ص ۳۰ و ۳۱

می‌کند و می‌گوید: «جان اشتاین‌بک در کتاب خوش‌های خشم داستان غم‌انگیز زندگی خانواده «جاد» را نقل کرده است که در ثروتمندترین ناحیه غنی‌ترین کشورهای جهان - کشورهای متحده آمریکا - از گرسنگی جان سپردند یاد کنیم». فرمول مالتروس این را گفته بود؟! «اما همه این آثار نداهایی بودند که در صحرا وسیع بی‌تفاوتو گم شدند و ناشنیده ماندند». ولی آنچه که می‌بایست در گوشاهای مردم جهان طبیعت انداز شود و در کتابهای اقتصادی یکی از با اهمیت‌ترین فصول را تشکیل دهد نظریه توماس روبرت مالتروس بوده است. تصاعد مواد غذایی در دنیا حسابی و تصاعد نفوس، هندسی است. در نتیجه این نظریه باید برای این بدبهختی چاره بیندیشیم: جنگها، وباها، سایر مرگ و میرها، یا جلوگیری تناسل با تجربه همجنس‌بازیها یا سقط جنین. اینجا هم ایشان نظریه قاطعانه خودش را می‌دهد و می‌گوید، در این مطالعات نظری راجع به گرسنگی جهان دو نوع نظریه پیدا شد که به گمان ما هر دوی آنها برای آینده بشریت در واقع یک خطر بزرگ در بردارند؛ زیرا این نظریه‌ها واقعیت اجتماعی قضیه را لوث می‌کند. یکی از دو نظریه این است که سعی دارد ثابت کند گرسنگی دسته‌جمعی پدیده‌ای است طبیعی و اجتناب‌ناپذیر، و این نظر کسانی است که یگانه راه درمان آن را جلوگیری اجباری از کثرت اولاد می‌دانند تا از این راه از تعداد نفوس جهان کاسته شود. این نظریه یاس‌آور و بدین در افق و دورنمای جهانی که دوران تحول را می‌گذراند در حقیقت یک پدیده قابل درک است و ثمره فعالیت مغزهایی می‌باشد که در یک نظام فرهنگی در هم‌ریخته پرورش یافته‌اند. این شخص مستقیماً در متن کار نبوده است. بعد بیان می‌کند و می‌گوید شانزده میلیارد آکر در کره خاکی ما قابل کشت و زرع است، ولی مatabe حال چهار میلیارد آن را کشت و زرع کرده‌ایم؛ بلکه کمتر از چهار میلیارد. به اضافه اینکه در زمان مالتروس گاو یک کیلو شیر

می‌داد، الان جنبه تکنیکی گاو را به شصت - هفتاد کیلو پیش بردۀ است. جرجه کشیها؛ مواد شیمیایی که می‌تواند غذا را از زمین و آسمان تولید کند. دریاها هنوز دست نخورده مانده است.

علاوه بر این، در مورد پیش‌بینی مالتوس نظر یکی از متخصصین دیگر را دیدم؛ نوشته بود که پیش‌بینی مالتوس اقتضا می‌کرد بیست - سی سال پیش مردم نابود شوند؛ ولی نشدند. هیچ‌کس هیچ‌طوری نشد، و همه مشغول‌اند. روی نظریه مالتوس، آن جور که ایشان قاطعانه می‌گفت، بایست... بله، البته باید حساب کنند. باید پنهانیت‌محاسبه کنند؛ نه اینکه با این مسأله حساس... بعد مطالب دیگری داشت که دیگر من بیان نکرم. از آقایان خواهش می‌کنم مراجudem بفرمایند تا این مسأله روشن بشود که مسأله گرسنگی را به شکل تابعی در آورند. آیات شریفه هم که اینجور صریحاً بیان می‌فرماید.

خطر دیگر - که من این را هم عرض کنم مطالب تمام می‌شود - که در مسأله سقط جنین احساس می‌شود آن است که یک زنجیر بسیار محکم و یک بند بسیار محکم بر دروازه ورودی انسانها به کره خاکی زده شده است؛ این ورود نطفه در رحم است. اگر این را از دروازه ورود برداشتم، یعنی زندگی به کوچکترین کارتی احتیاج نداشته باشد، معنایش این است که ما می‌خراهیم دروازه ورود انسانها را به هستی به بازی بگیریم. آن وقت بعد از این اگر از جنگها شکایت کنی به تناقض می‌افتد. چیزی که ورودش رسمیت ندارد خروجش هم نباید رسمیت داشته باشد. دیگر نباید این جور مسأله را یک جانبی مطالعه کنیم. دو سه روز پیش مجله تایم را آقازاده آقای سهلاوی برای من ترجمه کردند و دادند؛ عین تیترش را هر کس بخواهد این بود: «انقلاب دیوانگی؛ تفکر چیز بدی است». شماره مجله را نمی‌دانم. خوب، بفرمایید. داد سخن داده بود که اصلاً باید واقعاً ایدئولوژی دیوانگی را ریخت. دیشب

بعضی از آقایان دانشگاه آن را خواندند. بله، هی زنجیر پاره کنیم؛ چه خبر است! کمی در این مساله فکر کنیم. چیز دیگری برای بشریت نماند. مطالعی در آن قضیه ترویج دیوانگی نوشته‌اند، تایم نوشته است، بعد زیرش نوشته است اینها مطالعی است که فروید در مقابل آن خیلی آدم خجالتی بوده است! ما این قدری که پا گذاشته‌ایم روی بریدن ایدئولوژی‌ها، اصلاً این دیوانگی از آسمان نیامده است، این دیوانگی از زمین نرویده است، تناقضات است که ریختند به افکار بشری. قانون پاولف که یادتان هست؛ آقایان در نظرشان هست. آن گوشت را که یکدفعه به تداعی معانی به زنگ وصل کرد؛ زنگ زد، گوشت را آورد و آورد و آورد. این انگیزه شد که هر وقت گوشت می‌آمد آب دهان سگ ترشح می‌شد و بعد یواش یواش زنگ را خالی از گوشت آوردن زد. یک بار آمد، دوبار آمد، سه بار آمد، بعد یواش یواش حالت جنون به سگ دست داد. خوب، این عکس العمل‌های تناقض بار از ناحیه ایدئولوژی، از ناحیه زندگی،... نه خیر! دیوانه نکند. بعد همه ان شاء الله می‌شوید افلاطونی! چه خوابهایی داریم می‌بینم! این تعبیری که من عرض کردم... من این را در یکی از نامه‌ها به برتراند راسل نوشته بودم. نوشته بودم آقا، ما که اینجور درباره گستن ایدئولوژیها داریم کوشش می‌کنیم، ما یک وقت با حیات انسانها بازی نکنیم! حیات بدون ایدآل نابود است؛ آن هم ایدآل مربوط به این مساله. آقا بگذارید ورود این به دستگاه هستی قانون داشته باشد تا بتوانیم روی آن حساب ببریم. من تعجب می‌کنم، یک ناخن از بشر که می‌رود [می‌گریند] پرونده بسازید! آقایان قضات تشریف بیاورید، یک ناخن از بین رفته است. بله آقا، کمی هم خون آمده؛ استشهاد... پرونده... ببینید آن قانون... ماده هفدهم، ماده سوم. اصل ورودش قاچاق است این فکر ناخن اوست! بدهه! لذا من گمان می‌کنم ان شاء الله آنها که از دستشان بر می‌آید کمک بشود؛ متفکرین ما؛ رهبران جامعه

ما؛ در این مسأله ما بی فکر قدم برنداریم؛ حالا دیگران بردارند... یک کشور می خواهد جت داشته باشد؛ خوب به من چه که جت داشته باشد! من هم کوشش می کنم جت به دست بیاورم، اما خودم را نابود خواهم کرد چون در یک کشوری این را تجویز کرده‌اند. امیدواریم، باز امیدواریم، خدای هستی شاهد است اگر من کوچکترین غرضی در این ملاحظات داشته باشم، تا بتوانیم، رهبران ما، پیشتازان جامعه ما، در این مسأله کمی بیشتر فکر کنند. از نظر فقهی قوی است؛ و آقایان پزشکان هم که من جلسه گذشته بودم، دو سه نفر از ایشان آمدند صحبت فرمودند و مثل اینکه زبان بقیه بودند. همه فرمودند از نظر بیولوژی، از نظر ارگانیسم مادر، این مثل این است که جزئی را بریده‌اند. این هم شهادت آقایان! از نظر روان‌پزشکی گویا در سخنرانی اولیه آقای روان‌پزشکی [دکتر سامی] صحبت فرموده بودند که وقتی نطفه در شکم مادر وارد شد در شخصیت روانی مادر چنگ می‌زند تا این بار را به منزلگه نهایی اش برساند. و من این مسأله را از آن نقل آقای روان‌پزشک نقل می‌کنم که بسیار بیان خوبی بود.

بنابراین، باز من عرض کردم که صحبت را ختم نمی‌کنم، چنانکه جناب آقای بهشتی فرمودند برای نظر. ولی، آنچه من از نظر فقهی احساس کردم، بین خود و خدایم دیدم که این قضیه درست نیست. روایات صحیح، قابل اعتبار، سند قوی. امیدواریم ان شاء الله آقایان متصدیان امور این مسأله را با دقت برگزار کنند که ان شاء الله به ضررش نرسیم. نکند یک روزی هم در جامعه ما، در کشور ما، سرمهقاله‌ای که تایم به تازگی نوشته است ما هم در اینجا بنویسیم. نکند این جور چیزها را بنویسیم. من عرضم این بود. والسلام عليکم و رحمة الله.

[دکتر بهشتی:] بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله و الصلاة و السلام على رسول الله.

با خوشبختی از اینکه این بحث با همت دوستان به صورت یک بحث میزگرد در آمد و در شرایط کم فرصتی همه ما، فرصتی اضطراری برای بنده و دوستان و همکاران عزیزم، جناب آقای مطهری و جناب آقای جعفری، فرامم کردند که بتوانیم در این میز گرد مشترکاً بررسی بیشتری بکنیم و شاید به نتایج روشنتری بررسیم، باید این نکته را عرض کنم که این گونه مسائل وقتی بخواهد به یک سطح برجسته‌ای از تحقیق برسد، متدهترش این است که ما به همان صورت جلسات مباحثات حوزه‌ای خود را رفقاً بشینیم و بحثها را با یکدیگر به ثمر برسانیم؛ از زبان اصطلاح استفاده کنیم که برای ما سریعتر و دقیق‌تر است؛ و بعداً نتیجه نهایی را در اختیار عموم بگذاریم. در عین حال، من از انجام گرفتن این گونه بحثها در محافلی همچون این گونه محافل دوستان، محافلی از دوستانی که بدون اینکه بخراهم تعارف بکنم و بگریم اهل فن‌اند می‌گوییم نیمه اهل فن هستند. در بررسیهای اسلامی، این نتیجه را دارد که ما به یک سؤال دیگر رفقاً پاسخ عینی داده‌ایم و آن سؤال دیگرشان این است...

### سر اخلاف نظر فقهاء

رفقاً مکرر از ما دو سؤال می‌کنند: یکی اینکه این اختلاف فتوای فقها چرا مشکلش حل نمی‌شود؟ و آخر تا کی مردم باید تحمل بکنند به اینکه هر فقیهی در مسائل یک فتوایی دارد؟ اگر ما می‌خواستیم این «چرا» را برای شما رفقاً بیان بکنیم به هیچ زبانی بهتر از زبان این چند جلسه نمی‌توانستیم روشن کنیم. حقیقت مطلب این است که این بحثهای فقهی و بحثهای اسلامی با گذشت قرنها و با توجه به کار دانشمندانی پرکار و برجسته در طول چندین قرن به صورت

یک کار علمی وسیع در آمده است. بنابراین، اصولاً وقتی یک عالم دینی، حتی سی سال، چهل سال، پنجاه سال، واقعاً زحمت می‌کشد و حتی متديک کار می‌کند، و یک عالم دیگری که باز مثل او کار می‌کند، چه بسا هر دو اصلاً از نظر دستیابی بر مدارک مطلب در یک خط و یک جهت قرار نگرفته‌اند. بعد هم مسأله اختلاف استنباط است. وقتی مسأله‌ای تا بدین حد استنباطی است، – دیگر مسأله دو دو تا چهار تا نیست، ریاضی نیست، – خودبخود جای اختلاف در استنباط باقی می‌ماند. بنابراین، دوستان! همان طور که در پاسخ آقایان و خانمهایی که مکرر این سؤال را مطرح کرده‌اند عرض کرده‌ایم، اختلاف فتوا الی یوم القیامه باقی خواهد بود. لجه‌نه فتوایی درست بشود، شورای افتاء درست بشود، مرجع یکی باشد، گروه باشد، هر کاریش بکنیم اختلاف فتاوی باقی می‌ماند. ولی اختلاف در فتوا نباید اختلاف در امت ایجاد کند. این است حل اساسی مطلب. در مسائل مربوط به نظام اجتماعی و حکومت، رأی حکومت برای همه نافذ است؛ – البته حکومت اسلامی؛ حکومتی که تابع رأی اسلام باشد و سران حکومتش مجتهد تو دلی هم نباشند؛ یعنی مجتهد مادرزاد که هیچی نخوانده و فقه نخوانده و قرآن نخوانده از همه مسائل اسلامی به صورت یک متخصص سر در می‌آورند و اظهارنظر می‌کنند. در مسائل اجتماعی مربوط به نظام سیاسی و قانون، بر طبق همین فتاوی موجود... اینها چیزی هم نیست؛ رأی حاکم برای همه نافذ است و همه باید پیروی کنند. در مسائلی که جنبه فردی دارد، مثل اینکه چگونه نماز بخوانم، چگونه وضو بگیرم، چگونه روزه بگیرم، در این مسائل که جنبه شخصی دارد هر کس می‌تواند اگر مجتهد است به فتوای خودش، و اگر مقلد است به فتوای مجتهدی که به عنوان مقلد انتخاب می‌کند عمل بکند. هیچ هم لازم نیست که حتماً نماز خواندن بنده و شما، یا نماز خواندن آقا و آقا، یا خانم و خانم، از هر جهت یکی باشد. و هیچ

هم لازم نیست که تا آن آقا یک چیزی در نمازش نگفت ولی این آقا گفت، هوار بلند کنیم که آی اسلام از دست رفت! اسلام خودش ما را در این جهت در توسعه قرار داده است؛ چرا ما خودمان را در مضیغه قرار دهیم؟ بنابراین، آنچه باید در جامعه ما از بین بروд جدایی افکنی و شقاق و تفرقه اندازی بر اساس اختلاف در فتواهاست. این است آنچه که باید با آن مبارزه کرد. همچنان که از این بالاتر، اسلام با تفرقه اندازی بر اساس تشیع و تسنن، حنفی و مالکی و حنبلی و جعفری بودن هم بیزار است؛ چه رسد به اینکه [منشأ اختلاف این باشد که] این آقا مقلد آن آیت الله است آن آقا مقلد این آیت الله است؛ دیگر هیچ، اصلاً با هم قهرنا! چه بساطی است که ما داریم؟ بنابراین، راه حل اساسی این است که ما به استناد اختلاف فتواء، اختلاف در مرجع، اختلاف در مقلد و امثال اینها تفرقه اندازی نکنیم؛ و گرنه اختلاف در فتوا الى الابد و تا وقتی انسان می‌اندیشد وجود دارد، حتی در مسائل اسلامی؛ لذا معطلش نمی‌شویم. بله؛ ما هم می‌توانیم با تشکیل لجنه‌های تحقیق، سطح تحقیق را بالا ببریم؛ و این کار را باید بکنیم و به خواست خدا خواهیم کرد.

این یک نتیجه‌گیری بود که ما از این بحثمان به صورت قطعی کردیم. نتیجه‌گیری دومی که از این بحث می‌توانیم بکنیم همان است که در یکی از بحثهای روزهای گذشته اشاره کردم. نظر من، – که علی القاعده بر حسب مذاقی که از هم می‌دانیم و می‌شناسیم مورد تأیید رفقا هم هست، – این است که در مسائلی از این قبیل یک وقت است به یک عالم اسلامی مراجعه می‌شود و می‌پرسند آقا، آنچه از اسلام و نصوص در این زمینه می‌فهمی چیست؟ او می‌تواند مطالعه کند و پاسخی بدهد؛ مثبت یا منفی. بعد، از یک روان‌پزشک می‌پرسند نظر شما در این زمینه از جهت آثار روانی چیست؟ او هم می‌نشیند مطالعه می‌کند و نظر می‌دهد. و بعد به یک پزشک امراض زنان مراجعه

می‌کنند و می‌گویند نظر شما از نظر آثاری که از این نظر می‌گذارد چیست؟ او هم مطالعه می‌کند و جواب می‌دهد. و بعد به یک کارشناس امور اجتماعی مراجعه می‌کنند می‌گویند خسارت‌ها یا سودها یا زیانهای اجتماعی مطلب چیست؟ او هم مطالعه می‌کند و در فن خودش پاسخ می‌دهد. یک وقت است می‌خواهند یک تیجه‌گیری کلی دستورالعملی برای مردم درست کنند، در این صورت نه فقیه به تنها بی می‌تواند جواب بدهد، نه روانپزشک، نه پزشک زنان، نه کارشناس امور اجتماعی. شورایی متشکل از این افراد باید به مطلب رسیدگی کند و همه جوانب را در حدود اطلاعات بسنجد. شرایط عضویت در این شورا اینهاست که عرض می‌کنم: اول و قبل از همه، اینکه شرکت‌کنندگان خود فروخته نباشند؛ به هیچ مقامی و به هیچ ایده‌ای؛ آزاد آزاد در شورا شرکت کنند؛ فکر کنند و بررسی کنند. [دوم] مورد اعتماد باشند و روی هوا و هوس سخن نگویند. [سوم] در فن خودشان براستی ورزیده و صاحب نظر باشند و با مطالعات محدود نظر ندهند؛ آخرین اطلاعات را بررسی کرده باشند. چهارم، زبان هم‌دیگر را بفهمند. اگر شورایی تشکیل شد که روانپزشکش زبان فقیه‌ش را نمی‌فهمد، فقیه‌ش هم زبان روانپزشکش را نمی‌فهمد، این دیگر شورا نیست. این مقدار اطلاعات عمومی در رشته‌های دیگر داشته باشند که زبان هم‌دیگر را بفهمند. اگر شورایی از افرادی با این مختصات تشکیل شد آن وقت می‌تواند نظر خود را به صورت نظری که بر عموم قابل عرضه باشد اعلام بکند.

بنابراین آنچه در این جلسات در اینجا عرض شد صرفاً جنبه یک بررسی علمی برای آگاهی بیشتر آقایان و خانمها در این زمینه بود و همان‌طور که مکرر ضمن ییاناتم عرض کردم، هیچ گونه نتیجه‌گیری نهایی مورد نظر نبوده و نیست. این توضیح کلی بود که می‌خواستم بدهم. ضمناً راجع به مطالبی که

جناب آقای مطهری و جناب آقای جعفری فرمودند و ناظر بود به مطالبی که عرض کردم توضیحات تکمیلی دارم که باز برای پیشبرد مطلب عرض می‌کنم. هر دو آقایان استناد کردند به آیه سوره مؤمنون که می‌گوید «و لَقَدْ خَلَقْنَا الْأَنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ»؛ ما انسان را از چکیده‌ای (عصاره‌ای) در این زمینه جناب آقای جعفری اجازه بدنه که سلاله را همان عصاره معنا کنیم که معنای نزدیک به آن سلاله دقیقی است که در اصل عربی کلمه هست.<sup>۱</sup> سلاله در آنجا می‌شود موبی که از خمیر کشیده باشند؛ به آن مو سلاله گفته می‌شود. ولی وقتی شما از یک میوه یا از یک چیزی انسان تهیه می‌کنید، - تعییر به انسان می‌کنم تا با عصاره فرق داشته باشد آن خلاصه مطلب را می‌مکید، در این مورد دیگر تعییر مو خیلی ضعیف و نارسانست. فکر می‌کنم اینجا به عنوان یک تعییر تکامل یافته‌تر بتوانیم بگریم عصاره عصاره هم شاید ناقص باشد؛ فعلاً انسان اروپایی که الان در میان ما هست برای ما گویاتر است، - با اینکه من همواره از به کار بردن کلمات خارجی اجتناب می‌کنم، ولی در این زمینه چاره نداریم. بنابراین، اینجا به یک نوع انسان تعییر بکنیم. - حالا بحث لغوی نداریم. «و لَقَدْ خَلَقْنَا الْأَنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ»؛ اینجا می‌گوید «من»؛ انسان را از سلاله از طین آفریدیم؛ و بعد می‌گوید «ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرْأَرٍ مَكِينٍ»؛ ما بعد او را به صورت نطفه در آوردیم. در این آیه [ضمیر] «ه» در جعلناه بدون شک به انسان برمی‌گردد؛ چون سلاله مؤنث است [و ضمیر مذکر [نمی‌تواند به آن برگردد؛ به طین هم که معنی ندارد برگردد؛ لذا به انسان برمی‌گردد. اینجا

۱- در معنی سلاله آمده است: "انتزاع الشيء، و اخراجه في رفق؟" در برگرفتن و بیرون کشیدن در نهایت مدارا. "فَانسَلَلتُ" من بین يدیه ای مضیت و خرجت بثان و تدریج؟ پس کشیدم و درآوردم از میان دو دستش و بیرون آوردم به آرامی و به تدریج. (السان العرب، ج ۱۱، ص ۳۳۸) بنابراین، می‌تواند با عصاره و معانی شبیه به آن چون اساس سازگار باشد.

می‌گوید پس از مرحله سالاله ما آن انسان را در قرار مکینی گذاشتم. از این مرحله به بعد به او اطلاق انسان می‌شود. اینکه من آن روز عرض کردم این یک استحسان است، با توجه به آن مطلبی بود که جناب آقای جعفری فرمودند که ما یک شم الفقاهمای داریم که غیر از استحسان است. این سخن صحیح است. شم الفقاهمه که دلیل خامس مرحوم شیخ جعفر در بسیاری از مسائل بوده است، غیر از استحسان است. من در این مورد عرض کردم استحسان است و شم الفقاهمه نیست. چرا؟ چون در موارد دیگر در خود قرآن خلاف این را داریم. معلوم می‌شود این، این مفاد را نداشته است. آیه چهار از سوره نحل: «خلق الانسان من نطفة فإذا هو خصيمٌ مُّبِينٌ»؛ انسان را از نطفه آفرید. در اینجا نیز «از» به کار برده است. آیه ۳۷ سوره کهف: «قال لصاحبه و هو يحاوره أكفرت بالذى خلقك من تراب ثم من نطفة ثم سواك رجلاً؛ آيا كافر شدی به آن کس که تو را از خاک آفرید و بعد، از نطفه آفرید. هم برای تراب «من» به کار برده و هم برای نطفه. آیه پنج از سوره حج: «يا ايها الناس ان كُنتُم فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَأَنَا خَلَقْتُكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نَطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُّخْلَقَةٍ وَ غَيْرَ مَخْلُقَه لَنْبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقْرِئُ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمٍّ ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طَفْلًا لَتَبْلُغُوا أَشُدُّكُمْ»؛ ای انسانها، اگر شما در رستاخیز شک دارید ما شما را از خاک آفریدیم؛ بعد، با فاصله از نطفه آفریدیم؛ بعد، از علقه؛ بعد، از پاره گروشی که مخلقه [خلاقت کامل] است و غیر مخلق [آفرین ناتمام]، تا برای شما روشن کنیم؛ و در ارحام آنچه بخواهیم پایدار می‌کنیم تا مدت معین، بعد شما را به صورت طفل بیرون می‌آوریم. اینجاست که می‌گوید شما را به صورت طفل بیرون می‌آوریم. در همه مراحل قبلی می‌گردید «من». آیه یازده از سوره فاطر، آیه ۷۷ از سوره یاسین، آیه ۶۷ از سوره غافر آید دو از سوره انسان، آیه ۱۹ از سوره عبس، همه همین تعبیر را تکرار می‌کند. تقریباً همه آیات مربوط به

آفرینش انسان در مراحل نطفه و مراحل بعدی «من» دارد. فقط این یک آید است که می‌گویید «ثم جَعْلَنَا نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ». و تصدیق می‌فرمایید که در برابر آن همه تعبیر «من»، استناد به این، یک استحسان از نظر فقهی بیشتر نمی‌تواند باشد. من نمی‌توانم این را شم الفقاوه تلقی کنم.

موضوع دیگری که آقایان به آن استناد فرمودند موضوع تعبیر به دیه است. جناب آقای جعفری به کلمات لغوبون استناد فرمودند که آنها از دیه به حق القتیل تعبیر می‌کنند: حق کشته شده. باید در این مورد عرض کنم که خود جناب آقای جعفری توجه دارند که این بحث مکرر در فقه آمده که گفته لغوی در این مورد گفته یک کارشناس نیست و حجت نیست. یک لغتنویس وقتی که در ریشه‌های لغت کار می‌کند دو حالت دارد: یک وقت است در میان یک مردمی بوده است که ما در میان آن مردم نبوده‌ایم، و از نزدیک مشاهداتی در مورد جملات آنها دارد و به استناد آن مشاهدات می‌گویید من از آنها پرسیدم، گفتند ما از این کلمه این معنی را اراده می‌کنیم. در این موقع نظر یک گزارش‌دهنده‌ای است که اگر قابل اعتماد باشد حجت است. اما یک وقت است که استنباط لغوی است. استنباط لغوی حجت نیست. و در مورد دیه و تعبیر به حق القتیل، این استنباطی است که لغوی از مأخذ و از موارد استعمال دیه می‌کند. در این مورد یک فقیه باید خودش هم اهل استنباط باشد؛ بخصوص وقتی اصطلاح، اصطلاح قانونی و شرعی است که چه بسا اصلاً کارشناسی فقیه در آن مورد از کارشناسی یک لغوی بیشتر است. درست است که کلمه دیه اساساً یک اصطلاح فقهی نیست بلکه یک اصطلاح اجتماعی است، ولی اصطلاح اجتماعی حقوقی است. از جنبه حقوقی بودنش است که عرض می‌کنم چه بسا یک فقیه واردتر باشد. ما وقتی در روایات - خوب عنایت بفرمایید عرض من چه بود! بنده

عرضم این بود که از صِرف کلمه دیه نباید استنباط شود که پس، از بین بردن نقطه در رحم قتل است. به کار بردن دیه، مساوق با قتل و تجویز اطلاق قتل نیست. این استباطی برد که من در بحث می‌خواستم بکنم. حالا در این زمینه استناد می‌کنم به روایاتی که در مورد کسی که جنازه یک انسان را... فرضًا یک کسی مرد، جنازه‌اش اینجاست. اگر کسی آمد سر این مرده را برید باید دیه بدهد. حالا آقایان می‌فرمایید اینجا تعبیر به دیه مجازی است؟ تعبیر به دیه بر خلاف مصطلح شایع است؟ بر خلاف مصطلح شرعی است؟ ما اگر دیدیم اینجا در زبان شرع دیه به کار رفت، چه بگوییم که این مجاز لغوی و عرفی است و چه نگوییم، وقتی می‌بینیم در مشابه این هم دیه به کار رفت، دیگر لااقل جلوی استنباط ما را می‌گیرد. پس بگوییم حتی این مجاز عرفی و لغوی است، اما زبان شرع را برای ما روشن می‌کند که دیه در زبان شرع دایره وسیعتری دارد تا در زبان عرف. روایاتی در این زمینه هست که دو مورد را برای دوستان می‌خوانم. چون روایات زیاد است و وقت نیست نمی‌خراهم شما را خسته کنم. روایتی است که صاحب وسائل، در این چاپ سه جلدی در صفحه ۵۰۰، در باب ۲۶ از کلینی نقل می‌کند. روایت معتبر است. به سندش از امام صادق، علیه السلام، نقل می‌کند. روایت این است: «اسحاق بن عمار، عن ابی عبدالله قال قلت میت قطع رأسه. قال عليه الديه». گفتم میتی است که سرشن را بریده‌اند، فرمود بر آن کسی که سرشن را بریده این است که دیه بپردازد. «قلت فمن يأخذ ديته؟ قال الإمام، هذا لله». <sup>۱</sup> گفتم چه کسی دیه این را می‌گیرد؟ فرمود این دیه را امام می‌گیرد؛ این برای خداست. اینجا مسأله یک جنبه حقوقی دارد که واردش نمی‌شویم؛ چون ناقص وارد شدن در این موارد بدتر از وارد نشدن است. چندین روایت در این باب هست در مورد خسارت کسی که سر مرده را

---

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۲۵، باب ۲۴ از ابواب دیات الاعضاء، ح ۱.

می‌برد، تعبیر می‌کند «علیه الديه». من دوست دارم رفقا به این روایات صریح عنایت بفرمایید که دیگر در آن مطلب مورد نظر ما جایی برای استناد به آن قرائت باقی نمی‌گذارد. آن مطلب این است که اگر کسی نطفه‌ای را در رحم از بین برد قتل نفس نکرده؛ نه اینکه قتل نفس کامل نکرده، بلکه اصلاً قتل نفس نکرده است. عنایت بفرمایید! در صفحه ۴۹۹ در باب ۲۵ (باب دية قطع رأس المية و نحوه) از کلینی نقل می‌کند، از امام صادق علیه السلام: «ان المنصور سأله عن رجل قطع رأس رجل بعد موته؛ فقال أبو عبدالله: عليه مئة دينار. فقيل كيف صار عليه مئة دينار؟ فقال أبو عبدالله: في النطفة عشرون و في العلقة عشرون و في المضفة عشرون و في العظم عشرون و في اللحم عشرون، ثم اشأناه خلقا آخر، وهذا هو ميتاً بمنزلته قبل أن تتفتح فيه الروح في بطنه أمّه جنتها. فسألة الدرهم لمن هي: لورثته أم لا؟ فقال أبو عبدالله: ليس لورثته شيءٌ فيها...»<sup>۱</sup> تا آخر. می‌گویید از امام صادق پرسیدم که اگر کسی سر مرده‌ای را ببرد چقدر باید بدهد؟ فرمود باید صد دینار بدهد. گفتم چطور صد دینار؟ فرمود برای اینکه حالا که این مرده مرده‌اش مثل همان جنین قبل از ولوج روح است. یعنی جنین قبل از ولوج روح مثل مرده می‌ماند و مرده هم متقابلاً مثل او می‌ماند. با این صراحتی که این روایت دارد می‌گویید این مثل مرده است، منتهای مرده انسان هم احترام دارد. – این البته یک بحث دیگر است. مرده انسان قانون دارد؛ قانون جزایی دارد. این در جای خودش محفوظ. آن که ما بحث کردیم این است که از زبان آیات و روایات می‌فهمیم که این قتل نفس نیست. با این صراحتی که در این روایات هست فکر می‌کنم توبیت به استناد به آن مسائل کمتر برسد. باز روایات در این زمینه مکرر هست؛ دوستان را خسته نمی‌کنم.

---

۱- کافی، ج ۷، ص ۳۴۷، ح ۱. و تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۷۰. و استبصار، ج ۴، ص ۲۹۵.

جناب آقای مطهری در بحث‌شان اشاره فرمودند به مباحثی که در غسل و کفن و دفن است. تقریباً این بحث اخیر من زمینه‌ای بود برای پاسخ به ایشان. آنچه ما در مورد این بحث داریم که زن کافری بچه‌ای از پدر مسلم دارد و اگر مرد باید او را طوری بخوابانند که جنین رو به قبله باشد، احترام به کالبد است. همان تعبیری که آن روز فرمودید. آیا این محل روح است یا نه - همین حالا خودش؟ بدون شک محل روح است. در اینکه محل است شکی نیست. ما اصلاً خود مرده مسلمان را که می‌گوییم باید رو به قبله بخوابانیم مگر خودش چیست؟ خودش بدون شک محل روح است. یا آن هم زنده است؟ یا آن هم انسان است؟ تمام احکام مربوط به نماز و غسل و کفن و دفن بدون شک مربوط به کالبد انسان و محل روح است. این از خود انسان، چه رسد به جنینش. بنابراین، استناد به اینکه چون گفته‌اند این را رو به قبله بخوابانیم و مادر را از پشت بخوابانیم تا جنین رو به قبله باشد، پس این انسان است، این استناد کامل نیست. این کالبد که یک روزی انسان می‌شود، احترام دارد. همچنان که وقتی مرد و یک روزی انسان بود باز احترام دارد. هم قبل و هم بعد. اگر ما از ادله این طور استنباط بکنیم منطقی‌تر به نظر می‌رسد. جناب آقای جعفری فرمودند که اصل در اعراض و نفوس حرمت است. [آقای جعفری:] نه آقای بهشتی! روایت این را می‌گویید. قبل از اصل، روایت این را می‌گویید.

[دکتر بهشتی:] حالا عرض می‌کنم. جناب آقای جعفری فرمودند که اصل در اعراض و نفوس حرمت است. خوشبختانه خودشان بعد با توضیح بعدیشان استدراک فرمودند که این اصل چیزی جز عمومات نیست؛ نه اینکه یک اصل جداگانه‌ای غیر از اصل [عدم] حلیت و اصل [عدم] اباحد در مورد اعراض و نفوس داریم. ما در مورد اعراض یک مسئله عمومات حرمت و استصحاب

حرمت داریم که به اصل تبدیل می‌شود؛ عیناً مثل اصلی که در مورد عدم [؟] گفته می‌شود. – اینجا مطلب قدری اصطلاحی شد. نباید بگوییم یک اصل خاص در این زمینه داریم. ما یک عموماتی داریم که مادام که مخصوص نداشته باشد برای ما حجت است. و بحث ما در این مورد بخصوص این است که آیا آن عمومات اینجا را شامل می‌شود یا نه. اگر ما شک کنیم که عمومات مربوط به تحریم قتل انسان شامل جنین می‌شود یا نه، اینجا دیگر اصلی با این تعبیر نداریم که اصل در نفوس و اعراض حرمت است. ما چنین اصلی را هنوز نمی‌شناسیم؛ اگر ایشان مبانی برای اصلی به این صورت دارند که قبل از عمومات حتی اصلی هست بعداً بفرمایند، خیلی خوشبخت می‌شون و استفاده خواهم کرد. به این دلیل است که ما گفتیم اگر در شمال عمومات شک کردیم اصل حلیت است.<sup>۱</sup> و اما در مورد روایات در مورد روایات استناد فرمودند به روایتی که من بخش اول آن روایت را در بحث قبلی آورده بودم. این را عرض بکنم که کوشش فراوان جناب آقای جعفری که در تبع پر حوصله و شکیبا هستند و فرصت ییشتری هم برای این تبع داشتند – چون جناب آقای مطهری فرمودند فرصم برای تبع کافی نبود – و اینکه روایت دیگری در این زمینه با تبع ایشان به دست نیامده تا بر روایات این باب اضافه کنیم، نشان می‌دهد که در دایره تبع ایشان هم روایت جدیدی به دست نیامده است. البته نمی‌خواهم عرض کنم نیست؛ می‌گوییم در دایره تبع ما روایت تازه‌ای به دست نیامد. جناب آقای جعفری استناد فرمودند به همان روایاتی که ما در بحث آورده

۱- منظور شهید بهشتی در اصطلاح فنی بحث این است که تمسک به این اصل، تمسک به عام در شبهات مصدقیه آن است، زیرا در جایی که نمی‌دانیم جنین از موارد انسان است، تمسک به عمومات حرمت نفوس و اعراض انسان محل تأمل و تردید است و با آن اصول نمی‌توان موارد مشکوک خودش را درست کرد.

بودیم؛ متنها ذیلی از یکی از این روایات نقل کردند که من حالا همه حدیث را از اول تا آخر می‌خوانم تا بینیم چه به دست می‌آید. روایت پانزدهم از صفحه ۳۴۷ جلد هفتم فروع کافی است. علی بن ابراهیم از پدرش از ابن محبوب از عبدالله بن قالب عن ایه عن سعید بن مسیب، «قال سأّلتُ عَلِيَّ بْنَ الْحَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ ضَرَبَ امْرَأَةً حَامِلًا بِرِجْلِهِ، فَطَرَحَتْ مَا فِي بَطْنِهِ مَيِّتًا، فَقَالَ أَنْ كَانَ نَطْفَةً فَإِنَّ عَلِيًّا عَشْرِينَ دِينَارًا. قَلْتَ فَمَا حَدَّ النَّطْفَةَ؟ فَقَالَ هِيَ الَّتِي أَذَا وَقَعَتْ فِي الرَّحْمِ فَاسْتَقْرَرَتْ فِيهِ أَرْبَعينَ يَوْمًا. قَالَ وَإِنْ طَرَحَتْهُ وَهُوَ عَلْقَةٌ فَإِنَّ عَلِيًّا أَرْبَعينَ دِينَارًا. قَلْتَ فَمَا حَدَّ الْعَلْقَةَ؟ فَقَالَ هِيَ الَّتِي أَذَا وَقَعَتْ فِي الرَّحْمِ فَاسْتَقْرَرَتْ فِيهِ ثَمَانِينَ يَوْمًا. قَالَ وَإِنْ طَرَحَتْهُ وَهُوَ مَضْغَةٌ فَإِنَّ عَلِيًّا سَتِينَ دِينَارًا. قَلْتَ فَمَا حَدَّ الْمَضْغَةَ؟ فَقَالَ هِيَ الَّتِي أَذَا وَقَعَتْ فِي الرَّحْمِ فَاسْتَقْرَرَتْ فِيهِ مَئَةً وَعَشْرِينَ يَوْمًا. قَالَ وَإِنْ طَرَحَتْهُ وَهُوَ نَسْمَةٌ مُخْلَقَةٌ، لَهُ عَظْمٌ وَلَحْمٌ مُزِيلٌ لِلْجَوَارِحِ قَدْ نَفَخْتَ فِيهِ رُوحَ الْعُقْلِ، فَإِنَّ عَلِيًّا دَيَّةً كَامِلَةً. قَلْتَ لَهُ أَرَايْتَ تَحْوِلَهُ فِي بَطْنِهِ إِلَى حَالٍ أَوْ بِرُوحٍ كَانَ ذَلِكَ أَوْ بِغَيْرِ رُوحٍ؟ قَالَ بِرُوحٍ، عَدِيَّ الْحَيَاةِ الْقَدِيمِ الْمَنْقُولِ فِي اصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ. وَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ فِيهِ رُوحٌ عَدِيَّ الْحَيَاةِ مَا تَحْوِلَ عَنْ حَالٍ بَعْدِ حَالٍ فِي الرَّحْمِ وَمَا كَانَ أَذَا عَلَى مَنْ يَقْتَلُهُ دَيَّةً وَهُوَ فِي تِلْكَ الْحَالِ.<sup>۱</sup>

روایت تا قبل از این ذیل صراحت دارد در اینکه روح عقل پس از صد و بیست روز در جنین دمیده می‌شود و در آن موقع است که دیه کامل دارد. این صراحت روایت در اول بود؛ برای اینکه آنجا بعد از اینکه آن مراحل را می‌گوید می‌فرماید مرحله اخیر این است که اگر بچه اندادخت، در حالی که یک موجود زنده‌ای است که همه چیزش کامل است و در او روح عقل دمیده شده، دیه کامل است. پس در این صراحت دارد. صدر روایت در این مطلب صریح است. در ذیل روایت راوی سؤالی می‌کند و یک پاسخی هست از امام. در این

---

۱- کلینی، فروع کافی، ج ۷، ص ۳۴۷، ح ۱۵.

سؤال و پاسخ نوعی ابهام است که این ابهام را جناب آقای جعفری هم روشن نفهمودند و من هم باز باید بیشتر روی آن دقت کنم تا ابهام برطرف بشود. سؤال کننده می‌گوید ای امام، نظر شما چیست: آیا دگرگون شدنش در شکم مادر به یک حال به روح بوده است یا بدون روح؟ فرمود به روح؛ اما غیر از زندگی قدیمی که منقول است؛ این زندگی پشت به پشت نقل می‌شود در اصلاح مردها (در صلب مردها) و در رحم زنها؛ و اگر نبود که غیر از آن زندگی در او روحی بود، در رحم از حالی به حال دیگر متقل نمی‌شد و بر آن کسی که او را در این حال می‌کشت دیده‌ای نبود. این طور که عیناً ترجمه کردم ملاحظه می‌کنید مفهوم روشنی نبود. آن چیزی که به نظر می‌رسد (به نظر ابتدایی، که گویا به نظر سرکار هم همین رسیده بود) این است که از مجموع این روایت ما باید برای انسان سه مرحله زندگی تصور کنیم؛ یک مرحله زندگی که در اصلاح رجال و ارحام امهات بود، که اگر بخواهیم تعییر بیولوژیک بکنیم این است که بگریسم اسپرم و اوول قبل از اینکه اصلاً به هم برسند هر دو یک نوع زندگی دارند. حالا این تا جلوتر چقدر می‌رود، باشد در جای خودش. بعد مرحله دوم حیات؛ اینکه وقتی به هم می‌رسند نوعی ترکیب جدید و روح جدید و حیات جدید پیدا می‌کنند. و مرحله سوم همان است که نفح فیه روح العقل. اگر بخواهیم حدیث را به حسب نظر ابتدایی بفهمیم یک چنین چیزی به نظر می‌رسد. در عین حال تا اتمام مطالعه دقیق‌تر من درباره معنای دقیق مطلب، سخن قاطعی نمی‌توانم عرض کنم. ما استنادمان به این بود و این را در آن جزو هم نوشتم<sup>۱</sup> - ما بحشان اصلاً این بود که تاکنون ما یک تلقی داشتیم که اگر نطفه‌ای منعقد شد و

---

۱- ظاهراً، همان طور که قبلاً اشاره شد، منظور از جزوی مقاله "حكم الاجهاض والتعقيم في الشريعة الإسلامية" است که به مناسبت کفرانس رباط به نگارش درآمده است. اصل این مقاله و ترجمه آن در کتاب حاضر به چاپ رسیده است.

سقط شد قتل انسان است. بحث ما از آغاز هم روی این بود. و ما ادله قتل نفس و تحریم قتل نفس را شامل این می‌دانستیم. و یک مادر یا یک پزشک [در صورت ارتکاب آن] خودش را قاتل می‌شناخت. بحث ما این بود که آیا با مراجعه به دلایل شرعی این را می‌توانیم مصدق آیات و روایاتی که قتل انسان و قتل نفس را از اکبر کبائر می‌شمرد بشماریم یا نه؟ و ماحصل پاسخ ما این بود که آنچه از این روایات به دست می‌آید این است که قبل از آنکه روح در او به اصطلاح روایات دمیده شود، (یعنی قدر مسلم قبل از چهار ماهگی)، مصدق قتل نفس نیست و روایات و آیاتی که قتل نفس را از اکبر کبائر می‌شمرد شامل او نمی‌شود. این آن چیزی بود که ما خواستیم در بحث بیان کنیم. با آن ترضیحاتی که آقایان فرمودند من نتوانستم یک مطلب جدیدی اضافه بر این، که فکرمند و استنباطمند را عرض بکنم، به دست بیاورم.

در عین حال باز هم اعلام کردم که این استنباط نهایی نیست. مطلب دوم اینکه آیا این قتل یک موجود زنده هست؟ ولو قتل نفس و قتل انسان نباشد، ولی آیا قتل یک موجود زنده هست یا نه؟ عرض کردم از نظر علمی این دیگر قطعی است و جای بحث نیست. علم به ما می‌گرید نطفه یک موجود زنده است؛ امروزه شکی هم در این نداریم. پس، از بین بردن او قتل یک موجود زنده است و جای بحث هم نیست. مطلب سوم: آیا قتل موجود زنده در این مرحله حرام است یا نه؟ عرض کردم اینجا دلایل فقهی کافی می‌خواهد. دو روایت ابو عیید و روایت اسحاق ابن عمار – که در روایت اسحاق ابن عمار می‌گوید آیا باید دیه بدهد یا نه؟ امام می‌فرماید بله، باید دیه بدهد. می‌گوید این که نطفه‌ای بیش نیست. می‌فرماید اول خلقت و بدو خلقت با نطفه است. روایت لزوم دیه را معلل می‌کند به بدو خلقت. پس ما در این شکی نداشتیم. اگر روایت قتل را معلل

می‌کرد، و احکام قتل انسان را معلل می‌کرد به بد و خلقت، می‌شد روایت منصورص العله. ولی ما جلوتر در بحثمان گفته‌یم اصلاً مقرر کردن دیه معناش قتل نیست.



---

حكم الاجهاض والتعقيم  
فى الشريعة الاسلامية

---



## حكم الإجهاض و التعقيم في الشريعة الإسلامية\*

الشيخ سيد محمد الحسيني بهشتى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة والسلام على عبده المصطفى، سيدنا محمد و على الخيرة  
من آله وصحبه.

أقدم هذا البحث في حكم الإجهاض والتعقيم في الشريعة الإسلامية من وجهة نظر المذهب الجعفري - أعني مذهب الشيعة الإمامية - راجياً أن يكون هذا مفتاحاً للبحث في هاتين المسألتين بصورة أشمل في مستقبل غير بعيد. و قبل الدخول في البحث، أريد أن أشير إلى مسألة، وهي أنَّ النبي صلَّى الله عليه وآلِه وسُلْطَنَ قد حثَّ المسلمين على الاستيلاد و تكثير الأولاد. فقد روَى عنه صلَّى الله عليه وآلِه وسُلْطَنَ «أكثروا من الولد، أكثر بكم غداً».١ و لماذا كان صلَّى الله عليه وآلِه وسُلْطَنَ يحثُّهم على ذلك؟ لدعم الإسلام من أمته أمام من يريد الاعتداء عليهم؟ أو ليكثُر على وجه الأرض من يعبد الله وحده و لا يشرك به شيئاً؟ أو ليباهي الرسول بكثرة أمته يوم القيمة؟

---

\* اسم الكتاب: الإسلام و تنظيم الأسرة. مجلدان. المجلد الثاني، محل المؤتمر: رباط، مغرب العربي. محل النشر: بيروت، الدار المتحدة لنشر، ١٩٧٣ م = ١٣٥١ ش - وزيرى. این کتاب در دو مجلد: (ج ١ ٤١٤ ص و ج ٢٥٩٦ ص) در قطع وزيرى، در تاریخ ١٩٧٣ به چاپ رسیده و نویسنده گانی از ۲۲ کشور اسلامی مقالاتی در آن دارند.  
١- محمد بن الحسن بن علي بن الحسين حر العاملی، وسائل الشیعه، ج ٣، ص ١١٨ (کتاب  
الکاچ، أبواب أحکام الاولاد).

أو لجميع هذه الوجوه؟ أو لها و لغيرها من الوجوه التي نعرفها أو لا نعرفها؟ و يشعر بالوجه الثالث عدد من الروايات التي رويت عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في هذا الباب، و بالوجه الثاني بعض الروايات عن أهل بيته. و بجانب هذا الحث المأثور عنه صلى الله عليه وآله وسلم يجب التنبيه على أمرين:

١- ان المأثور عنه صلى الله عليه وآله وسلم هو الحث فحسب، لا الایجاب والفرض. فلا يجوز الاستدلال به على حرمة استعمال الأسباب المانعة من الحمل. بل روى عنه صلى الله عليه وآله وسلم الترخيص في العزل، و هذا يدل على اباحة استعمال تلك الوسائل من حبوب و غيرها.

٢- ان هذا الحث منه صلى الله عليه وآله وسلم كان بالنظر الى ما أشرنا اليه من الوجوه، أو الى ما يشابهها، مع غض النظر عن أمور ربما تحدث و توجب الحكم بوجوب أو حرمة أو كراهيّة الاستيالاد، أو تكثير الاولاد لواحد من المسلمين أو للأمة الإسلامية. فلو فرضنا أن الحمل خطير على حياة الأم أو صحتها، فهل نوصي الوالدين بالاستيالاد من غير مبالغة بالخطر الناشيء عن الحمل؟ و هل يسمى ذلك اتباعاً للسنة النبوية؟

و هكذا إذا فرضنا أن الطاقات الموجودة عند المسلمين لا تتفق الا بتغذية و تربية و تدريب عدد معين، و أن ازدياد هذا العدد يمنعهم من تنظيم أمور الأمة و تدبيرها، فهل يبقى حينئذ هذا الحث على ما كان؟ و هل يعد العمل على وفقه حتى في تلك الاحوال اتباعاً للسنة؟ كلاما!

فعلى الأمة الإسلامية، و لا سيما العلماء والمفكرين، و ذوي السلطات منهم، أن يقدروا الظروف التي نعيش فيها اليوم، متحرّزين من كل عصبية أو تقليد، و اتباع أعمى للأراء الصادرة عن المنظمات العالمية. ثم على المسلمين بعد ذلك أن يختاروا الانسب في هذه الظروف، مراعين في ذلك المعايير التي قررها الشرع الإسلامي. ولتكن هذا المؤتمر خطوة ناجحة إلى تلك الغاية التي يأملها

كل مسلم.

و نرجع الآن الى موضوع البحث، اعني حكم الشريعة الاسلامية في مسألتي الاجهاض و التعقيم.

### الإجهاض

هل الإجهاض قتل للنفس المحترمة، الذي يعده الاسلام إثما كبيراً، بل من أكبر الكبائر؟ ما هي النفس المحترمة التي عد الاسلام قتلاها أكبر الكبائر؟ هي نفس الانسان التي لم ترهق في حد أو قصاص. و هل يكون الجنين إنساناً؟ في أي طور من أطواره إذن؟ لقد ذكر القرآن الكريم ان لخلق الانسان أطواراً، فقال: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا النَّاسَ مِنْ سَلَالَةِ مِنْ طِينٍ. ثُمَّ جَعَلْنَا نُطْفَةً فِي قَرَارِ مَكِينٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً، فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً، فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عَظَاماً، فَكَسَوْنَا الْعَظَامَ لَحْماً، ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ، فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ». (سورة المؤمنون ١٤-١٢). ففي أي طور من هذه الأطوار اعتبر القرآن الجنين إنساناً؟ حينما كان سلالة من طين، أي قبل ان يكون جنيناً؟ لا. حينما صارت نطفة في قرار مكين؟ لا. حينما صارت العلقة؟ لا. حينما تبدلت العلقة مضغة؟ لا. حينما ظهر فيها العظم؟ لا. حينما تم ظهور العظام فيه، فصار الجنين ذا عظام يكسوها اللحم؟ لا. فمتى إذن؟

الذى يظهر من الآيات التى نتلوها، ان الجنين يصير إنساناً حينما ينشئه الله خلقاً آخر، أي خلقاً يمتاز به عن سائر الحيوان فيكون إنساناً. و ماذا يكتسب هو في هذا الطور؟

نطلب الجواب من الكتاب العزيز، الذى لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلقه، فيبيين لنا هذا حيث يقول: «ذلِكَ عَالَمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةُ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ، الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ، وَبَدَأَ خَلْقَ النَّاسِ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سَلَالَةٍ

من ماءٍ مَهِينَ، ثُمَّ سُوَاهَ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئَدَةَ قَلِيلًاً مَا تَشْكِرُونَ» (سورة السجدة، ٦-٩). وَيَقُولُ فِي قَصَّةِ آدَمَ: «إِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ» (سورة الحجر، ٢٩). فَلَمْ يَكُنْ آدَمُ يَسْتَحِقُ سَجْدَةَ الْمَلَائِكَةِ لَهُ بَعْدَ مَا سُوَى جَسْدَهُ، وَلَكِنْ بَعْدَ مَا نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ صَارَ خَلِيقَةَ اللَّهِ فِي خَلِيقَتِهِ وَمَوْضِعًا لِتَكْرِيمِهِ! فَكَمَا أَنَّ آدَمَ لَمْ يَبْلُغْ هَذِهِ الْمَكَانَةَ إِلَّا بِنَفْخِ الرُّوحِ فِيهِ، فَكَذَلِكَ الْجِنِّينَ لَا يَعْدُ نَفْسًا مَحْرَمَةً إِلَّا بَعْدَ مَا تَسْنَفَخَ فِيهِ الرُّوحُ. وَمَا هِيَ الرُّوحُ؟ هَلْ هِيَ تِلْكَ الْحَيَاةُ الَّتِي تَعْمَلُ الْإِنْسَانَ وَسَائِرَ الْحَيَوانَ؟ أَمْ تَعْمَلُهَا وَالنَّبَاتَ أَيْضًا؟ أَمْ هِيَ أَمْرٌ يَخْصُّ بِالْإِنْسَانِ؟

أَنَّ التَّمَعُّنَ فِي آيَاتِ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ يَقْتَضِيُ بِأَنَّهَا [الرُّوحُ] أَمْرٌ يَخْصُّ بِالْإِنْسَانِ. فَلَيْسَتْ هِيَ تِلْكَ الْحَيَاةُ الْعَامَّةُ الَّتِي تَوْجَدُ فِي الْحَيَوانِ، أَوْ فِي الْحَيَوانِ وَالنَّبَاتِ أَيْضًا. وَالْعِلْمُ الْحَدِيثُ تَرَكَ الْبَحْثَ عَنِ الرُّوحِ وَمَاهِيَّتِهِ، وَفَضَلَّ أَنْ يَشْتَغِلَ بِالظَّوَاهِرِ الَّتِي نَسَمَّيْهَا الظَّوَاهِرُ الرُّوحِيَّة. لَكِنَّ الْبَدَاهَةَ تَقْضِيُ بِأَنَّ هَنَاكَ ظَواهِرٌ رُوحِيَّةٌ تَخْصُّ بِالْإِنْسَانِ، فَلَا بدَّ أَنْ يَكُونَ لِتِلْكَ الظَّواهِرِ مِبْدَأً فِي ذَاتِ الْإِنْسَانِ، بِهِ يَمْتَازُ عَنِ سَائِرِ الْحَيَوانِ، وَبِهِ اسْتِطَاعَ تَسْخِيرِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَمَا عَلَيْهَا. وَقَدْ عَبَرَ الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ عَنِ هَذِهِ الْمِبْدَأِ الْمَجْهُولِ بِعِبَارَةِ «رُوحٌ مِنْهُ» وَلَمْ يَزْدَنَا بِيَانًا، حَتَّى يَأْتِيَنَا سُؤَالُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْهَا فَنَزَّلَتِ الْآيَةُ: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ، قُلِّ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّيِّ، وَمَا أُوتِيْتُ مِنْ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًاً» (سورة الإِسْرَاءُ، ٨٥).

وَالْجَهْلُ بِجُوهرِ هَذِهِ الْمِبْدَأِ لَا يَنَافِي الاعْتِرَافَ بِوُجُودِهِ. فَالرُّوحُ فِي صُفتَيْهَا هَذِهِ تَشَابِهُ خَالقَهَا الَّذِي نَعْلَمُ بِوُجُودِهِ، مِنْ غَيْرِ أَنْ نَعْرِفَ ذَاهِهِ. وَلِعَلَّهُ لِذَلِكَ وَلِغَيْرِهِ مِنْ وُجُوهِ الْمُشَابِهَةِ قَالَ تَعَالَى: «قُلِّ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّيِّ» (سورة الإِسْرَاءُ، ٨٥)؛ وَقَالَ عَزُّ وَجَلُ «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (سورة الحجر، ٢٩)، وَسُورَةُ صَ ٧٢؛ وَقَالَ «ثُمَّ سُوَاهَ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» (سورة السجدة، ٩)؛ فَنَسَبَهَا أَلْى

نفسه.

و نحن أيضاً لا نريد أن نبحث هنا عن الروح و جوهرها، بل نريد أن نفهم معنى قوله تعالى «ثُمَّ أَنْشَأْنَا خَلْقًا آخَرَ» (سورة المؤمنون، ١٤). فعرفنا أن الجنين صار خلقاً آخر بعد ما نفخت فيه الروح، و هذا كان بعد ما سواه، أي بعد ما تم خلق جسده بجميع أجهزته.

### قضاء على (ع)

ولقد رُوى هذا عن على (ع). رُوى في الوسائل، عن محمد بن يعقوب باسناده إلى كتاب ظريف من أمير المؤمنين (ع) قال: «جعل دية الجنين مائة دينار، و جعل مثني الرجل إلى أن يكون جنيناً خمسة أجزاء. فإذا كان جنيناً قبل أن تلجه الروح مائة دينار، و ذلك أن الله عز وجل خلق الإنسان من سلاله و هي النطفة، فهذا جزء، ثم علقة، فهو جزءان، ثم مضفة، فهو ثلاثة أجزاء، ثم عظماً، فهو أربعة أجزاء، ثم كسي لحماً فحيتنـذ تم جنيناً، فكملـت له خمسة. لخمسة أجزاء مائة دينار. والمائة دينار خمسة أجزاء. فجعل للنطفة خمس المائة، عشرين ديناراً؛ و للعلقة خمسـي المائة، أربعين ديناراً؛ و للمضفة ثلاثة أخمـس المائة، ستـين ديناراً؛ و للعظـم أربـعة أخمـس المائـة، ثـمانـين دـينـارـاً؛ فإذا كـسي اللـحـمـ، كـانت لـه مـائـة كـاملـة؛ فـاـذا نـشـأ فـيـه خـلـقـ آخـرـ - وـ هـوـ الرـوـحـ - فـهـوـ حـيـتـنـذـ نـفـسـ بـأـلـفـ دـيـنـارـ كـامـلـةـ، إـنـ كـانـ ذـكـراـ، وـ إـنـ كـانـ اـنـثـيـ فـخـمـسـمـائـةـ دـيـنـارـ.»

### المحقق الحلـى في الشرائع

و أفتـى بذلك جـمـاعـةـ من فـقـهـائـنـاـ، مـنـهـمـ المـحـقـقـ الـحلـىـ<sup>١</sup> فـيـ كـاتـبـهـ شـرـائـعـ

١- وسائل الشـيعـدـ، جـ ٣ـ، صـ ٤٩٨ـ (فـيـ كـاتـبـ الـدـيـاتـ، اـبـوـابـ دـيـاتـ الـاعـضـاءـ).  
[وسائل الشـيعـدـ، جـ ٢٩ـ، صـ ٣١٢ـ، جـاـبـ آلـ الـبـيـتـ، بـابـ ٢٩ـ اـزـ اـبـوـابـ دـيـاتـ الـاعـضـاءـ].  
٢- هو ابوالقاسم نجم الدين جعفر بن الحسن الحلـىـ، المعروف بالـمحـقـقـ الـأـوـلـ، تـوـفـيـ فـيـ ←

الاسلام، حيث قال: «النظر الرابع في اللواحق، وهي أربعة: الاولى في الجنين، ودية الجنين المسلم الحر مائة دينار اذا تم ولم تلجه الروح، ذكرأكان او اثني. ولو ولجت فيه الروح، فدية كاملة للذكر، ونصف للأثني، ولا تجب الا مع تيقن الحياة. ولا اعتبار بالسكون بعد الحركة، لاحتمال كونها عن ريح، ويجب الكفاره هنا مع مباشرة الجنئية. ولو ألت المرأة حملها مباشرة أو تسببياً، فعليها دية ما ألتته ولا نصيبي لها من هذه الديه. ولو أفرزتها مفزع فألتته، فالدية على المفزع، ويرث دية الجنين من يرث المال، الأقرب فالأقرب. ولو ضربها فاللتة، فماتت عند سقوطه، فالضارب قاتل، يقتل ان كان عمداً، ويضمن الديه في ما له ان كان شبيهاً، ويضمنها العاقلة إن كان خطأ. وكذا لو بقى ضمناً ومات، أو وقع صحيحاً، وكان ممن لا يعيش مثله، و تلزم الكفاره في كل واحدة من هذه الحالات، ولو لقتة حياً».<sup>١</sup>

و قال الفقيه البارع صاحب الجوهر<sup>٢</sup> في شرحه على الشرائع: «و كيف كان، فلا كفاره على الجنئ عندنا، بل الاجماع بقسميه عليه، لعدم صدق القتل بعد فرض عدم ولوج الروح.<sup>٣</sup>» و قال الشهيد الثاني<sup>٤</sup> في الروضة<sup>٥</sup>: «ولا كفاره هنا الا في قتل الجنين في جميع أحواله، لأنَّ وجوبهما مشروط بحياة القتيل، ولو ولجته

→ سنة ٦٧٦ هـ ، كان من ائمة الفقه الجعفري.

١- شرائع الاسلام، ص ٣٩٧، ٣٩٨ (كتاب الدييات).

٢- هو الشیخ محمد حسن بن محمد باقر الأصبهانی. كان من ائمة الفقه الجعفري. توفي في سنة ١٢٦٦ هـ .

٣- جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام، ج ٦، ص ٧٤٢

٤- هو زین الدین بن علی بن احمد العاملی، من اکابر فقهاء الشیعہ الامامیة. قتل في سنة ٩٦٥ او ٩٦٦ هـ .

٥- هي الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية. و اللمعة الدمشقية للشهید الاول، اعني ابا عبدالله شمس الدين محمد بن مکی النبطی العاملی، المقتول في سنة ٧٨٦ هـ . و كان هو من ائمة الفقه الجعفري في عصره.

الروح فدية كاملة للذكر، و نصف للأثني». <sup>١</sup>

يتبيّن مما ذكرنا ان اجهاض الجنين انما يكون قتلاً بعدما ولجت فيه الروح، و اما قبل ذلك فلا يصدق عليه القتل، اي قتل النفس المحرمة، اي نفس الانسان.

### العلم الحديث

و ربما يقال إن اجهاض الجنين قتل في جميع الأحوال، لأنَّ العلم الحديث بين لنا أنَّ للجنين حياة من أول الامر. والجواب، أنَّ هذا يدلُّ على أنَّ المقصود من الروح التي يبيّن الشرع ولو جَهَّا في الجنين في الطور الأخير، غيرُ هذه الحياة التي يتباهى العلم الحديث للجنين، بل للنطفة ايضاً قبل أن تنتقل من الرجل إلى رحم المرأة. فإذا أفرغ الرجل نطفته خارج الرحم، كما في العزل مثلاً، فهل يصدق على ذلك القتل، أي قتل الانسان؟ كلا. فإجهاض الجنين قبل ولوج الروح الانسانية فيه لا يكون قتلاً للانسان، لأنَّ الجنين انما يصير انساناً في التبدل الأخير، أي حينما تلتج فيه الروح. و ان شئتَ أن تسمى الاجهاض قبل ولوج الروح قتلاً، فسمه قتلَ حيوان، أي لوجود ذي حياة سيصير من بعد انساناً، لا قتل انسان بالفعل.

ورُوى في الوسائل عن محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن ابن محبوب عن عبدالله بن غالب عن أبيه عن سعيد بن المسيب، قال: «سألت علياً بن الحسين عن رجلٍ ضرب امرأة حاملاً برجله فطرحت ما في بطتها ميتاً، فقال: و ان طرحته وهو مضغة، فان عليه ستين ديناراً. قلت: فما حد المضغة؟ فقال: هي التي إذا وقعت في الرحم فاستقرت فيه مائة و عشرين يوماً. قال: و ان طرحته وهو نسمة مخلقة له عظم و لحم، مرتب الجوارح، قد نفخت فيه روح العقل، فان عليه دية كاملة.»<sup>٢</sup> لقد أضاف الروح الى العقل حتى ينحصر على أنَّ

١- الروضة البهية للشهيد الثاني، ج ٢، ص ٣٧٣.

٢- وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٤٩٨، كتاب الديات. ←

المراد بها هي الروح التي يمتاز بها الإنسان عن سائر الحيوان، لا الحياة العامة. و يذكر في العلوم الحديثة أن الجنين يمرّ وهو في الرحم، في بضعة أشهر في جميع الأدوار والاطوار الرئيسية التي مرّ بها الاحياء في مسيرة التكامل منذ ملايين السنين، وأنه في كل طور من تلك الأطوار يمثل في شكله، وكثير من ظواهر خلقه نوعاً من الانواع التي خلقت قبل الإنسان، وأنه إنما يمثل الإنسان في الدور والطور الاخير من تكامله في الرحم. و هل تجد هذا الا تعبيراً آخر لقوله تعالى: «ثُمَّ أَنْشَأَنَا خَلْقًا آخَرَ» (سورة المؤمنون، ١٤)؟<sup>١٤)</sup>

لنا أن نقول انَّ العلم لم يختلف عن الوحي، أي عن القرآن الكريم، و عن السنة المبينة له في هذا المقام. نعم، قد يجد الباحث في عبارات الفقهاء أو الرواية ما يشعرُ بأنَّ الجنين إنما صار حيَاً في الدور الأخير، بعد ما تكونت فيه جميع الجهازات البدنية. و يشعرُ بذلك بأنَّ هؤلاء لم يميزوا الحياة من روح العقل، و كانوا يرون أنَّ الجنين إنما يصير حيَاً عندما تلتج فيه الروح، أي روح العقل؛ و أما قبل ذلك فلم يكن هو حيَاً. و ليس لنا أن نأخذ عليهم ذلك، لأنَّ التقدم العلمي قد يمكّننا من فهم الكتاب والسنة على وجه لم نتمكن منه من قبل. ولكن هذا الظنّ منهم باتحاد وقت وجود الحياة في الجنين و صيرورته انساناً لم يؤدِّ إلى خلل في فهم حكم الإجهاض من الكتاب والسنة عندهم. فقد عرفت من كلام المحقق والشهيد و صاحب الجواهر وغيرهم، أنَّهم لم يحكموا على إجهاض العلقة والمضغة حكمَ قتل الإنسان. و إن أراد اليوم فقيه أو طبيبٍ أن يسمّي إجهاض العلقة أو المضغة قتلاً، فليسمّ ذلك قتلَ حيوان، لا قتلَ انسان، كما مرّ. و عليه أن يسمّي اسقاط النطفة، حتى قبل دخول مَنِيَّ الرجل في رحم المرأة أيضاً قتلاً، لوجود الحياة فيه أيضاً. وقد سمى إجهاض العلقة والمضغة قتلاً في ما روی في الوسائل عن محمد بن يعقوب، عن عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن

→ [وسائل الشيعة، ج ٢٩، ص ٣١٦ ح ٨، باب ١٩ از ابواب دیات الاعضاء].

محمد بن يحيى، عن أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدٍ، وَ جَمِيعِهِمْ عَنْ أَبِي مُحْبُوبٍ، عَنْ عَلَى بْنِ رَئَابٍ، عَنْ أَبِي عَبِيدَةَ، قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرَ عَنْ امْرَأَةٍ شَرِبَتْ دَوَاءً وَ هِيَ حَامِلٌ، وَ لَمْ يَعْلَمْ بِذَلِكَ زَوْجَهَا، فَأَلْقَتْ وَلَدَهَا. قَالَ: إِنْ كَانَ لَهُ عَظِيمٌ وَ قَدْ نَبَتَ عَلَيْهِ الْلَّحْمُ، فَعَلَيْهَا دِيَةٌ تَسْلِمُهَا إِلَى أَبِيهِ. وَ إِنْ كَانَ حَسِينٌ طَرَحَتْهُ عَلَقَةً أَوْ مَضْغَةً، فَإِنْ عَلَيْهَا أَرْبَعينَ دِينَارًا أَوْ غَرَةً تَؤْدِيهَا إِلَى أَبِيهِ. قَلْتُ لَهُ: فَهَى لَا تَرْثُ وَلَدَهَا مِنْ دِيَتِهِ مَعَ أَبِيهِ؟ قَالَ: لَا، لَأَنَّهَا قُتِلَتْهُ، فَلَا تَرْثُهُ.»<sup>١</sup>

وَ فِي مَا رَوَاهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي مُحْبُوبٍ، عَنْ عَلَى بْنِ رَئَابٍ، عَنْ أَبِي عَبِيدَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، فِي امْرَأَةٍ شَرِبَتْ دَوَاءً وَ هِيَ حَامِلٌ لِطَرْحِ وَلَدَهَا فَأَلْقَتْ وَلَدَهَا، قَالَ: «إِنْ كَانَ لَهُ عَظِيمٌ قَدْ نَبَتَ عَلَيْهِ الْلَّحْمُ وَ شَقَّ لَهُ السَّمْعُ وَ الْبَصَرُ، فَإِنْ عَلَيْهَا دِيَةٌ تَسْلِمُهَا إِلَى أَبِيهِ، قَالَ: وَ إِنْ كَانَ جَنِينًا - عَلَقَةً أَوْ مَضْغَةً - فَإِنْ عَلَيْهَا أَرْبَعينَ دِينَارًا أَوْ غَرَةً تَسْلِمُهَا إِلَى أَبِيهِ. قَلْتُ: فَهَى لَا تَرْثُ مِنْ وَلَدَهَا مِنْ دِيَتِهِ؟ قَالَ لَا، لَأَنَّهَا قُتِلَتْهُ.»<sup>٢</sup>

فَقُولُ الْإِمَامِ (ع) «لَأَنَّهَا قُتِلَتْهُ» يُحَمِّلُ أَمَّا عَلَى مَا ذَكَرْنَا مِنْ أَنَّ الْجَنِينَ فِي تَلْكَ الْأَطْوَارِ حَيًّا، وَ لَكِنْ لَيْسَ بِإِنْسَانٍ، أَوْ عَلَى تَزْيِيلِ الْاجْهَاضِ فِي تَلْكَ الْأَحْوَالِ مِنْزَلَةِ الْقَتْلِ الَّذِي يَمْنَعُ الْقَاتِلُ مِنْ الإِرْثِ؛ كَمَا سُمِّيَ الْعَزْلُ وَأَدَأَ فِي حَدِيثٍ. وَ كَيْفَ كَانَ، فَلَا يَوْجِدُ فِي الْحَدِيثَيْنِ مَا يَدْلِلُ عَلَى أَنَّ الْإِمَامَيْنِ (ع) قَدْ اعْتَبَرَا الْاجْهَاضَ فِي تَلْكَ الْأَحْوَالِ قَتْلًا إِنْسَانًا، بَلْ قَتْلًا، وَ هُوَ أَعْمَمُ مِنْ قَتْلِ النَّفْسِ الَّذِي يَوْجِبُ الْقَصَاصَ أَوِ الدِّيَةِ الْكَامِلَةِ حَسْبَ عَمُومَاتِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ.

وَ قَدْ ظَهَرَ بِذَلِكَ أَنَّ الْحُكْمَ بِحُرْمَةِ الْاجْهَاضِ الْجَنِينِ قَبْلَ وَلُوْجِ رُوحِ الْعُقْلِ فِيهِ، أَيْ قَبْلَ أَنْ يَصِيرَ إِنْسَانًا فِي الرَّحْمِ، وَالاستنادُ فِي تَحْرِيمِهِ إِلَى عَمُومَاتِ تَحْرِيمِ قَتْلِ النَّفْسِ الْمُحْرَمَةِ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، أَوِ إِلَى خَصُوصِ مَا وَرَدَ فِي

١- وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٣٣٦ (كتاب الفرائض والمواريث).

٢- المصدر نفسه، ج ٣، ص ٤٤٩.

تحريم قتل الأولاد مثل قوله تعالى: «و لا تقتلوا أولادكم خشية إملاقي، نحن نرزقهم و أياكم ان قتلهم كان خطئاً كبيراً» (سورة الاسراء، ٣١) غير موجه. فقتل الأولاد الذي كان العرب قد اعتادوه في برهة من الزمان في عهد الجاهلية، هو قتل الأولاد بعد الولادة لا قبلها، لأنهم كانوا يقتلون البنات لا البنين. ولم يكن يتسم لهم معرفة ذلك إلا بعد الولادة. قال الطبرسي<sup>١</sup> في مجمع البيان عند تفسير قوله تعالى: «و اذا المؤودة سئلت، بأى ذنب قُتلت» (سورة التكوير، ٩) «و كانت المرأة اذا حان وقت ولادتها، حُفرت حفرة و قعدت على رأسها. فان ولدت بنتاً رمت بها في الحفرة، و ان ولدت غلاماً حبسه، عن ابن عباس.»

### فمتى يكون إجهاض الجنين قتلاً؟

هذا كله في إجهاض الجنين قبل ولوج الروح فيه، أي قبل أن يتطور إنساناً في الرحم. وأما إجهاضه بعد أن أنشيء خلقاً آخر، أي بعد ما نفخ الله فيه من روحه و تطور إنساناً، فهو قتل النفس التي حرم الله إلا بالحق، و تعمّه الأحكام والقوانين التي أتى بها الشّرعة الإسلامية في قتل الإنسان، من القصاص والديمة والكافرة. وقد مر ذلك في كلام المحقق الأول و غيره من الفقهاء.

### و متى يتتطور الجنين إنساناً؟

روي في الوسائل عن محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن اسماعيل، عن صالح بن عقبة، عن سليمان بن صالح، عن أبي عبدالله: في النطفة عشرون ديناراً، و في العلقة أربعون ديناراً، و في المضفة ستون ديناراً، و في العظم ثمانون ديناراً. فإذا كُسُي اللحم، فمائة دينار. ثم هي

---

١- أمين الإسلام أبو علي فضل بن حسن بن فضل الطبرسي، من آئمة التفسير عند الشيعة الإمامية. توفي سنة ٥٤٨ أو ٥٥٢ هـ.

ديته حتى يستهيل، فإذا استهيل فالدية كاملة! والمعروف أن المولود إنما يستهيل إذا مضت عليه ستة أشهر في الرحم. ولكن روى في الوسائل عن محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن اسماعيل، عن صالح بن عقبة، عن أبي شبل قال: «حضرتُ يونسَ و أبو عبد الله يخبره بالدييات. قلت: فإذا وكرها فسقط الصبي ولا أدرى أ حيَا كان أم لا؟ قال: هيهات يا أبي شبل، إذا مضت خمسة أشهر فقد صارت فيه الحياة، وقد استوجب الديمة».¹

والمحقق الأول قال في هذا المقام: «و لو ولجت فيه الروح، فدية كاملة للذكر، و نصف للأنثى، و لا تجب إلا مع تيقن الحياة، و لا اعتبار بالسكون بعد الحركة».² فلم يتذكر هو و صاحب الجوادر في شرح هذه العبارة ما روى عن أبي شبل عن أبي عبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع) عن ولوح الحياة فيه بعد خمسة أشهر.

و أما العلم الحديث فلم يأت بشيء يوضح لنا الأمر في هذا المقام. يذهب إلى أن تمام خلق الجنين في الرحم إنما يكون في أواخر الشهر السابع من الحمل. ففي هذا الأوان توجد فيه جميع الأجهزة البدنية بصورة تمكّنه من إدامة الحياة لو ولد. ولو ولد قبل ذلك، أي في أول الشهر السابع مثلاً، فلا تقوى بعض أجهزته بذلك، و لا نستطيع من استبقاءه حياً إلا باعداد ظروف خاصة تشبه ظروف الرحم حتى تساعده على الاستكمال الذي يقوم به الجنين في الرحم في الشهر السابع. وقد كانوا يربون المولود الذي ولد في أول الشهر السابع داخل غشاء ضخم من القطن كي يحتفظوا بدرجة ثابتة من الحرارة له، كما في الرحم.

١- وسائل الشيعة.  
٢- شرائع الإسلام، ص ٣٩٧ (كتاب الدييات).

و قد رُوى عن عبدالله بن سنان، عن رجل، عن أبي جعفر (ع)، قال: «قلت له: الرجل يضرب المرأة فمطحر النطفة، قال: عليه عشرون ديناراً، فان كان علقة، فعليه أربعون ديناراً؛ فان كان مضغة، فعليه ستون ديناراً؛ فان كان عظماً، فعليه الديمة».»<sup>١</sup>

و قد روى عن محمد بن مسلم، قال: «سألت أبي جعفر عن الرجل يضرب المرأة فمطحر النطفة، فقال: عليه عشرون ديناراً. فقلت: يضررها فمطحر العلقة. فقال: عليه أربعون ديناراً. فقلت: فيضررها فمطحر المضغة. فقال: عليه ستون ديناراً. فقلت: فيضررها فمطحره وقد صار له عظم. فقال: عليه الديمة كاملة، وبهذا قضى أمير المؤمنين. قلت: فما صفة خلقته اذا كان عظماً؟ فقال: اذا كان عظماً شُقّ له السمع والبصر، ورُتبَتْ جوارحه، فإذا كان كذلك، فإن فيه الديمة كاملة».»<sup>٢</sup>

فالظاهر أن المقصود بالديمة، أو الديمة الكاملة فيما، المائة دينار التي هي الديمة الكاملة للجنين الذي تم خلق جوارحه قبل ولوج الروح فيه. فإن هذه الديمة هي التي وزعت في ما رواه الكليني عن أمير المؤمنين على (ع) على خمسة أجزاء، لخمسة أدوار للجنين قبل الدور الأخير، كما مر في هذه الرواية تفصيلاً.

### و هل يكون الاجهاض محرماً من وجہ آخر؟

إذا أجهض الجنين من غير اذن الأبي والأم معاً، يكون ذلك عدواً علينا، أو على أحدهما فقط رضيه الآخر، ولذلك وضعت عليه في الشرع الإسلامي الديمة، والعداون محرم. وأما اذا اذن فيه الأبوان معاً، فلا يصدق عليه العداون، ولا يكون حراماً من هذه الجهة أيضاً. نعم، رُوى في الوسائل عن محمد بن علي بن الحسين، باسناده عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبي عميرة، عن محمد بن أبي حمزة وحسين الرواسي، جميعاً عن اسحق بن عمار، قال: «قلت لأبي الحسن:

---

١- وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٤٦٤. ٢- المصدر نفسه (كتاب القصاص).

المرأة تخاف الجبل، فتشرب الدواء، فتُلْقى ما في بطنها. قال: لا. قلت: إنما هو نطفة. فقال: إنَّ أَوَّلَ مَا يَخْلُقُ نَطْفَةً<sup>١</sup> وَ لَمْ يَذْكُرِ السَّائِلُ رَضَاَ الْأَبْ أَوْ عَدْمِهِ. وَ هَلْ يَكْفِي مِثْلُ هَذَا الْأَطْلَاقُ فِي الْحُكْمِ بِشُمُولِ النَّهْيِ لِكُلِّتَيِ الْحَالَتَيْنِ؟ وَ هَلْ يَكُونُ النَّهْيُ نَهْيٌ تَحْرِيمٍ، أَوْ نَهْيٌ كُراْهَةً؟ أَمَا صَاحِبُ الْوَسَائِلِ فَقَدْ ذَهَبَ إِلَى التَّحْرِيمِ، حِيثُ قَالَ: «بَابُ أَنَّهُ يُحَرِّمُ عَلَى الْمَرْأَةِ شُرُبُ الدَّوَاءِ لِطَرْحِ الْحَمْلِ وَ لَوْ نَطْفَةً»، وَ لَمْ يَأْتِ فِي هَذَا الْبَابِ إِلَّا بِحَدِيثٍ وَاحِدٍ، وَ هُوَ الَّذِي تَلوَنَاهُ عَلَيْكُمْ. وَ الظَّاهِرُ أَنَّ الَّذِي كَانَ يَدْعُو أَصْحَابَ الائِمَّةِ إِلَى السُّؤَالِ عَنْ حُكْمِ الْاجْهَاضِ بِجَمِيعِ صُورِهِ كَانَ هُوَ حُكْمُ الْمَسْأَلَةِ بِالنَّظَرِ إِلَى حَقِّ الزَّوْجِيْنِ وَ مَا يَضْمِنُ الْمَجْهُضُ مِنْ الْدِيَةِ. فَانظُرُ إِلَى مَا رُوِيَ عَنْ أَبِي عَبِيدَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، فِي امْرَأَةٍ شَرِبَتْ دَوَاءً وَ هِيَ حَامِلٌ لِتَطْرُحِهِ، فَأَلْقَتْ وَلَدَهَا؛ قَالَ: «إِنْ كَانَ لَهُ عَظِيمٌ قَدْ نَبَتْ عَلَيْهِ الْلَّحْمُ، وَ شُقَّ لَهُ السَّمْعُ وَ الْبَصَرُ، فَانْتَهِي إِلَيْهَا دِيَةٌ تَسْلِمُهَا إِلَى أَبِيهِ».<sup>٢</sup> فَلَمْ يَذْكُرِ الْأَمَامُ فِي الْجَوابِ إِلَّا الْدِيَةُ وَ اخْتِلَافُهَا بِالْخِتَالِ الْأَحْوَالِ فِي الْجَنِّينِ وَ اسْتِقْرَارِ الْدِيَةِ عَلَى الْأَمْ مِنْ جَهَةِ، أَنْ كَانَ هَذَا عَدْوَانًا مِنْهَا عَلَى زَوْجِهَا. فَلَا تَكُونُ الْدِيَةُ عَلَيْهَا إِلَّا عِنْدَ عَدَمِ اذْنِ الزَّوْجِ لِهَا فِي شُرُبِ الدَّوَاءِ؛ وَ أَمَّا مَعَ اذْنِهِ فَلَا رِيبٌ فِي عَدَمِ اسْتِحْقَاقِهِ لِلْدِيَةِ. وَ لِذَلِكَ نَجْدُ السَّائِلَ، أَيْ أَبَا عَبِيدَةَ، فِي رِوَايَتِهِ الْأُخْرَى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(ع)، يَقُولُ: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرَ عَنْ امْرَأَةٍ شَرِبَتْ دَوَاءً وَ هِيَ حَامِلٌ وَ لَمْ يَعْلَمْ بِذَلِكَ زَوْجُهَا فَأَلْقَتْ وَلَدَهَا. قَالَ...».<sup>٣</sup> فَحَمِلَ مَا رُوِيَ عَنْ اسْحَاقِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عِنْدَ عَدَمِ اذْنِ الزَّوْجِ لِهَا فِي شُرُبِ الدَّوَاءِ، كَمَا كَانَ هُوَ الْغَالِبُ فِي تَلْكَ الأَزْمَنَةِ، وَ كَوْنُ النَّهْيِ بِاعتِبَارِ صَدْقَ العَدْوَانِ عَلَيْهِ حِينَئِذٍ أَوْ جَهَهُ. وَ يَؤْيِدُ هَذَا مَا وَرَدَ فِي بَابِ الْعَزْلِ، فِي رَاجِعٍ.

١-المصدر السابق، ج ٣، ص ٤٦٤-٢. المصدر نفسه، ج ٣، ص ٤٩٨

٣-وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٤٩٨

## و هل يحرم الاجهاض بعناوين ثانوية أخرى؟

قد يخطر بالبال تحريم الاجهاض ولو في حال كون ما في الرحم نطفة، أو علقة، أو مضغة، بالنظر إلى أن ذلك يخفف من احترام النفس و ينتهي إلى الجرأة على قتل النفس. أو أن ذلك يؤدي إلى انتشار الزنا؛ لأن الخوف من الحمل واستبانته وما يتربّ عليه من المشاكل من أعظم الروادع عن الزنا. أو أن الاجهاض يجعل حياة الأم أو صحتها في خطر عظيم في أغلب الأحوال، لعدم المبالاة بكيفيته والشروط التي تلزم رعايتها طبياً، ولا سيما في البلدان النامية. فال الأولى تحريم الاجهاض رأساً، حتى لا ينتهي إلى هذا أو ذاك.

و أنت ترى أن مثل ذلك لا يقى بتحريم الاجهاض و اعتباره حكماً من أحكام الشريعة الإسلامية. نعم، على إمام المسلمين أن ينظر في ذلك فيما يمنع منه تارة، و يرخص فيه أخرى، على حسب ما تقتضيه الظروف في كل زمان و مكان، مُراعياً في ذلك ما تقتضيه المصلحة على حسب عمومات الكتاب والسنّة.

### تبصّر

روى البخاري في الصحيح، قال: «حدثنا قتيبة، حدثنا الليث عن ابن شهاب عن ابن المسيب عن أبي هريرة، أنه قال: قضى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في جنين امرأة من بنى لحيان، سقط ميتاً بغرة عبد، أو أمّة. ثمّ انّ المرأة التي قضى عليها بالغرة توفيت، فقضى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بأنّ ميراثها لبنيها و زوجها، وأنّ العقل على عقبها.»<sup>١</sup>

و روى مسلم في صحيحه عن ابن المسيب وأبي سلمة بن عبد الرحمن أنّ أبي هريرة قال: «اقتلت امرأتان من هذيل، فرمّت أحدهما الأخرى بحجر فقتلتها و

---

<sup>١</sup>- البخاري، ج ٨، ص ١٨٩ (كتاب الفرائض).

ما في بطنها. فاختصموا الى رسول الله صلى الله عليه وآلہ وسلم، فقضى رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم أنَّ دِيَةَ جَنِينِهَا غُرَّةً عَبْدًا أَوْ لِيْدَةً. وَ قُضِيَ بِدِيَةِ الْمَرْأَةِ عَلَى عَاقِلَتِهَا وَ وَرِثَتِهَا وَ لِدَهَا وَ مَنْ مَعَهُمْ. فَقَالَ حَمَلُ بْنُ النَّابِغَةِ الْهَذَلِيِّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ أَغْرِمُ مِنْ لَا شَرِبَ وَ لَا أَكْلَ وَ لَا نَطِقَ وَ لَا اسْتَهَلَ، فَمِثْلُ ذَلِكَ يُطْلَى. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّمَا هَذَا مِنْ أَخْوَانِ الْكَهَانِ مِنْ أَجْلِ سَجْعِهِ الَّذِي سَجَعَ.<sup>١</sup> وَ رَوَى الشَّافِعِيُّ مَا يَقْرَبُ مِنْ ذَلِكَ، ثُمَّ زَادَ<sup>٢</sup>: «قَالَ الشَّافِعِيُّ: وَ بِهَذَا كَلَهُ تَأْخُذُ فِي الْجَنِينِ». وَ رَوَى مَالِكُ فِي الْمُوطَأِ، كِتَابُ الْعُقُولِ، بَابُ عِقْلِ الْجَنِينِ، مَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي هَذَا الْبَابِ، ثُمَّ زَادَ: «قَالَ مَالِكٌ: فَدِيَةُ جَنِينِ الْحَرَةِ عُشْرَ دِيَتِهَا، وَ الْعَشْرَ خَمْسُونَ دِينَارًا أَوْ سَمْتَانَةَ دَرَاهِمٍ. قَالَ مَالِكٌ: وَ لَمْ أَسْمَعْ أَحَدًا يُخَالِفُ فِي أَنَّ الْجَنِينَ لَا تَكُونُ فِيهِ الْفُرَّةَ حَتَّى يُزَايِلَ بَطْنَ أُمِّهِ، وَ يَسْقُطَ مِنْ بَطْنِهَا مِيَاتًا. قَالَ مَالِكٌ: وَ سَمِعْتُ أَنَّهُ إِذَا خَرَجَ الْجَنِينُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ حَيًّا ثُمَّ مَاتَ أَنَّ فِيهِ الدِّيَةَ كَامِلَةً. قَالَ مَالِكٌ: وَ لَا حِيَاةَ لِلْجَنِينِ إِلَّا باسْتِهْلَالِ، فَإِذَا خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَاسْتِهْلَلَ ثُمَّ مَاتَ، فَفِيهِ الدِّيَةَ كَامِلَةً.<sup>٣</sup>

وَ قَارَنَ أَبْنَ رَشْدَ بَيْنَ آرَاءِ أَئمَّةِ الْفَقَهِ لِلْمَذَاهِبِ الْأَرْبَعَةِ فِي هَذَا الْبَابِ فِي كِتَابِهِ الْقِيمِ بِدَائِيَةِ الْمُجَتَهِدِ وَ نَهَايَةِ الْمُقْتَصِدِ، فَارْجِعْ إِلَيْهِ.<sup>٤</sup>

وَ قَدْ رَوَى الْحَدِيثُ النَّبَوِيُّ فِي جَوَامِعِ الْحَدِيثِ لِلشِّيَعَةِ الْإِمَامِيَّةِ، وَ أَفْتَى بِمُضْمِونِهِ فِي دِيَةِ الْجَنِينِ الَّذِي لَمْ يَتَمْ خَلْقُهُ، عَلَقَةً كَانَ أَوْ مَضْغَةً، شَيْخُ الطَّائِفَةِ أَبُو جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الطُّوْسِيِّ<sup>٥</sup> فِي الْمُبْسُوتِ وَ الْخَلَافِ وَ التَّهْذِيبِ وَ الْاسْتِبْصَارِ، كَمَا نَقَلَهُ عَنْهُ الْمُحَقِّقُ فِي الشَّرَائِعِ.<sup>٦</sup> وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ فَقَهَاءَ هَذِهِ الطَّائِفَةِ

١- مسلم، ج ٥، ص ١١٠.

٢- الام، ج ٦، ص ٩٣.

٣- الموطأ، ج ٢، ص ١٨٤.

٤- بداية المجتهد، ج ٢، ص ٤١٢-٤١٠ (كتاب الديات).

٥- من الفقهاء المحدثين الشيعة الاماميين، توفي سنة ٤٦٠ هـ.

٦- شرائع الاسلام، ص ٣٩٧، (كتاب الديات).

ذهبوا ألى ان ذلك كان قضية فى واقعة، فلعل الجنين كان مضفة، و ديته فى هذا الطور ستون دينارا، أو كان بين العلقة والمضفة، فكانت ديته خمسين دينارا، و كان هذا ثمن عبد أو أمة فى الغالب، على ما يظهر من مقابل الفرامات المتعلقة بالعبيد والاماء، فلا معارضه حينئذ بينه وبين ما روى من قضاء على، و ما روى من سائر الائمه من أهل البيت من توزيع الديمة على مراتب التنقل والتطور، على ما عرفت من كلام المحقق فى الشرائع.

### نتيجة البحث: نستخلص ما يلى مما مرّ:

- ١- إن إجهاض الجنين بعد صدوره إنساناً ذا روح في السرح محروم "غاية التحرير، وأنه قتل النفس التي حرم الله إلا بالحق، وكبيرة من أكبر الكبائر، وأنه تجرى عليه جميع أحكام القتل، من القصاص والدية والكافارة.
- ٢- إن إجهاضه قبل ذلك لا يعد قتلاً للنفس المحرومة، فليس محروماً من هذه الجهة، ولكنه عدوانٌ على الأب والأم أو أحدهما، إذا لم يكن برضاهما معاً. ولذلك أوجب الشرع الإسلامي فيه الدية على حسب ما عرفت من الروايات والأقوال فيها. وأن الظاهر أن الدية إنما تجب على المجهض، إذا لم يكن الإجهاض برضى الأبوين.
- ٣- أن تحريم الإجهاض بقول مطلق، نظراً إلى غير ما ذكرنا من عناوين ثانوية أخرى، غير موجه.
- ٤- أن لاما المسلمين المنع منه في ظروف خاصة. إذا اقتضته مصلحة الأمة، أو مصلحة الأم، أو مراعياً في ذلك حدود الله على ما بلغنا الرسول صلى الله عليه وآله وسلم في الكتاب والسنّة.

### التعقيم

و أما التعقيم، أي تعقيم الأب أو الأم، بالأسلوب الطبي الحديث الذي لا يضر

بالباء و لا يؤدي الى آثار مشوهة في الوجه، أو عقد روحية، أو أضرار أخرى في النفس، فلم نجد، بعد الفحص، ما يدل على حرمته اذا كان برضى الزوجين. وقد يستدل على تحريمها بقوله تعالى، حكاية عن ابليس:

«وَلَا ضِلَّنَّهُمْ وَلَا مَنِيَّنَهُمْ وَلَا مَرَنَهُمْ فَلَيُبَيِّنُنَّ أَذانَ الْأَنْعَامِ، وَلَا مَرَنَهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ، وَمَنْ يَتَخَذُ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا. يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (سورة النساء، ١١٩).

والتعقيم تغيير لخلق الله، فهو من عمل الشيطان. وقد قال الله تعالى في مقام تحريم عدد من الكبائر: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ، فَاجْتَبِيُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (سورة المائدة، ٩). ولكن لا أظنّ الفقيه تقتضي نفسه بهذا الاستدلال، لأنّ المقصود من تغيير خلق الله الذي يأمر به الشيطان غير متبين، ولذلك اختلفت كلمات القوم فيه. فالآية من هذه الجهة من مجلمل القرآن، لا يجوز الاستدلال به لتحريم ما يعمه أصل الاباحة.

### الاختصاء

وربما يستند في تحريم التعقيم إلى ما ورد في النهي عن الاستخصاء. فقد روى البخاري في الصحيح: «حدثنا محمد بن المثنى، حدثنا يحيى، حدثنا اسماعيل، قال: حدثني قيس عن ابن مسعود، رضي الله عنه، قال: كنا نغزو مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم ليس لنا نساء، فقلنا: يا رسول الله، ألا نستخصي؟ فنهانا عن ذلك.»<sup>١</sup>

وروى هو أيضا<sup>٢</sup>: «حدثنا قبيبة بن سعيد، حدثنا جرير عن اسماعيل عن قيس، قال: قال عبدالله: كنا نغزو مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وليس لنا شيء. فقلنا: الا

١- كتاب النكاح، ج ١٧، ص ٤، (باب ترويج المعسر).

٢- كتاب النكاح، صحيح البخاري، ج ٧، ص ٢٥ (باب ما يكره من التبلي والخصاء).

نستخصى؟ فنها عن ذلك، ثم رخص لنا أن ننكح المرأة بالثوب، ثم قرأ علينا، «يا أيها الذين آمنوا لا تحرموا طيبات ما أحلَّ اللَّهُ لِكُمْ، وَلَا تَعْتَدُوا، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (سورة المائدة، ٨٧).

وروى هو أيضاً: «حدثنا احمد بن يونس، حدثنا ابراهيم بن سعد، أخبرنا ابن شهاب، سمع سعيد بن المسيب يقول: سمعت سعد بن أبي وقاص يقول: رد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على عثمان بن مظعون التبلي، ولو أذن له لاختصينا».¹ وحيث أن الاختلاء غير التعقيم بالأسلوب الحديث الذي نبحث عن حكمه، فالاستدلال بتلك الروايات على تحريم التعقيم غير موجه، لأنَّ الاختلاء يؤدى إلى الحرمان من التزوج رأساً، وإلى تشويه في الوجه غالباً، وإلى عقد روحية تضرُّ بسلامة العقل والدين. ولذلك كان سعد ينظر إليه نظر من يطلب وسيلة تسهل له التبلي وترك الأهل والولد والرهبانية التي تقاضها الرسول صلى الله عليه وآله وسلم عن الإسلام. فأين هذا من موضوع البحث، أي التعقيم الذي لا يضر بالباء، ولا ينتهي إلى شيء من تلك الأضرار الجسمية والروحية والاجتماعية؟ وإذا لم يتم الدليل على الحرمة، فيبقى الأمر على أصل الإباحة. إذ «كل شيء لك حلال حتى تعرف أنه حرام بعينه».

### التعقيم من غير رضى الزوجين

وأما التعقيم بغير رضا الزوجين، فهل هو عداون، فيحرم من هذه الجهة؟ وهل يقتاس بالعزل عن الحرمة مع عدم رضاها، أو استقطاع المرأة النطفة مع كراهة الزوج؟ من الصعب الحكم بذلك، لأنَّ في العزل اضاعة حق قد ثبت، لأنَّ لكلَّ من الزوجين حقاً في النطفة، وليس الأمر كذلك في التعقيم، إلا أن يقال بأنَّ

¹- الصدر نفسه.

هناك أيضاً حقاً ثابتاً، و هو حق الاستيالاد. فربما يعيش الزوجان اليوم في ظروف لا تسمح لهم بالاستيالاد، ثم تتبدل الظروف بظروف تساعدهم على ذلك و ترغّبهم فيه. فازالة امكان الاستيالاد من قبل كل واحد من الزوجين اعتداء على حق امكان الاستيالاد من طرف الزوج الآخر.

### و هل يحرم التعقيم من جهة أخرى؟

مر الكلام في تحريم الاجهاض بعناوين ثانوية، و يجري الكلام بعينه، أو بتقرير ما، في مسألة التعقيم. وقد مر أن ذلك منوط بالظروف الخاصة من جانب، و عمومات الكتاب والسنّة من جانب آخر، والنظر فيه إلى أئم المسلمين.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين.



از آنجا که بحث احکام سقط جنین حاوی نکاتی بود که در متن کتاب وجود نداشت - گرچه در برخی موارد مباحث تکراری بود - و از سوی دیگر در کمال فشردگی و انسجام به نگارش در آمده بود، این مقاله از عربی ترجمه و به صورت مستقل افزوده گردید.

## احکام سقط جنین و نازا کردن (تعقیم) در شریعت اسلام

سید محمد حسینی بهشتی

آنچه می خوانید بررسی احکام مربوط به سقط جنین و نازا کردن در شریعت اسلام، و از منظر مذهب جعفری و شیعه دوازده امامی است. امیدوارم این بحث به عنوان کلیدی برای ورود تفصیلی تر به این دو موضع، در آینده ای نه چندان دور، به کار آید.

اما پیش از آغاز بحث، اشاره به یک مسأله را ضروری می داشم. پیامبر گرامی اسلام مسلمانان را به زاد و ولد و افزایش فرزندان تشویق می کرد. از ایشان نقل شده است که: «بر شماست که بر شمار فرزندانتان بیفزایید تا فردا به وسیله شما فزونی گیرم.<sup>۱</sup>» اما براستی انگیزه اصلی ایشان از این دعوت و تشویق چه بوده است؟ آیا می خواسته اند اسلام و امت اسلامی بدین وسیله در

---

۱- محمدبن حسن بن علی بن حسین حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۱۸، (کتاب النکاح، ابواب احکام اولاد).

برابر تجاوزات بیگانگان حفاظت شود؟ آیا مقصود ایشان این بوده است که تعداد خدای پرستان و غیر مشرکان در کره زمین افزایش یابد؟ آیا می خواسته اند در روز رستاخیز به فزونی امت خویش [در قیاس با امتهای دیگر] مباراکت کنند؟ یا همه اینها، و جز اینها، از علل دیگری که بر ما آشکار یا پنهان است، در کار بوده اند؟ در میان روایاتی که از پیامبر اسلام در این باب نقل شده، به مواردی برمی خوریم که دلالت بر وجہ و تعلیل دوم [= افزایش موحدان در زمین] دارند. برخی از روایات منقول از اهل بیت ایشان نیز بر وجہ سوم دلالت می کنند. اما، در کنار توجه به چنین تحریک و تشویقی از سوی ایشان، باید دو نکته را در خاطر داشت:

۱- آنچه از ایشان در این مورد نقل شده صرفاً بر تحریک و تشویق دلالت دارد، نه بر وجوب و امر. از این رو، نمی توان با استناد به این دسته از روایات حرمت استفاده از ابزارهای پیشگیری از آبستنی را اثبات کرد. از این گذشته، در روایاتی جواز عزل، از پیامبر نقل شده است، و چنین روایاتی بر مباح بودن استفاده از ابزارهای پیشگیری از آبستنی، نظری قرص یا چیزهای دیگر، دلالت دارند.

۲- تشویق ایشان بر افزایش شمار مسلمانان، بر وجوهی مبتنی است که به تعدادی از آنها اشاره کردیم. این امر هیچ ارتباطی با برخی رویدادها که گاه پیش می آیند و موضوع استیلاع یا افزایش فرزندان را برای یک مسلمان یا تمامی جامعه اسلامی حرام یا مکروه می کنند، ندارد. بنابراین، می پرسیم، اگر فرض کنیم که بارداری زندگی یا سلامت مادر را به مخاطره می اندازد، آیا باز هم می توان از والدین خواست که بی توجه به چنان خطری، که ناشی از بارداری است، همچنان در پی زاد و ولد باشند؟ آیا اگر چنین کنند باز هم می توان گفت که از سنت پیامبر پیروی کرده اند؟

مورد فرق به آشکال دیگری نیز قابل فرض است. فرض کنیم امکانات و تواناییهای فعلی مسلمانان فقط برای آموزش و پرورش و تأمین غذای تعداد خاصی کفايت کند، و چنانچه چیزی بر این تعداد افزوده شود آنان دیگر قادر نخواهند بود امور جامعه را سامان بخشنده؛ آیا در این صورت باز هم جایی برای تشویق مسلمانان به افزایش شمار فرزندان باقی می‌ماند؟ آیا اگر مسلمانان به مشکلات مذکور توجه نکنند و همچنان بر شمار خود بیفزایند، باز هم می‌توان ایشان را پیروان سنت پیامبر دانست؟  
به هیچ وجود!

بر امت اسلامی، بهویژه علماء و اندیشمندان، و نیز مسئولان امور است که به ارزیابی شرایط و اوضاع و احوالی که اینک در آنیم بنشینند، و در این ارزیابی، خرد را از تمامی تعصباً یا تقليدها، و نیز پیروی کورانه از آرایی که سازمانهای جهانی تبلیغ می‌کنند، برهانند. بر مسلمانان است که پس از این ارزیابی، ضمن رعایت معیارهایی که شریعت اسلامی تبیین و تعیین می‌کند، مناسبترین و بهترین راهکارها را در اوضاع و احوال فعلی برگزینند. این کنگره، خود گامی موفق در جهت رسیدن به چنین هدفی تواند بود؛ هدفی که هر مسلمانی آرزوی نیل به آن را در دل دارد.  
اینک، پس از ذکر مقدمات فرق، به موضوع اصلی بحث بازمی‌گردیم:  
حکم شریعت اسلامی در مورد دو مسأله سقط جنین و نازا کردن.

### سقط جنین

آیا سقط جنین را می‌توان قتل نفس – که در شریعت اسلامی از آن نهی شده و گناهی بزرگ، بلکه از بدترین و بزرگترین گناهان، شمرده شده است – دانست؟ اصولاً نفس محترمه، که اسلام قتل آن را در زمرة کبائر محسوب می‌کند، چیست و کدام است؟ پاسخ روشن است: نفس محترمه همان نفس

انسان است که کشتن آن نه به منظور اجرای حد باشد نه قصاص. اما آیا جنین، مصداق انسان است؟ در کدام مرحله از تکرین؟

قرآن کریم بیان می‌دارد که خلق انسان را اطواری است: «ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین. ثمَّ جعلناه نطفةً فِي قرارٍ مَكْيَنٍ. ثُمَّ خلقنا النطفة عَلَقَةً، وَ خَلَقْنَا الْعَالَقَةَ مُضْغَةً، فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عَظَاماً، فَكَسَوْنَا الْعَظَامَ لَحْماً، ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ؛ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالقِينَ» (سوره مؤمنون، آیات ۱۲-۱۴). همانا انسان را از چکیده‌ای از گل آفریدیم. آنگاه او را نطفه گردانیده و در جایی استوار قرار دادیم. سپس نطفه را علقه و علقه را گوشت پاره و آن گوشت را استخوان کردیم و بر آن استخوانها گوشت پوشانیدیم؛ پس از آن خلقتی دیگر انشا کردیم. آفرین بر قدرت کامل بهترین آفرینشند.

در کدام یک از این مراحل است که قرآن جنین را انسان به شمار می‌آورد؟ آن هنگام که «سلاله من طین» است – یعنی قبل از آنکه [منی] به جنین تبدیل شود؟ نه. آنگاه که به نطفه تبدیل می‌شود و در «قرار مکین» مستقر می‌گردد؟ نه. آن زمان که نطفه به علقه تغییر شکل می‌دهد؟ نه. آنگاه که علقه، مضغه می‌شود؟ نه. آنگاه که استخوان در او پدید می‌آید؟ نه. آنگاه که تمامی استخوانها در جنین شکل می‌گیرد و گوشت بر آنها می‌روید؟ نه. – پس چه هنگام؟ آنچه از آیات ۱۲-۱۴ سوره مؤمنون بر می‌آید این است که جنین آن هنگام به انسان تبدیل می‌شود که خداوند خلقتی دیگر را عارض آن کند؛ خلقتی که او را به موجودی متمایز از دیگر حیوانات تبدیل می‌کند و او را مناسب نام و عنوان «انسان» می‌سازد. اما می‌پرسیم، این موجود [جنین] در این مرحله [خلقاً آخر] چه چیز کسب می‌کند؟ پاسخ این پرسش را از قرآن می‌جوییم که هیچ باطلی در آن راه ندارد [لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ]. چون به قرآن نظر کنیم پاسخ خود را در این آیات می‌باییم:

«ذلک عالِمُ الغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ، الَّذِي احْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سَلَالَةِ مَاءٍ مَهِينٍ، ثُمَّ سُوَاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئَدَةَ، قَلِيلًاً مَا تَشَكَّرُونَ». (سوره سجده، آیات ۶-۹) این است دانای نهان و آشکار؛ آن عزیز مهربان. آن که آفرینش هر چیز را نکو کرد و آفرینش انسان را از گل آغازید. پس، نژادش را از چکدای از آبی پست گردانید. سپس او را آراست و از روح خرویش در او دمید و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد، و شما کم سپاس گزارید.

در داستان [خلقت] حضرت آدم نیز چنین می‌خوانیم:

«فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ». (سوره حجر، آیه ۲۹)، آن هنگام که او را آراستم و از روح خرویش در او دمیدم، سجده‌کنان در مقابلش افتید.

آیه اخیر نشان می‌دهد که حضرت آدم حتی پس از آنکه جسمش آراسته شد هنوز شایستگی آن را نیافته بود که ملائک بر او سجده کنند؛ اما پس از آنکه خداوند از روح خرویش در او دمید [نفح فیه من روحه] به خلیفه و جانشین وی در میان مخلوقات تبدیل شد و مورد تکریم الهی قرار گرفت. همان گونه که حضرت آدم فقط بعد از دمیده شدن روح [الله] در وی به چنان مقام و مرتبتی نائل آمد، چنین نیز فقط بعد از دمیده شدن روح است که عنوان نفس محترمه می‌گیرد. اما روح چیست؟ آیا روح همین حیاتی است که میان انسان و حیوان و گیاه مشترک است؟ آیا چیزی است که فقط در انسان و حیوان وجود دارد و گیاهان را شامل نمی‌شود؟ و یا چیزی است ویژه و مختص انسانها، بی آنکه حیوانات با وی انباز باشند؟

با دقت و تأمل در آیات قرآن معلوم می‌شود که روح امری است ویژه انسان، و منظور از آن نیز حیات عام و مشترکی که در حیوانات، یا در حیوانات

و گیاهان، یافت می‌شود، نیست. علم جدید بحث از روح و ماهیت آن را کنار نهاده و ترجیح می‌دهد به آثار و پدیده‌هایی که ظواهر روحی می‌نامیم پردازد. با این همه، روشن است که پدیده‌هایی روحی وجود دارند که مختص انسان‌اند، و به همین دلیل، چنین ظواهری باید در ذات انسان دارای منشأ و سرچشم‌های باشند؛ همان سرچشم‌های که انسان را از حیوانات متمایز می‌کند و به او قدرت تسخیر اسماں و زمین و هر آنچه را برابر آن [و در آن] است می‌دهد. قرآن کریم از این منشأ ناشناخته با عنوان «روح منه» یاد می‌کند، گرچه چیزی بیش از آن نمی‌گوید. چنانکه می‌دانیم، از پیامبر درباره روح پرسش شد، و به همین مناسبت این آیه نازل گردید: «وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ، قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّيِّ، وَ مَا أُوتِيتُ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (سوره اسراء، آیه ۸۵). از تو درباره روح می‌پرسند. بگرو روح به امر پروردگار من است. و ما به شما جز اندکی علم ندادیم. آشکار است که عدم آگاهی از جوهر و ماهیت مبدأ مذکور با اذعان و اعتراف به وجود آن منافاتی ندارد. روح از این نظر همانند خالق خود است، که گرچه می‌دانیم هست اما از ذات وی هیچ گونه آگاهی نداریم. اساساً شاید به دلیل وجود همین همانندی و شباهت، و نیز شباهت‌هایی دیگر، میان روح و خالق بوده است که خداوند فرموده است: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّيِّ». این مسأله که خداوند، روح را به خود نسبت می‌دهد، شاهد دیگری بر این مدعاست؛ چنانکه می‌فرماید: «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر ۲۹، ص ۷۲)؛ «ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» (سجده ۹). ما در اینجا قصد نداریم به بحث از روح و ماهیت آن پردازیم، بلکه تنها در پی آنیم که معنای «ثُمَّ انشأناه خلقاً آخر» (مؤمنون ۱۴) را دریابیم. از آنچه تاکنون بیان شد دانستیم که چنین پس از آنکه روح در آن دمیده شد خلقتی

دیگر می‌یابد. این امر پس از طی مرحله «سواء»، یا به تعبیر دیگر، پس از آنکه خلق جسم با تمامی اعضاش پایان یافته، صورت می‌گیرد.

### داوری علی (ع)

در کتاب وسائل، روایتی از محمدبن یعقوب، به استنادش از امیرمژمنان، علی (ع)، نقل شده است. آن حضرت فرمود: «دیه جنین چهل دینار است، منی مرد تا زمانی که به جنین تبدیل شود پنج جزء است. تا وقتی که جنین است و هنوز روح به او تعلق نیافتد، صد دینار؛ زیرا خداوند متعال انسان را از سالله خلق کرده، که همان نطفه است (این یک جزء)؛ سپس سالله به علقه تبدیل می‌شود (این دو جزء)؛ علقه به مضغه تبدیل می‌گردد (سه جزء)؛ پس از آن استخوان در جنین پدید می‌آید (چهار جزء)؛ و سپس گوشت بر استخوان می‌روید و خلق جنین کامل می‌شود و پنج جزء تکمیل می‌گردد. برای این پنج جزء صد دینار است. صد دینار پنج قسم است. دیه نطفه یک پنجم این صد دینار است که می‌شود بیست دینار. دیه علقه دو پنجم صد دینار، یا چهل دینار است. دیه مضغه سه پنجم صد دینار، یا شصت دینار است. دیه استخوان چهارپنجم یا هشتاد دینار. و دیه جنینی که بر استخوانهاش گوشت روییده، صد دینار کامل است. پس وقتی «خلق آخر» (که همان روح است) پایان یافت دیه نفس کامل را دارد؛ یعنی اگر پسر باشد هزار دینار و چنانچه دختر باشد پانصد دینار»<sup>۱</sup>

### نظر محقق حلی در شرایع

گروهی از فقهای ما، از جمله محقق حلی<sup>۲</sup>، بر طبق مضمون این روایت فتوا

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۱۲ (باب ۲۹ از ابواب دیات اعضا).

۲- ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن حلی، معروف به محقق اول، متوفی سال ۶۷۶ →

داده‌اند. محقق حلی در شرایع‌الاسلام چنین می‌گوید: «نظر چهارم در لواحق چهارگانه این بحث است. اول، در جنین. دیه جنین مسلمان صد دینار است، در صورتی که جنین کامل شده باشد ولی هنوز روح به آن تعلق نگرفته باشد. این حکم برای جنین پسر یا دختر یکسان است. چنانچه روح به جنین تعلق گرفته باشد، دیه کامل برای پسر و نصف آن برای دختر پرداخت می‌گردد؛ وجوب این حکم در صورتی است که به زنده بودن جنین یقین حاصل شود. و سکون پس از حرکت، معتبر نیست زیرا ممکن است بر اثر باد باشد. کفاره در اینجا در صورت مباشر شدن در جنایت واجب می‌شود [نه سبب شدن]. اگر خود زن حملش را بیندازد، چه به مبادرت و چه با سبب شدن، دیه آنچه را انداخته [از پسر یا دختر] بر اوست و در این حال از دیه چیزی به او نمی‌رسد. اگر کسی زن حامله‌ای را بتراشد و زن از ترس حملش را بیندازد، دیه بر ترانشانده است. هر کس که مال را به ارث برد، دیه جنین را نیز به ارث می‌برد، (الاقرب فلاقرب). اگر کسی زن را بزند و او هم جنین را بیندازد، و جنین نیز در این حال بمیرد، ضارب قاتل محسوب می‌شود و در صورتی که عمداً چنین نموده باشد به قتل می‌رسد؛ و اگر شیوه به عمد بوده، دیه را از مال خود ضامن است؛ و اگر به خطأ بوده، عاقله ضامن دیه است. همین طور است اگر ناخوش بماند و بمیرد، یا سالم بیفتد ولی مثل کسانی باشد که نمی‌توانند به زندگی ادامه دهند. در هر یک از این حالات کفاره نیز بر او لازم می‌شود».¹

فقیه بارع، صاحب جواهر،² در شرح خود بر شرایع می‌گوید: «به هر حال، از نظر ما لازم نیست جانی کفاره‌ای پردازد، و حتی هر دو نوع اجماع [محصل]

→ هق. وی یکی از بزرگان فقه جعفری بود.

۱- شرایع‌الاسلام، ص ۳۹۷ ۳۹۸ (كتاب الديات).

۲- شیخ محمد حسن بن محمد باقر اصفهانی از بزرگان فقه جعفری. وفاتش به سال ۱۲۶۶ ه بود.

و منقول] نیز در این مورد وجود دارد. علت این امر نیز این است که وقتی فرض بر این باشد که روح به جنین تعلق نگرفته، دیگر قتل معنا ندارد.<sup>۱</sup> شهید ثانی<sup>۲</sup> نیز در روضه<sup>۳</sup> گوید: «در این مورد کفاره‌ای واجب نیست، مگر در قتل جنین، آن هم در تمامی حالات؛ زیرا وجوب کفاره مشروط به زمانی است که جنین مقتول دارای حیات بوده باشد. اگر روح به جنین تعلق گرفته باشد، چنانچه جنین پسر باشد دیه کامل، و اگر دختر باشد نصف آن پرداخت می‌گردد».<sup>۴</sup>

از آنچه گفته شد که اسقاط جنین در صورتی قتل به شمار می‌آید که پس از تعلق روح به آن باشد، اما قبل از تعلق روح، عنوان قتل بر آن صادق نیست – منظور ما از قتل، قتل نفس محترمہ یا نفس انسانی است.

### علم جدید

ممکن است گفته شود که اسقاط جنین در تمامی مراحل و حالات آن، قتل به شمار می‌آید؛ زیرا علم جدید روشن کرده است که جنین از همان آغاز دارای حیات است.

پاسخ این اشکال چنین است که خود این امر دلالت دارد بر اینکه منظور از روحی که در شرع از تعلق آن به جنین در آخرین مرحله سخن رفته، چیزی غیر از این حیاتی است که علم جدید برای جنین – و حتی برای نطفه، پیش از آنکه

۱- جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۶، ص ۷۴۲.

۲- زین الدین بن علی بن احمد العاملی، از فقهای بزرگ شیعه که در ۹۶۵ یا ۹۶۶ به شهادت رسید.

۳- الروضۃ البهیۃ فی شرح اللمعة الدمشقیۃ کتاب اللمعة الدمشقیۃ از شهید اول، شمس الدین محمد بن مکی نبطی عاملی است که از فقهای بزرگ فقه جعفری به شمار می‌آمد و در ۷۸۶ به شهادت رسید.

۴- الروضۃ البهیۃ للشهید الثانی، ج ۲، ص ۳۷۳.

از مرد به رحم زن منتقل شود - اثبات می‌کند. اگر مرد نطفه خود را در خارج از رحم تخلیه کرد (چنانکه در عزل چنین است) آیا می‌توان کارش را قتل، یعنی قتل انسان، دانست؟ به هیچ وجه! پس اسقاط چنین، پیش از آنکه روح انسانی به او تعلق گیرد، قتل انسان نیست، زیرا چنین در آخرین مرحله تکاملی اش به انسان تبدیل می‌شود - آن هنگام که روح به آن تعلق گیرد. البته اگر کسی بخواهد اسقاط چنین را پیش از تعلق روح، قتل بنامد ما با او مخالفتی نخواهیم کرد، به شرط آنکه آن را قتل حیوان بداند، زیرا بالاخره آن چنین هم موجودی دارای حیات است که در آینده به انسان تبدیل می‌شود؛ ولی نمی‌توان قتل آن را در زمانی که هنوز به انسان تبدیل نشده قتل انسان دانست.

در وسائل الشیعه از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عبدالله بن غالب، از پدرش، از سعید بن مسیب روایت شده است: «از علی بن حسین درباره مردی پرسیدم که لگدی به زن حاملهای زده است و زن هم حمل خود را مرده انداخته است. ایشان فرمود: اگر آنچه سقط شده، مضغه باشد، شست دینار بر ضارب است. پرسیدم: مضغه چیست؟ فرمود: مضغه آن است که وقتی در رحم جای گیرد صد و بیست روز در آن پاید. اگر چنین را در زمانی بیندازد که زنده و دارای استخوان و گوش است باشد و هر یک از اندامها شکل گرفته باشند و روح عقل نیز در آن دمیده شده باشد، دیه کامل بر او واجب است.»<sup>۱</sup> در این روایت کلمه روح به عقل اضافه شده است [روح العقل] تا بر این نکته تأکید ورزد که منظور از روح [مضاف] روحی است که ویژه انسان است و او را از سایر حیوانات متمایز می‌سازد، نه حیات عام و کلی. در علم جدید گفته می‌شود که چنین در طول چند ماهی که در رحم جای

۱- همان، ج ۳، ص ۴۹۸ (کتاب الدیات).

دارد تمامی مراحل و دوره‌هایی را که جانداران در مسیر تکاملی خویش در میلیونها سال پشت سر نهاده‌اند، از سر می‌گذراند، و در هر مرحله از این مراحل شکل مناسب آن را می‌باید و بسیاری از ویژگیهای انواعی را که قبل از انسان خلق شده‌اند واجد می‌شود و تنها در آخرین مرحله تکامل در رحم است که به انسان تبدیل می‌شود. آیا این سخن علم جدید تعییر دیگری از این کلام قرآن نیست که «ثم انشاناه خلقاً آخر» (سوره مؤمنون، ۱۴)؟

ما می‌گوییم علم از وحی - یعنی از قرآن کریم و سنت روشنگر قرآن در مورد این موضوع - فاصله نمی‌گیرد. آری، بسا پژوهشگری که در عبارات فقیهان و راویان چیزی بیابد حاکی از اینکه جنین در آخرین مرحله، یعنی پس از آنکه تمامی اعضای بدنی او شکل گرفتند، از حیات برخوردار می‌شود. این سخن البته حاکی از آن است که صاحبان چنین رأیی فرقی میان حیات و روح عقل نمی‌نهاده‌اند و می‌پنداشته‌اند جنین در مرحله تعلق روح - یا روح عقل - از حیات برخوردار می‌گردد و پیش از آن، عنوان "جاندار" [=حی] بر او صدق نمی‌کند. ما هیچ خردگاری بر ایشان نمی‌گیریم و آنان را به خاطر چنین رأیی نکرهش نمی‌کنیم، زیرا پیشرفت علم، ما را در فهم کتاب و سنت چنان مدد می‌رساند که پیشتر مقدورمان نبود. اما ظن ایشان به اینکه پیدایش حیات در جنین با تبدیلش به انسان هر دو در یک زمان صورت می‌گیرد، هیچ خللی در فهم حکم اسقاط جنین از کتاب و سنت برای آنان پدید نمی‌آورد. چنانکه از کلام محقق حلی و شهید ثانی و صاحب جواهر و دیگران دانستیم، آنان اسقاط علّقه و مضغه را محکوم به حکم قتل انسان نمی‌دانند. اگر هم امروزه فقیه یا پزشکی بخواهد اسقاط علّقه یا مضغه را قتل بنامد، می‌تواند آن را، چنانکه گفته شد، قتل حیوان نام نهاد نه قتل انسان. چنین کسی البته باید اسقاط نطفه را نیز، حتی قبل از ورود منی مرد در رحم زن، قتل بداند و بنامد، چرا که همان نطفه

هم واجد حیات است. در روایتی که در وسائل آمده، اسقاط علقه و مضغه قتل نامیده شده است. در این روایت - که از محمد بن یعقوب، از گروهی از یاران حضرت، از سهل بن زیاد، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و همگی از ابن محبوب، از علی بن رتاب، از ابی عییده است - چنین می‌خوانیم: «از ابو جعفر درباره زن آبستنی پرسیدم که بدون آگاهی همسرش دارویی نوشیده و بچهاش را انداخته است. امام فرمود: اگر دارای استخوان بوده و گوشت بر آنها روییده، پرداخت دیه بر زن واجب است و باید آن را به شوهرش بپردازد. و اگر به هنگامی که بچه را انداخته، علقه یا مضغه بوده، باید چهل دینار یا یک بندۀ [غرة] به پدر بچه تقدیم کند. پرسیدم: پس آیا زن در این دیه، از فرزندش ارث نمی‌برد؟ فرمود: نه، زیرا خودش بچه را کشته، پس ارث هم نمی‌برد.»<sup>۱</sup>

در روایتی که از محمد بن حسن، به استنادش از حسین بن سعید، از ابن محبوب، از علی بن رتاب، از ابی عییده، از ابی عبدالله امام صادق روایت شده و در مورد زنی باردار است که دارویی نوشیده تا بچهاش را سقط کند و پس از نوشیدن دارو بچه سقط می‌شود، آمده است: «اگر استخوان در اندام او روییده و گوشت بر استخوانها نشسته و چشم و گوش او ممتاز شده باشد، زن باید دیه دهد و آن را به پدر بچه بپردازد. پرسیدم: آیا زن از فرزند سقط شده‌اش از این دیه ارث نمی‌برد؟ فرمود: نه، چون خودش او را کشته است.»<sup>۲</sup>

اینکه امام (ع) فرمودند: «چون خردش او را کشته» بر دو وجه قابل حمل است: یا بر آنچه پیشتر ذکر کردیم و گفته‌یم که جنین در آن احوال و مراحل، گرچه حی است و جان دارد ولی انسان نیست؛ یا اینکه اسقاط جنین را در آن احوال به منزله قتل دانسته، و قتل هم یکی از موانع ارث بردن قاتل [از مقتول]

۱- همان، ج ۳، ص ۳۳۶ (کتاب الفرائض والمواریث).

۲- همان، ج ۳، ص ۴۴۹.

است - چنانکه در حدیثی، عزل، زنده به گور کردن نامیده شده است. به هر حال، در هیچ یک از این دو حدیث دلالتی بر این امر یافت نمی‌شود که آن دو امام بزرگوار اسقاط جنین [یا علقه یا مضغه] را در آن مراحل قتل انسان دانسته باشند یا حتی عنوان قتل به آن داده باشند، زیرا قتل نفس اعم است از قتلی که به حسب عمومات کتاب و سنت مرجب قصاص شود یا دیه کامل را واجب گرداند.

از آنچه گفته آمد معلوم شد که حکم به حرمت اسقاط جنین قبل از تعلق روح عقل به آن (یعنی قبل از آنکه در رحم به انسان تبدیل شود)، و همچنین جهت اثبات این حرمت به عمومات تحریم قتل نفس محترمه در کتاب و سنت استناد کردن، یا صرفاً به آنچه در تحریم قتل فرزندان وارد شده تمسک جستن (مثل آیه: لَا تَقْتُلُوا أُولَئِكُمْ خَشِيَةَ إِثْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَاتَلُهُمْ كَانَ خُطُّأً كَبِيرًا؛ اسراء، ۳۱)، هیچ یک درست نیست. قتل فرزندان که از جمله عادات عرب جاهلی بود، قتل آنان پس از ولادت بود نه قبل از ولادت؛ زیرا آنها دختران را می‌کشتنند نه پسران را، و برای اینکه معلوم می‌شد فرزند پسر است یا دختر، می‌بایست ابتدا تولد می‌یافتد و بعد در صورت دختر بودن کشته می‌شد. طبرسی<sup>۱</sup> در مجمع البیان، ضمن تفسیر آیه «وَإِذَا الْمَؤْوَدَةُ سَئَلتُ، بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» (تکریر، ۹) گوید: «از ابن عباس نقل است که [در جاهلیت [چون وقت وضع حمل زن می‌رسید چاله‌ای حفر می‌کردند و بر سر آن می‌نشستند. اگر دختر می‌زایید، آن را همانجا به چاله می‌انداختند، و اگر پسر، او را نگه می‌داشتند].»

۱- امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی، از بزرگان تفسیر نزد شیعه امامیه. وفاتش به سال ۵۴۸ یا ۵۵۲ میخ داد.

### چه هنگام اسقاط جنین قتل به شمار می‌رود؟

آنچه تاکنون بیان شد مربوط بود به اسقاط جنین پیش از تعلق روح به آن؛ یا، به تعبیر دیگر، پیش از آنکه جنین در رحم به انسان تبدیل شود. اما اسقاط جنین بعد از آنکه به تعبیر قرآن خلقی دیگر یابد [ثم أشأناه خلقاً آخر]، یا بعد از آنکه خداوند از روح خود در آن بدمد و به انسان تبدیل شود، قتل نفس به شمار می‌آید که از سوی خداوند، جز در مواردی خاص، حرام شده است، و احکام و قوانینی که شرع اسلام در مورد قتل انسان آورده است، از جمله قصاص، دیه، و کفاره، آن را شامل می‌شود. این مطلب قبلاً در ضمن سخنان محقق اول و دیگر فقهای بیان شد.

### جنین چه هنگام به انسان تبدیل می‌شود؟

در وسائل الشیعه از محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از سلیمان بن صالح، از ابی عبدالله نقل شده است که: «در نطفه بیست دینار، در علقه چهار دینار، در مضغه شصت دینار، و در [جنین دارای] استخوان هشتاد دینار [دیه] [است و اگر گوشت بر استخوان رویید صد دینار. و تا وقتی که به دنیا آید دیهاش همین صد دینار است. اما پس از به دنیا آمدن، دیهاش کامل است. معروف آن است که نوزاد حداقل پس از گذشت شش ماه در رحم، به دنیا می‌آید.» همچین روایتی دیگر در وسائل وجود دارد از محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از ابی شبل، با این مضمون: «به نزد یونس رفتم در حالی که حضرت ابر عبدالله امام صادق (ع) با وی در مورد مسأله دیات سخن می‌گفت. گفتم: اگر به زن ضربه‌ای وارد شود یا او را هل دهند و کردکی از او سقط شود و ندانیم آیا از پیش مرده بوده یا بر اثر این

حادثه مرده است چه حکمی دارد؟ امام فرمود: هیهات ای اباشبل، اگر پنج ماه بر جنین بگذرد حیات در او پدید می‌آید و دیده کامل دارد.» محقق اول در مورد همین مسأله می‌گوید: «اگر روح به جنین تعلق گیرد، چنانکه پسر باشد دیده‌اش کامل، و در صورت دختر بودن دیده‌اش نصف آن است. دیده تنها در صورتی واجب است که یقین حاصل شود پیش از سقط زنده بوده است. اینکه جنین در رحم حرکت کند و آرام گیرد امر معتبری در این مسأله نیست.<sup>۱</sup> نه محقق اول و نه صاحب جواهر، هیچ یک در بیان این مطلب به آنچه ابرشبل از قول امام جعفر صادق (ع) در مورد پدید آمدن حیات در جنین پس از پنج ماه ذکر کرده اشاره‌ای نکرده‌اند.

علم جدید نیز پرده‌ای از این معما برنمی‌گیرد و چیز زیادی را در این مورد برای ما روشن نمی‌کند. علم می‌گردید خلقت جنین در رحم در اوآخر ماه هفتم بارداری پایان می‌یابد. در این هفت ماه تمامی اعضای بدن جنین به نحوی شکل می‌گیرند که طفل قادر است پس از تولد مستقلأً به حیات خود ادامه دهد. اگر جنینی پیش از این موعد متولد شود - مثلاً در اول ماه هفتم - برخی از اعضایش قادر به ایفای نقش خود نخواهند بود و جنین نخواهد توانست به حیات خود ادامه دهد، مگر اینکه شرایطی مشابه شرایط داخل رحم برایش فراهم شود تا بتواند به آنچه در ماه هفتم در رحم دست می‌یافتد در بیرون رحم دست یابد. سابقاً کودکی را که در ابتدای ماه هفتم به دنیا می‌آمد درون پارچه پنبه‌ای ضخیمی می‌پیچیدند تا درجه حرارتی مشابه درجه حرارت رحم برایش فراهم شود.

از عبدالله بن سنان، از مردی [عن رجل] از امام صادق نقل شده است: «به امام گفت: مردی زنی را می‌زند و نطفه موجود در رحم وی سقط می‌شود.

---

۱- شرایع الاسلام، ص ۳۹۷، (كتاب الديات).

ایشان فرمود: باید بیست دینار دید دهد. اگر علقه باشد باید چهل دینار بدهد. اگر مضغه باشد، شصت دینار. و اگر استخوان در او پدید آمده باشد دید او کامل است.<sup>۱</sup>

از محمد بن مسلم نقل شده است: «از امام جعفر صادق در مورد مردی پرسش کردم که زنی را می‌زند و موجب می‌شود نطفه او سقط شود. فرمود: باید بیست دینار دهد. گفتم: او را می‌زند و علقه سقط می‌شود. فرمود: باید چهل دینار دهد. گفتم: او را می‌زند و مضغه سقط می‌شود. فرمود: باید شصت دینار دهد. گفتم: او را می‌زند و جنینِ واحد استخوان سقط می‌شود. فرمود: باید دید کامل دهد، و امیرالمؤمنین نیز همین طور داوری کرد. گفتم: ویژگیهای جسمی جنین به هنگامی که دارای استخوان است، چیست؟ فرمود: وقتی دارای استخوان شد چشم و گوش در او پدیدار می‌شود و اعضا و جوارحش کامل شده است. اگر چنین شد دیداش کامل است.»

ظاهر آن است که منظور از دید کامل، در هر دو روایت، همان صد دینار دید کامل جنینی است که قبل از تعلق روح به وی اعضا و جوارحش کامل شده باشد. این دید همان است که در روایت کلینی از امیرالمؤمنین علی (ع) به پنج جزء (بر حسب دوره‌های پنج گانه جنین پیش از آخرین مرحله) تقسیم شده است و تفصیل آن ذکر شد.

### آیا اسقاط جنین از جهتی دیگر حرام است؟

وقتی که جنینی بی اذن پدر و مادر، هر دو، اسقاط شود، ستمی بر هر دو، یا بر یکی در صورت رضایت دیگری، می‌رود. به همین دلیل اسلام برای چنین عملی دید مقرر کرده و آن را ستم و حرام دانسته است. اما اگر پدر و مادر هر

۱- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۶۴.

دو به این کار رضایت دهنده عنوان ستم و عدوان صادق نیست و از این جهت حکم حرمت بر آن بار نمی‌شود. آری، در وسائل از محمد بن علی بن حسین به استنادش از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از محمد بن ابی حمزه و حسین رواسی، همگی از اسحاق بن عمار، نقل شده است: «به ابی الحسن گفتم: زنی از بارداری می‌ترسد؛ دارویی می‌نوشد و بچه‌اش را می‌اندازد، [آیا این عمل جایز است؟] امام فرمود: نه. گفتم: آنچه می‌اندازد نطفه است. فرمود: اولین چیزی که خلق می‌شود نطفه است.»<sup>۱</sup> سؤال کننده از رضایت یا عدم رضایت پدر سخن نمی‌گوید. آیا یک چنین اطلاقی در حکم می‌تواند نهی امام را شامل هر دو حالت کند؟ آیا این نهی دلالت بر حرمت دارد یا کراحت؟ صاحب وسائل قول به تحریم را اختیار کرده است، زیرا می‌گوید: «باب حرمت نوشیدن دارو از سوی زن به منظور انداختن حمل، گرچه نطفه باشد.» و در این باب نیز پیش از یک حدیث نقل نمی‌کند – حدیثی که پیش از این بیان کردیم. ظاهر آن است که انگیزه اصحاب ائمه از سؤال در مورد حکم اسقاط جنین در تمامی حالتهای آن، دانستن حکم این مسأله با توجه به حق زوجین و دیه‌ای بوده است که بر گردن اسقاط کننده است. به روایت منقول از ابی عبیده از ابی عبدالله، در مورد زن حامله‌ای که دارویی می‌نوشد و بچه‌اش را سقط می‌کند، توجه کنید؛ امام می‌فرماید: «اگر استخوان داشته باشد که گوشت بر آن روییده، و چشم و گوش او هویدا شده، باید دیه کامل را به پدر بچه پرداخت کند.»<sup>۲</sup> امام در این روایت چیزی جز دیه و انواع مختلف آن به تناسب احوال جنین در رحم، و وجوب دیه بر زن را بیان نمی‌کنند. لذا دیه بر زن فقط در زمانی واجب است که مرد اجازه نوشیدن دارو را به او نداده باشد. اما اگر مرد به او اجازه نوشیدن دارو داده باشد، بی‌شک مستحق دریافت دیه نخواهد بود. همین است

۱- همان، ج ۳، ص ۴۶۴.

۲- همان، ج ۳، ص ۴۹۸.

که می‌بینیم سؤال کننده (ابو عبیده) در روایت دیگری از امام صادق می‌گردید: «از امام صادق درباره زن آبستنی پرسیدم که بی آنکه شوهرش بداند دارویی می‌نوشد و بچه را می‌اندازد...»<sup>۱۰۰</sup> ازین رو، اگر آنچه را اسحاق بن عمار از ابی الحسن نقل کرده بر مورد عدم اجازه نوشیدن دارو، از سوی مرد به زن، حمل کنیم - چنانکه در آن زمانها غالباً چنین بوده است - و نهی را به اعتبار صدق عنوان ستم بر این کار بدانیم، بهتر است. مؤید این مطلب روایاتی است که در باب عزل آمده است. - به آنها رجوع کنید.

**آیا اسقاط جنین پر اساس عناوین ثانوی دیگر حرمت می‌یابد؟**

گاه این نظر به ذهن می‌رسد که اسقاط جنین حتی اگر در حالت نطفه یا علقه یا مضغه باشد حرام است، زیرا چنین عملی موجب کاهش احترام به نفس انسان می‌شود و نهایتاً عامل آن جرأت قتل نفس را نیز پیدا می‌کند.

گاه نیز چنین استدلال می‌کنند که چنین عملی موجب گسترش زنا می‌گردد، زیرا ترس از بارداری و بر ملا شدن آن و مشکلاتی که بر این امر مترتب است از مهمترین موانع ارتکاب زناست [و وقتی که اسقاط جنین در هر مرحله‌ای جایز باشد دیگر مانع برای انجام زنا باقی نمی‌ماند]. استدلال دیگر این است که اسقاط جنین زندگی یا سلامتی مادر را در بیشتر موارد با خطرات جدی مواجه می‌سازد، زیرا غالباً در این عمل، به ویژه در شهرهای در حال توسعه، جنبه‌های پزشکی و بهداشتی مراعات نمی‌شود. پس بهتر آن است که اسقاط جنین از همان آغاز حرام دانسته شود تا موارد و مشکلات فوق پیش نیاید.

البته، چنانکه ملاحظه می‌شود، چنین تعلیلهایی برای حکم به تحريم اسقاط جنین و این تحريم را یکی از احکام شریعت اسلامی دانستن کفایت نمی‌کند.

آری، بر رهبر جامعه اسلامی است که با توجه به شرایط زمانی و مکانی، مصالح جامعه را بحسب عمومات کتاب و سنت در این مورد در نظر داشته باشد و آنها را مراعات کند.

### نکته

بخاری در صحیح، از قول قتیبه، از لیث، از ابن شهاب، از ابن مسیب، از ابوهریره نقل می‌کند که وی گفته است: «رسول خدا در مورد جنین زنی از بنی لحیان، که مرده سقط شده بود، حکم به تسلیم کردن عبد یا کنیز کرد. آن زن فوت کرد و پیامبر دستور داد که میراثش به پسران و همسرش برسد. و عقل نیز مؤید چنین حکمی است.»

مسلم نیز در صحیح خود از ابن مسیب و ابوسلمه بن عبدالرحمان نقل می‌کند که ابوهریره گفت: «دو زن از هذیل با هم نزاع کردند؛ یکی سنگی به سوی دیگر انداخت و او را به همراه طفلي که در شکم داشت کشت. داوری نزد رسول خدا آوردند. ایشان نیز حکم کرد که دیه جنین آن زن تسلیم کردن عبد یا کنیز باشد. و در مورد دیه زنی که کشته شده بود فرمود که عاقله قاتل آن را پرداخت کنند و فرزند مقتول نیز از آن ارث ببرد. در این هنگام حمل بن نابغه هذلی پرسید: ای رسول خدا، چگونه بابت مرجودی که نه چیزی نوشیده و خورده، نه حرفی زده و نه گریدای کرده، خسارت دهم؟ چنین چیزی روا نیست! رسول خدا فرمود: این فرد به خاطر سجعی که سرود از جمله برادران اهل سحر است.»<sup>۱</sup>

---

۱- کلام مسح حمل بن نابغه هذلی چنین است: کیف اغرم من لا شرب ولا اكل ولا نطق ولا استهله، فمثل ذلك يطل. مسلم، ج ۵، ص ۱۱۰.

شافعی نیز روایت مشابه روایت فرق ذکر کرده و افزوده است<sup>۱</sup>: «رأى ما در مورد جنین همین است». مالک نیز در موطأ، (كتاب العقول، باب عقل الجنين) روایتی را که از پیامبر اسلام در این مورد نقل شده می‌آورد و می‌افزاید: «ديه جنبي که مادرش آزاد است [و بنده نیست] يك دهم ديه مادر است و اين يك دهم مساوى است با پنجاه دينار يا ششصد درهم. مالک گويد: از هیچ کس مخالفتی را در مورد اینکه ديه جنین تسلیم کردن عبد است - مگر اینکه به دنیا آید، يا مرده، سقط شود - نشنیدم. مالک گويد: شنیدم که وقتی جنین از شکم مادرش زنده به دنیا آید و بعد بمیرد، دیهاش کامل است. مالک گويد: اگر جنین پس از دنیا آمدن گریه نکند نمی‌توان گفت زنده است. پس اگر از شکم مادرش زاده شود و گریه کند و سپس بمیرد، دیهاش کامل است».<sup>۲</sup>

ابن رشد در کتاب ماندگارش، بداية المجتهد و نهاية المقتصد میان آراء بزرگان فقه مذاهب چهارگانه در این باب مقایسه‌ای را صورت داده که می‌توانید به آن مراجعه کنید.<sup>۳</sup>

این حدیث نبوی در جوامع روایی شیعه نقل شده است و شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی<sup>۴</sup> در کتابهای خود مبسوط، خلاف، تهذیب، و استبصار در باب دیه جنینی که خلقتش تکمیل نشده، چه علقه باشد و چه مضغه، به مضمون این حدیث فتوا داده است - چنانکه محقق در شرایع ازوی نقل کرده است. با این حال، اکثر فقهای شیعه معتقدند که حکم رسول خدا که در روایت مذکور آمده است مربوط به همان مورد خاص است؛ چه بسا آن جنین مضغه بوده، و لذا دیهاش شصت دینار شده است؛ یا بین علقه و مضغه

۱-الأم، ج ۶، ص ۹۳.

۲-الموطأ، ج ۲، ص ۱۸۴.

۳-بداية المجتهد، ج ۲، ص ۴۱۰-۴۱۲، كتاب الديات.

۴-از فقهای بزرگ شیعه امامی، متوفی سال ۴۶۰هـ.

بوده، و دیداش پنجاه دینار شده است، و این مبلغ هم، بنابر آنچه از خسارت‌های مربوط به عبد و کنیز قابل استنباط است، قیمت یک عبد یا کنیز بوده است. بنابراین، میان این روایت و روایت داوری حضرت علی تعارضی وجود ندارد. به همین ترتیب، هیچ تعارضی میان آن و روایات منقول از دیگر ائمه در مورد توزیع دیه بر حسب مراتب تکامل جنین به چشم نمی‌خورد – چنانکه از کلام محقق در شرایع دانسته شد.

### نتیجه بحث

از آنچه گفته شد موارد زیر نتیجه می‌شود:

- ۱- اسقاط جنین پس از تبدیل شدنش در رحم به انسان دارای روح، حرمت فراوان دارد و قتل نفس به شمار می‌رود و تمامی احکام مربوط به قصاص و دیه و کفاره بر آن بار می‌شود.
- ۲- اسقاط جنین پیش از تبدیل شدنش به انسان دارای روح، قتل نفس به شمار نمی‌رود، و لذا از این جهت حرام نیست. گرچه این عمل چنانکه با رضایت پدر و مادر، هر دو، همراه نباشد ستمی است بر ایشان، یا بر یکی از ایشان. همین است که شرع اسلام، بر حسب روایات و اقوالی که ذکر شد، برای این عمل دیه وضع کرده است. ظاهر آن است که دیه بر فردی واجب است که جنین را اسقاط کرده، البته در صورتی که بدون رضایت والدین باشد.
- ۳- تحريم سقط جنین به نحر مطلق، و براساس ادله‌ای که ما ذکر نکردیم و به استناد عناوین ثانویه دیگر، درست نیست.
- ۴- بر امام مسلمین است که در شرایط ویژه‌ای مانع انجام این کار شود. از جمله این شرایط است جایی که مصلحت جامعه، یا مصلحت مادر، در کار باشد؛ یا مراعات حدود الهی، بدآن صورت که از سوی پیامبر ضمن کتاب و

ست بـه ما رسیده، منعـی در این کار ایجاد کـند.

### تعقیم

در مورد تعقیم پدر یا مادر به روشهای پزشکی جدید، به نحری که زیانی را متوجه قوای جنسی نکند، منجر به بروز آثاری در چهره نشود، و همچنین عقدـهـهـای روحـیـ یـاـ هـرـ گـونـهـ زـیـانـیـ رـاـ درـ تـنـ وـ روـانـ اـیـجادـ نـکـندـ،ـ بـایـدـ بـگـوـیـیـمـ کـهـ ماـ پـسـ اـزـ بـرـرـسـیـ،ـ دـلـیـلـیـ بـرـ حـرـمـتـ آـنـ نـیـافـتـیـمـ؛ـ الـبـتهـ درـ صـورـتـیـ کـهـ باـ تـرـافـقـ زـنـ وـ شـرـهـرـ باـشـدـ.ـ گـاهـ بـرـایـ اـثـبـاتـ حـرـمـتـ تعـقـیـمـ بـهـ قولـ اـبـلـیـسـ درـ قـرـآنـ اـسـتـنـادـ مـیـ شـودـ:

«وَ لَاْضِلَّنَّهُمْ وَ لَاْمَنَّهُمْ وَ لَاْمَرَنَّهُمْ فَلَيَبْتَكُنْ إِذَانَ الْأَنْعَمِ وَ لَاْمَرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذُ الشَّيْطَنَ وَلِيَّاً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا» (سوره نساء، ۱۱۹). و سخت گمراه کنم و به آرزوـهـایـ باـطـلـ وـ درـازـ درـافـکـنـمـ وـ بهـ آـنـهاـ دـسـتـورـ دـهـمـ تـاـ گـوشـ حـیـوانـاتـ رـاـ بـبـرـنـدـ وـ اـمـرـ کـنـمـ تـاـ خـلـقـتـ خـدـاـ رـاـ تـغـيـيرـ دـهـنـدـ.ـ وـ هـرـ کـسـ شـیـطـانـ رـاـ وـلـیـ خـودـ گـیرـ،ـ نـهـ خـدـایـ خـودـ رـاـ،ـ سـختـ زـیـانـ کـرـدهـ؛ـ زـیـانـیـ کـهـ آـشـکـارـ استـ.

ایـنـ گـروـهـ اـزـ استـدـلـالـ کـنـنـدـگـانـ،ـ تعـقـیـمـ رـاـ نـوعـیـ تـغـيـيرـ درـ خـلـقـتـ خـدـاـ مـیـ دـانـنـدـ وـ اـيـنـ عـمـلـ نـیـزـ،ـ چـنانـکـهـ درـ آـیـهـ فـوـقـ آـمـدـهـ،ـ اـزـ جـملـهـ اـعـمـالـ شـیـطـانـ اـسـتـ وـ خـداـوـنـدـ نـیـزـ ضـمـنـ بـرـ شـمـرـدـنـ بـرـخـیـ اـزـ گـناـهـانـ کـبـیرـهـ مـیـ فـرـمـایـدـ:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ - سوره مـانـدـهـ،ـ آـیـهـ ۹۰ـ).ـ اـیـهـ اـیـمانـ،ـ شـرابـ وـ قـمارـ وـ بـتـپـرـسـتـیـ وـ تـیرـهـایـ گـروـبـنـدـیـ هـمـهـ پـلـیـدـ وـ اـزـ جـملـهـ اـعـمـالـ شـیـطـانـانـدـ.ـ اـزـ آـنـهاـ دورـیـ کـنـیدـ تـاـ رـسـتـگـارـ شـوـیـدـ.

اما گـمـانـ نـمـیـ کـنـمـ کـهـ هـیـچـ فـقـیـهـیـ اـزـ چـنـینـ اـسـتـدـلـالـیـ خـشـنـدـ باـشـدـ،ـ زـیرـاـ

منظور آیه از تغییر در خلقت خدا، که شیطان به آن فرمان می‌دهد، امر چندان روشنی نیست و به همین دلیل نیز هر یک از اهل نظر در باب آن چیزی متفاوت گفته‌اند. آیه مذکور از این جهت از جمله مجملات قرآن است و استدلال به آن جهت تحریم چیزی که اصل اباحه شامل آن می‌شود جایز نیست.

### اخته کردن

گاه برخی برای تحریم عقیم کردن، به نهی‌هایی که در مورد اخته کردن آمده استناد کرده‌اند. مثلاً بخاری در کتاب صحیح چنین می‌گوید: «محمد بن مثنی از یحیی، و او از اسماعیل، برای ما چنین روایت کرد که قیس از قول مسعود - رضی الله عنه - چنین گفت: ما همپای پیامبر می‌جنگیدیم و از زنان خود دور بودیم. به پیامبر گفتیم، ای رسول خدا، آیا خود را اخته کنیم؟ ایشان نیز ما را از این کار نهی کردند.»<sup>۱</sup>

همو ضمن روایتی دیگر گوید<sup>۲</sup>: «قتبیه بن سعید، از جریر، از اسماعیل، از قیس، ما را روایت کرد که عبدالله گفت: ما همپای پیامبر می‌جنگیدیم و از همسرانمان دور بودیم. پس، پیامبر را گفتیم، آیا رواست که خود را اخته کنیم؟ ایشان هم ما را از این کار نهی فرمود... و [این آیه قرآن را [برای ما خواند: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِرِّمُوا طَيْبَاتٍ مَا أَحَلَ اللَّهُ لَكُمْ، وَ لَا تَعْتَدُوا، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُ الْمُعْتَدِينَ]» (سوره مائدہ، آیه ۸۷). و باز همو گوید: «احمد بن یونس از ابراهیم بن سعد، ما را از قول ابن شهاب روایت کرد که از سعید بن مسیب شنیده بود: از سعد بن ابی وقاص شنیدم که می‌گفت: پیامبر خدا عثمان بن مظعون را از مجرد زیستن و ترک همسر منع کرد. اگر به عثمان اجازه این کار را می‌داد ما نیز خود

۱- صحیح بخاری، کتاب النکاح، ۱۷، ج ۷، ص ۴، (باب تزویج المعاشر).

۲- کتاب النکاح، حجج بخاری، ج ۷، ص ۲۵ (باب ما یکره من التبتل والخصاء).

را اخته می‌کردیم.»<sup>۱</sup>

از آنجا که اخته کردن چیزی جز تعقیم به شیوه‌های جدید است که ما در مورد حکم‌ش بحث می‌کنیم، استدلال به چنین روایاتی در مورد حرمت تعقیم نادرست است، زیرا اخته کردن از اساس منجر به محروم شدن از همبسترهای می‌گردد و غالباً نیز تغییرات ناخوشایندی را در چهره و عقده‌هایی را در روح پدید می‌آورد که به سلامت عقل و دین آسیب می‌رسانند. به همین دلیل هم بوده که مطابق روایت فوق، سعد به این موضوع همچون کسی می‌نگریسته که جویای وسیله‌ای برای تسهیل عزلت‌گزینی و ترک خانواده و فرزندان و رو آوردن به رهبانیت است؛ رهبانیتی که پیامبر آن را از دین نفی کرده است. اما این کجا و تعقیم که آسیبی به توان جنسی نمی‌رساند و به هیچ یک از زیانهای جسمی و روحی و اجتماعی مذکور نمی‌انجامد کجا؟

پس، حال که دلیلی برای حرمت تعقیم وجود ندارد باید به اصل اباحه تمسک جوییم، زیرا «کل شیء لک حلال، حتی تعرف آنه حرام بعینه.»

### تعقیم بدون رضایت زن و شوهر

آیا تعقیم بدون رضایت زوجین را می‌توان ستم، و از این جهت حرام، دانست؟ آیا می‌توان آن را با مورد عزل از زن آزاد [= غیر کنیز] بدون رضایت وی، یا با اسقاط نطفه از سوی زن با وجود مخالفت همسرش، قیاس کرد؟ مشکل بتوان چنین کرد، چون از آنجا که هر یک از زوجین حقی در نطفه دارند عزل نوعی چشمپوشی از حقی به شمار می‌آید که پیشتر ثابت شده است، ولی مورد تعقیم این گونه نیست. مگر اینکه گفته شود در تعقیم نیز حقی ثابت به نام حق استیلاج وجود دارد. اما در این صورت هم گاه امروزه موارد و شرایطی پیش می‌آید که

۱- همان.

به زن و شوهر امکان و اجازه بچه دار شدن نمی دهد؛ پس از آن است که با برطرف شدن آن شرایط و ایجاد شرایطی مناسب این امکان پدید می آید. بنابراین از بین بردن امکان بچه دار شدن، از سوی هر یک از زن و شوهر، نوعی تعدی از جانب یکی از آنها به امکان بچه دار شدن طرف دیگر است.

### آیا تعقیم از چهتی دیگر حرام است؟

پیشتر در مورد تحریم اسقاط جنین به استناد عناوین ثانویه سخن گفتیم. همان سخن، یا چیزی شبیه و نزدیک به آن، در مورد تعقیم نیز رواست. قبل از گفتیم که این امر از یک سو به شرایط ویژه، و از سوی دیگر به عمومات کتاب و سنت مربوط و متکی است، و امام مسلمین باید درباره آن نظر دهد.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين.



## فهرست اعلام

- |   |                                  |
|---|----------------------------------|
| باقر، ۸۱  | آدم، ۵۲، ۵۶، ۸۶، ۷۶، ۱۲۰، ۱۳۱    |
| بایبل، ۳۵   | آلمان، ۲۶، ۲۵                    |
| برتراند راسل، ۱۳۱   | آلمان غربی، ۲۵                   |
| بهشتی، ۳، ۱۲، ۱۱، ۷، ۳۳، ۳۵، ۵۹، ۵۲، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶                         | آمریکا، ۲۱، ۳۴، ۳۵، ۷۴، ۱۲۹      |
| ، ۷۷، ۶۷، ۶۹، ۶۸، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۶، ۹۴، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹ | ائمه، ۳۱، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۸۰ |
| ، ۱۱۷، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۴۲، ۱۳۲، ۱۳۳  | ابن اثیر، ۱۲۴                    |
| پاپ، ۲۴   | ابن دُری، ۱۱۶                    |
| پاولف، ۱۳۱  | ابن منظور، ۱۱۶، ۱۲۴              |
| پروتستان، ۲۳، ۲۴  | ابرعیبدہ، ۹۱، ۱۴۶                |
| پیغمبر، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۴۵  | اروپا، ۲۱، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۷۴        |
| ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۸۵  | ۱۲۷، ۱۲۷                         |
| پیمان، ۱۱۲  | اسپاک، ۳۵                        |
| تایم، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲   | اسحاق بن عمار، ۹۰، ۱۱۷، ۱۴۰      |
| تحریر الوسیلة، ۵۱   | اسفندیار، ۷۲، ۷۳                 |
| جان اشتاین بک، ۱۲۹  | اطلاعات، ۷۴                      |
| جعفری، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۸، ۱۰۲  | افلام‌tronی، ۱۳۱                 |
| ، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳  | امپریالیسم، ۱۲۷                  |
| ، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲   | انجمن پزشکی اسلامی، ۱۱۱          |
| ۱۴۰   | انسان گرسته، ۱۲۶                 |
| جواهر، ۷۰، ۱۱۸، ۸۰، ۱۱۹، ۱۲۳  | أهل بیت، ۳۲                      |
| چین، ۳۵، ۸۴، ۱۲۸  | ایازی، سیدمحمدعلی، ۱۲            |
|   | ایران، ۷، ۲۱، ۲۷، ۳۶             |
|   | ایرانی، ۷، ۲۵، ۲۶، ۳۵            |

- |                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| سهلانی، ۱۳۰                | حائزی، ۴۰، ۱۰۵              |
| شاهنامه، ۷۲                | حرعاملی، ۸۱                 |
| شایع، ۱۲۳، ۱۱۹، ۶۰، ۵۹، ۵۸ | حلی، ابرالقاسم، ۵۹          |
| شیخ انصاری، ۱۱۹            | حقشناس، ۱۰۵                 |
| شیخ جعفر کبیر، ۱۱۹         | خرشه‌های خشم، ۱۲۹           |
| شیخ طوسی، ۱۱۹              | داروین، ۶۲                  |
| شیعه، ۷۹، ۵۰، ۴۰           | دموکریت، ۱۲۰                |
| صائبی، ۱۰۹                 | راشد، ۳۳                    |
| صاحب شایع، ۱۱۸             | رسول الله، ۳۱، ۱۳۳          |
| صادق، ۱۴۰، ۱۴۱             | رسول خدا، ۳۰، ۲۹            |
| صحاح، ۱۲۴                  | رضا، ۹۰                     |
| عروة الوثقی، ۴۶            | روانپزشک، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۲     |
| عروة [الوثقی]، ۵۰          | زبیدی، ۱۲۴                  |
| علامه حلی، ۵۸              | ژوزوئدو کالسترو، ۱۲۶        |
| علی، ۵۰، ۵۷، ۵۸            | سازمان جهانی بهداشت و تنظیم |
| فردوسی، ۷۳، ۷۲             | خانواده، ۱۷                 |
| فروع کافی، ۱۴۴، ۱۲۲، ۱۲۲   | سازمان ملل متحد، ۱۲۷        |
| فیلیپین، ۳۶                | سامی، ۹۲، ۶۷                |
| کاظم، ۹۰                   | سجاد، ۶۴، ۱۲۰               |
| کلیساي پروتستان، ۲۳        | سعید بن مسیب، ۱۴۴، ۶۴، ۱۲۲  |
| کلیساي کاتولیک، ۲۴         | سعیدبن مسیب، ۱۲۰            |
| کلینی، ۱۴۱، ۱۴۰، ۸۹، ۸۱    | سنی، ۴۵، ۰۰                 |
| کندی، ۳۴                   | سوئد، ۲۳، ۲۵                |
| کیهان، ۷۴                  | سرسیالیست، ۳۹               |
| لسان العرب، ۱۱۶            | سرسیالیستی، ۲۵              |

فهرست اعلام ۱۹۹

- لسان العرب، ۱۲۴
- مaterیالیستی، ۱۲۰
- مالتوس، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰
- محقق، ۶۰
- مدیکال، ۱۱۰
- مطهـری، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
- ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۳
- ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۳
- مکاسب، ۱۱۹
- مکتب منادوئیسم، ۱۲۰
- مکتب هیدودوئیسم، ۱۲۰
- مولوی، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۳۹
- میاذجی، سیدابراهیم، ۸۰
- میرزای شیرازی، ۹۲، ۱۰۷
- نجفی، محمدحسن، ۸۱
- میرزای نائینی، ۱۲۵
- نرح، ۷۳
- نور بخش، ۱۰۵، ۱۰۷
- نهایه، ۱۲۴
- وزارت بهداری، ۱۰۹
- وسائل، ۹۰، ۹۱، ۹۱، ۱۱۲، ۱۰۱، ۱۴۰
- وسائل الشیعه، ۲۹، ۵۷
- وسایل، ۵۷، ۸۱، ۶۴، ۸۹
- ویتنام، ۲۲
- هلنداج، ۷۱